Acc. No.

5

حمد و سپاس خالقی را سزاست که نوع بشر را ... اما بعد، چنین گوید احوج عباد
ابن زبردست خان صدر الدین محمد الخ

1133/1721

Dated ~~[illegible]~~ 1132/1720. A fihrist of the names of animals on fly-leaves in the beginning. Occasional emendations in the text and on the margins.

Ff.81; Size: 24 × 13; 16 × 8 cm.; lines 15, no jadwals. Or.pap.,thickness 10 = 0,39 mm. Good, almost calligraphic, Ind. nastaʿlīq. Cond. tolerably good. Worm-eaten .

W. Ivanow
As. Soc. of Bengal
Calcutta, June 1. 1927.

ANNOTATED. W.

Z 3. Khawāṣṣu'l-ḥaywān.

W29

4

خواص الحیوان

Z 3.

various animals

heir flesh, etc.

b.Zabardast Khān,

hādu'l-wuzarā', a

tises on occultism,

he Punjab University.

ing leaf there are

to the author himself,

has been completed

the work is given

nzu'ṣ-Ṣadr. Apparently

atalogues of other

phabetical list of

ts in Persian and

rds, ~~and~~ insects, etc.,

411502

Acc. No.

Persian MS.

3.

خواص الحيوان

Z 3.

Khawāṣṣu'l-ḥaywān.

A treatise on zoology, giving descriptions of various animals and showing especially the medicinal properties of their flesh, etc. The author calls himself (f. 1v) Ṣadru'd-dīn Muḥammad b. Zabardast Khān, and is probably identical with the author of the Irshādu'l-wuzarā', a work on politics, described in R 338. Many other treatises on occultism, ethics, medicine, etc., are found in the library of the Punjab University. The present copy is dated 1132/1720, and on the opening leaf there are two seals with the same date, one of them belonging to the author himself. It is possible to think, therefore, that the treatise has been completed not long before the date. The alternative title of the work is given on the margin of f. 1v and on the opening leaf as Kanzu'ṣ-Ṣadr. Apparently no other copies of this work are described in the catalogues of other libraries.

After a short preamble the author gives an alphabetical list of animals, under their Arabic names, adding equivalents in Persian and Hindi. All animals, domestical and wild, mammals, birds, insects, etc., are dealt with. Beginning:

DR. CASEY WOOD,
AUTHOR'S CLUB,
2, WHITEHALL COURT,
LONDON, ENGLAND.

ANNOTATED. W.

Z3. Khawāṣṣu'l-ḥaywān.

W29

411.5023

حواص الحمل

٢

هارسه جانور

فهرست کتاب خواص الحیوان
مارسه جانور

حرف الالف

انسان	ابوهرون	ابن عرس	اسد
افعی	ارنب بری	ارنب بحری	اوز
ایل	ارضه		

حرف الباء

بازسیے	باشق	ببر	ببغا
بط	برطاس	بجریے	بغل
بق	بقر	برغوث	بلبل

حرف التاء

تمبوط	تمساح	بنات وردان	تنین
تن			

حرف الثاء

ثعلب

حرف الجیم

جامرلی

جاموس	جبریے	جراد	جراد البحر
جعند	جمل	جلکا	

حرف الحاء

حباحب	حباب	حباریے	حبرج
حداة	حردون	حربا	حلزون
حمام	حمار الوحش	حمار	حواصل
حیّه			

حرف الخاء

ختو	خنتو	خراطین	خطاف
خفاش	خلد	ختفا	خنزیر

حرف الدال

دب	دلق	دجاج	دراج
دلدل	دلفین	دود البقل	دود الزبل
دود الخشب الصنوبر	دود الخل	دود الحریر	

حرف الذال

ذباب ذروج ذراریح ذیب

حرف الرّا

رتیلا رخمه رماد رخ

روبیان

حرف الزّا

زباد زبرب زرافه زرروز

زربق زمج زنبور

حرف السّین

سالامندرا سیناد سرایتس سام ابرص

سرطان نهری ساده دار سنقر سقنقور

سلحفات سلوی سمانی سمندر

سمک سمک صیدا سمور سنجاب

سنور سیبیا

حرف الشّین

شحرور شقین بری شقین بحری شاهین

شفراق شیخ البحر

حرف الصاد

صدف صناجه صرصر

حرف الضاد

ضارن ضبع الوجا ضب ضفدع

حرف الطاء

طاوس طیهوج

حرف الظاء

ظبی ظربان

حرف العین

عصفور عقرب عاق عقرب بحری

عقاب عقعق علق عنقا عنکبوت

حرف الغین

غار غیره غراب غواص

حرف الفاء

فار فاخته فراخ فرس

فنیک فرطلیس فسافس فیل

حرف القاف

قبج قاقم قرمز قلا

قطعا قراد قرزو قطاة

قمری قمل قنفذ قندة

قوقنس قندور

قبره

حرف الكاف

کرکی کرکدن کردان کلب

کلب الماء کلب بحری کوسنال

حرف اللام

لقلق

حرف الميم

ماغر ماریطوعون مالک البحرين مار ماهی

حرف النون

نحل

نحل نسر نعام نمل

ناموس نموس نمر

حرف الواو

وحاف ۴ واق وطواط ورل ورشان

وشق

حرف الهاء

هدیة هدهد

حرف الیا

یوزنه یربوع ۵

رساله خواص الحیوان تألیف احمد عبا

له عه ج

ع ۱ در مجله داخل گردید ۱۳۴

طب

سالو ط

خواص الحیوان مسمی به کنز الاسرار

جلد

مصنف حاضر

الله
سنه ۱۳۲
لا ... من باع ...
... او بدله فعلیه
لعنة الله والملائکة والناس اجمعین
الی یوم الدین

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد و سپاس خالقی را سزاست که نوع بشر را از سایر حیوانات بشرف
عقل ممتاز ساخته و در باقی حیوانات بمقتضای حکمت کامله خواص بسیار
و منافع بیشمار عطا کرده بموداى وذللناها لهم فمنها رکوبهم ومنها یاکلون
ولهم فیها منافع ومشارب افلا یشکرون ذلیل و محکوم او گردانید و درود
بیقیاس بر سرور انبیا و مفخر اصفیا محمد مصطفی ص و بر اولاد امجادش که
جمیع حیوانات بری و بحری را باطاعت آنها مامور ساخته اما بعد چنین گوید
احوج عباد ابن زبردستخان صدر الدین محمد غفر الله ذنوبها که
در عنفوان شباب فقیر را ذوق بصید و شکار بسیار بود هر گاه جانوری صید
میشد میخواست که خواص آنرا معلوم نماید در کتب بسیار ملاحظه خواص نموده
میشد بخاطر قاصر رسید که نسخه تالیف نماید که خواص حیوانات مشهوره معروفه
فیما امکن دران درج باشد لهذا از روی کتب معتبره این فن از اقوال معتمدان
آنچه دور از مبالغه و اغراق بود و مناسب دانست تحریر نمود و مسمی گردانید به تحفه الصدر و الله ولی التوفیق

المورد

2

امید که اگر سهوی شده باشد ناظران اصلاح نمایند و تعرض را کار نفرمایند

فایده بدانکه نوع حیوان بسیار است کما قال عزّ و جلّ و ما یعلم جنود ربک

الا هو آنچه معلوم است کیفیت آن بیان کرده میشود گویند هر حیوانی که بدو پا راه

رود زوج داشته باشد لیکن در خروس قاعده جاری نمیشود و هر که — این ۴

چهار پا داشته باشد چندین زوج کند و هر چه گوشش از سر برون آمده

باشد توالد کند و آنچه گوشش در سر مخفی بود تخم دهد و هر حیوان که شاخ

دارد دندان پیش نیمه بالا ندارد و هر حیوان که قرن دارد حافر ندارد زیرا که

ماده حافر در قرن صرف شده هر چیز که هست آنجا میباید هر چیز که آنجا

نمیباید نیست سبحان من خلق الاشیاء بحکمته و هر که ششش دارد در هوا

زندگی تواند کرد بمدد جذب هوا و آنچه برخلاف آن باشد جز در آب نشو و غذا

بعیش نمود و همه حیوانات فک اسفل را حرکت دهند الا التمساح که

حرکت او در فک اعلی باشد چنانچه مشهور است که کل حیوان یحرک فکه الا

سفل الا التمساح فسبحان من لا یعرف دقایق حکمته الا هو **حرف الالف الانسان** چرک

گوش آدمی مولد ریاح و کشنده و ضماد او جهت شقیقه نافع و استخوان او

مولد امراض مهلکه و مداومت آن مورث کوری و ذرور استخوان

پوسیده دهن منع زیادتی اکله مجرب کویند هر انسان اخرس اصم باشد
وتعلیق استخوان او بر صاحب حمی دافع علت است وچون دماغ انسان
یکمثقال با بول او چهار مثقال در کفکیر گرم تا مخلوط شوند پس در شیشه بگذارد کمنند
یک دانق آن چون بخورد کسی که در شیر تیغ بدهند دوست شود و در وقت
مخلوط نمودن بگوید عطفت قلب فلان بن فلان علی فلان بن فلان تو عدد
بگیرد کبریت اصفر یک مثقال و در کفکیر گرم کنند چون گداخته شود داخل کنند
دران یکمثقال دماغ انسان تا هر دو بهم آمیخته شوند پس در قارورهٔ نگاه دارد
چون اراده محبت شخصی یا حاکمی داشته باشند یک حبه ازان خلط بگیرد
درکف دست یا درکف دست ... و بر پیشانی و دو دوش خود بمالد و بحضور
او رود تا نظر بر او کنند [illegible] تعلیق موی سر انسان رافع صداع
است واشامیدن استخوان سوخته او سه روز هر روز یک مثقال با مثل آن
شکر جهة صرع و عرق النسا و مفاصل بغایت نافع و آب دهن ناشتا
کشنده کرم گوش و هوامیست که در گوش رفته باشند و تریاق گزیدن
عقرب در تیلا و کشنده مار و هوام است و جهة تو باد آثار قروح
وطرفه و بیاض چشم و با سرگین عصفور جهة قطع ثالیل و توباوه بتنهایی

جهة زوال الم

جهة نزف الدم واندمال جراحت وباعسل جهت کلف وجلاء آثار قرح 3
نافع وضماد گندم جاویده انسان خصوصاً که ناشتا باشد جهة نضج
وتحلیل اورام وبستن دندان او بر بازوی چپ مسکن درد دندان و
جهة دشوار زاییدن ورفع خوف موثر وزهرهٔ او مسمن بدن ومسکن
عرق النسا واشامیدن آن مورث بلادت است وخون حیض سم
قتال است ومورث جذام وطلاء آن مسکن دردهای صعب وحمول
آن مانع حمل وبخور لته حیض را جهة رفع تب لرز مجرب دانسته اند
وبول انسان خصوصاً از اطفال جهة صرع کهنه وجرب متقرح و
حکه وقوباء وقروح خبیثه وعسر النفس وباآب نخود ومار العسل جهة
یرقان وقطور او جهة بیاض عین ونمک متعفن از بول جهة رفع بیاض
چشم مجرب ودر افعال مثل شیر زن ودر صناعت بدل اوست
وفضله اطفال را که غذاهای لطیف داده باشند خشک کنند نفوخ او
در حلق جهة خناق وورم گلو وبدستور ضماد او با عسل محلل قوی است
وطلاء او جهة حمره وجراحات والتحام آن ورفع عفونت اعضا واشامیدن
یک مثقال آن جهة یرقان وقطع اسهال ورفع سمیت جراحت

حربه زهردار و تولسنج وحکه بعدل و با عسل و شراب جهة رفع گزیدن
هوام و ادویه قتاله و تبهای دایره و بایک مثقال زنشادر مصعد جهة
رفع سموم مصعد مجرب دانسته اند و سنون محرق آن جهة قطع التعفن
بن دندان واکله و نقصان لثه و روییدن گوشت بر دندانها مجربست
وچون ده عدد ناخن دست را سوزانیده با عسل الشخصی در محبت
صاحب ناخن بحد تعشق رسد و بعضی گفته اند که ناخن پا نیز همین خاصیت
دارد و موی سوخته انسان شربا جهة منع سفیدی موی و استسقا و
دفع سموم قتال و ریزانیدن سنگ گرده و مثانه و رفع ربو و اکتحال
او جهة بیاض چشم و قطور او با روغن گل سرخ جهة درد دندان و
درد گوش و ذرور او جهة اکله و نزف الدم و تجفیف جراحات
و منع زیادتی زخمها و قروح خبیثه و ساعیه مجربست وچون
بول انسان را در ظرف مس با عسل بسیار بجوشانند جهة بیاض
چشم و ظفره نافع ارسطو گوید آشامیدن آبی که خصیه انسان را
دران شسته باشند صاحب تب و ورم جگر و وجع نوا در انفع
عظیم دارد وچون طفلی را با سمومات بتدریج تغذیه کنند جمیع

بیان شامسند الشخص ص

١٩٠ الكاس

اجزاء النفاس او قابل گردد و هیچ حیوانی قابل این قسم تغذیه نیست
و نمی انسان حالی بهق و برص و کلف و خوردن مشیمه محدث
جذام است و مجرب دانسته اند **ابوهرون** مرغیست آواز حزین
دارد و شب همه شب بانگ کند اصلاً خاموش نشود تا صبح
و مرغان بسیار جمع شوند و از خوشی آواز عاشق او باشند و آواز
آدمی شنوند تا آنکه روز شود **ابن عرس** حیوانیست بری و معروف
و بفارسی راسو و موش خرما نامند و بهندی نیول گویند شبیه
بموش و سر و پای او درازتر از موش است و از و بزرگ تر است و
موی دمش افشان و در مصر بجانها بسیار الفت میگیرد و در آنجا
عرسه نامند در سیم گرم و خشک و گوشت او محلل ریاح غلیظه و مبهی
و مقوی جگر و موافق صاحب استسقاء بارد المزاج و باد زهر
سموم است چون با نبت و روغن کنجد یا روغن زیتون تا رسیدن
بآب پخته باشند و چون پوست او را کنده جوشش را بعد از با
کردن بنمک آلوده در سایه خشک کنند دو مثقال او با شراب
جهة سموم هوام و چون بجای نمک کشنیز گیرده خشک نموده باشند

جهة صرع و گزیدن هوام بهترین ادویه است و چون مجموع او را در ظرفی
بسوزانند ضماد خاکستر او با سرکه جهة نقرس بسیار مفید است
و سوزدن او با آب و عسل جهة صرع و طلای خون او جهة خنازیر و صرع دو مثقال از خون م
و ضماد گوشت او جهة درد کمر و مفاصل و جذب سم و پیکان از بدن
و مضر محرورین و مصلحش سرکه و کاسنی و انار ترش و مغز
احشا و اصلاح آن در روغن کنجد و زیتون پختن است اگر دماغ او
با سرکه و گوشت بخورند صرع را سود مند بود تولیق گوشت او
بر مفاصل نافع درد آن چشم او را چون خشک نموده بخورند دفع
صرع کند اگر بیمار شود تخم مرغ خورد شفا یابد اگر زنان دماغ او را بر درخت
مانند از همه ضرر سالم مانند تعلیق چشم راست او دافع چشم زخم است
و گویند چون کعب او را در زندگی او بیرون آورده زنان تعلیق
نمایند زن صرع حمل ننماید و چون او طعام زهره دار را مشاهده کند
بلرزد و موبر تن او راست شود اسد بفارسی شیر نامند و بهندی سیه
رباگ گویند جانوریست شجاع و صابر بر جوع عمر دراز دارد
در پیری دندان او بریزد نور عدو کاشیر شد چنانچه ببینند

کالید

پیل است لکل فرعون موسی گوشت او دیرهضم و مورث شجاعت و ضماد

عن
پیه او بر کمر و کنج ران و انثیین و قضیب و مقعد مقوی جماع و قطور او بلدرو

تخم انجره در احلیل جهت نعوظ بی عدیل و طلای او جهت کلف و زهره

او مقوی باصره و اشامیدن یکدانگ آن که از نر باشد باز دارد

تخم نیم برشت جهت کسی که از زنان بسته باشند گویند مجربست

و وقت استعمال او را در حین هلال ماه شرط دانسته‌اند چون حوات

کند هردو چیمشش بار باشد چون قضیب او را زن بخورد قطع شهوت

جماع او شود اگر پوست او بر طبل کشند از صدای او اشیان مخالف

بر هنند دندان او هر کس با خود دارد از درد دندان ایمن باشد

این
زهره او خنازیر و بواسیر را نافع بود ناخن او را اگر با خود دارند از سباع

ایمن شوند و اگر در آب اندازند هر چهارپا که آن آب را بیاشامد لاغر شود

کسی را که حب القرع باشد برباد موی او با موم روغن بخود بر گیرد مرض

از او زایل شود اگر درد و چراغ که یکی از آنها از پیه شیر و دیگر از پیه

گوسفند باشد متصل هم روشن کنند با هم ملتقی میشوند و گویند

جاروس بر جلد او جهت رفع تب ربع و نقرس و بواسیر مجربست

او را در سایه خشک نموده
یکمثقال ...

وبستن پوست او با موی گردن اطفال پیش از بلوغ جهة آزار صرع و بخور موی
او جهة گریزانیدن سباع و رفع تب یومی نافع وطلای پیه و زهره او سیما
پیه مابین دو ابرو بر بدن باعث گریختن سباع ازان شخص و ضماد بر
مابین دو چشم دابر و مورث مهابت در نظرها و قضای حاجات و گذاشتن
قطعه از جلد او در میان جامها نافع کرم زدن او و اگر کرم در جامها موجود باشد باعث
قتل آن و چون یک درهم سرگین او را در شراب حل نموده بمعتادین
شراب دهند سبب دفع خواهش ایشان گردد گویند شیر از آواز
خروس بغیه تاج دار و از آتش و گربه و موش و طاوس و صدای
طشت و ظرف میگریزد و مولف جامع الادویه از ارسطو نقل کرده که کباب
خصیه شیر بغایت مقوی دل و باه است و چون لت کافند و با بوره
سرخ و مصطکی طبخ نموده خشک کنند و بروغن زیتون چرب نموده با آب
گرم ناشتا بنوشند جهة جمیع دردهای درونی مثل قولنج و مغص
و بواسیر و زحیر و درد رحم و درد جگر بغایت مفید است **افعی**
اسم عبرانی است و اقسام او را اسامی باشد و بزرگ و کوچک و سیاه
و مایل بزردی و مایل بسرخی و مایل به سبزی و ابلق و غیر آن یافته

میشود

میشود و بهترین او ماده اشقر مایل بسرخی ست و بدترین او آنست 6
که خال سفید و سیاه داشته تعلیق آن دافع سحر و تعلیق دندان او
بر زن مانع حمل و ماده را چهار دندان میباشد و نر را دو دندان و باید
جوان باشد و علامت جوانی سرعت حرکت و همیشه سر را بلند
داشتن ست و باید جسمش مایل بسرخی و سرش عریض و جلدش صلب
و مایل بباریکی بوده از آب و عمارات و جنگل و شورهزار دور باشد
و در آخر بهار صید شود و بعد از صید بی امتداد زمان قطع کنند و طریق
آنست که سر را باد نباله بهم بسته بقدر چهار انگشت از سر و دنباله بیک
ضرب قطع کنند هرچه کم خون ولعبد از قطع سر و دنباله بی حرکت
باشد استعمال نباید کرد بغایت حاره و یابس و مجفف و محلل و چون باآب
[وکنند تا تن ول نماید]
ثبت و روغن زیتون طبخ نمایند مواد غلیظ را بطرف جلد رفع
کرده بتحلیل میدهد و در مجذوم این معنی به تجربه رسیده است
و از خوردن بسیار او به بدن متقرح شده مثل فلوس ماهی میریزد
و کم او اخلاط متعفنه لطیفه را مستحیل به قمل و کثیفه را به تقشیر جلد
رفع میکنند و خوردن او جهت سمومات مشروبه و ملدوغه و ضعف

بصر و درد عصب و برص و منع زیادتی خنازیر و حفظ جوانی و تقویه قوتهای
جوانی و حواس و طول عمر موثرست هرگاه هر سال یکبار تناول
نمایند و ضماد گوشت خام او جهة رفع سمیت افعی گزیده و اقسام
مارها بغایت نافع و بجهة دار الثعلب و داء الحیه و تحلیل خنازیر و اوجاع
مزمنه بارده نافع و اکثار ان محرق اخلاط و مصدع و مصلحش تبیر
و رب میوه هاست و چون هفت عدد افعی را بر ریسمان ابریشم سرخ
ارغوانی خفه کرده بازار هر یک گرهی بزنند بستن آن ریسمان را
بر گردن صاحب خناق جهة رفع علة بالخاصیه مجرب دانسته اند و نمک
افعی که جوف او را پر کرده باشند در افعال ضعیف تر از گوشت
اوست و قرص افعی در افعال قریب باو طریق ساختنش و آنکه بعد از اخراج
جلد و جوف او چند بار با آب بشویند و خشک کرده در دیگ سفال پاک مس
تلعی دار با آب بقدر یک او را بجوشانند و اندکی شبت و اندکی نمک
چندان بجوشانند که مهرا گردد پس گوشت او را از استخوان جدا ساخته
در هاون سنگ بکوبند و بقدر ربع او یا مثل او نان خشک میده
پاکیزه اضافه نموده با عرق گوشت او خمیر کرده قرصهای تنک بوزن

بمثقال

یکمثقال لب زنند و باندک روغن بلسان تدهین کنند تا منکرج نشود و قدر
نان اگر ربع او باشد بهتر است و نخودی که در حین جوشانیدن گوشت او
با او بجوشند در افعال قریب بقرص است ارنب بری بفارسی خرگوش نامند
و ترکان آنرا جندز و ماده را عکرشه نامند و بعربی نمور گویند و ارنب معرب
از ارنبای سریانی است و آن حیوانی است معروف و گویند مثل زنان
حایض میشود و منقلب میگردد نر او بماذگی و بالعکس و بهترین او سفید است
در اول سیم گرم و در دوم رطب و گویند خشک است پوشیدن پوست
او مسخن بدن و معدل خلط و قاطع بواسیر و مانع تاثیر برودت در
بدن و موی او محرق و غیر محرق حابس خون همه اعضا و خون برشته
او جهة اسهال و قرحه امعا و رفع سموم و طلاء خون گرم تازه او جهة کلف
و بهق و شوری که آب سفید از آن ترشح کند و جوشش خشک که
در سر بهم رسد و مسکن دردهای کهنه و متغیر سر او که مشوی باشد
جهة رعشه مرضی و دلوک او جهة اصلاح امراض لثه و درد آن و اعانت
بر رویانیدن دندان اطفال و خاکستر دماغ او با پیه خرس و ماء العسل
و با آب پیاز عنصل جهة رفع داء الثعلب و پنیر مایه او را چون بقدر قیراطی

سرطان

تانیم مثقال با سرکه بنوشند جهت صرع و تحلیل شیر منجمد در معده و گزیدن افعی و
ادویه قتاله و سه قیراط او با شراب جهت ربع مجرب نوشته اند و طلای او جهت
سرطان عجیب الفعل و دو مثقال او را چون بنوشند جهت رفع سیلان رطوبات
رحم و شکم و آشامیدن و حمول آن بعد از طهر سه روز هر روز نیم مثقال مانع حمل
زنان و زهره او را نیز بعکس سبزیانه است و جلوس در طبیخ آن جهت
نقرس و مفاصل و خوردن گوشت او مولد خون غلیظ و بهتر از خونیکه از گوشت
گاو و بز و میش بهم رسد و جهت بول در فراش و سلس البول و رعشه و فالج
و امراض بارده نافع و مضر محرور المزاج و مصلحش کاسنی و سرکه و انار میخوش
جوارش مجموع او را پخته تناول نمایند جهت حذر نافع و هرگاه مجموع او را بسوزانند
و سه مثقال از او بنوشند جهت سنگ گرده مفید و چون جوف او را پاک
کرده در ظرفی بسوزانند و با روغن گل سرخ طلا نمایند رویانیدن موی
سر بسیار موثر و ضماد خاکستر استخوان او محلل خنازیر و پیه او جهت شقاق و منع
ریختن مو و بول او جهت حدت باصره و سرگین او بقدر نیم درهم تا یکدرهم با شیر
جهت سلس البول و بول در فراش نافع و تعلیق هر دو چشم او مورث امنیت
در نظرها و مولف تذکره دیده که چون هفت روز هر روز دو حبه از مغز سر او

جهت

ادیه

با دوا او قیه شیر تازه بنوشند منع سفیدی موی کنند و مجرب است و مولف
جامع الادویه گوید که چون خصیه او را بنمک تلخ نمک سود کنند و دو دنگ او را 8
سعوط نمایند جهة لقوه مجرب است و خوردن آن با روغن سداب جهة اخراج
مشیمه آزموده است و بلیناس گوید که چون زهره او را بنوشند حوایت رو
غلبه کنند تا هر که با او ندهند و استنشاق نفرمایند بهوش نیاید و نیز نباید
او را با هر که با دزهر جمیع سموم میدهند و گوید چون زن فرج او را بخته تا دل
نماید در حال آبستن گردد و همچنین حمول سرگین او را درین باب بسیار
موثر دانسته است و نگاهداشتن کعب او را جهة رفع چشم بد گویند موثر است
ارنب بحری حیوانیست صدفی بشکل مایل بسرخی و سر او در صلابت مثل سنگ
میان سم قتال و در نهایت حرارت و احراق و ضماد کوبیده او تنهائی و با
تخم انجره تنبریده موی و همچنین طلای روغن طبیخ او و سوخته او جالی باصره
و دندان و طلا کردن او جهة کلف و بهق نافع است و خاکستر سر او بابیه خرتیس
و تنهائی جهة داء الثعلب بغایت مفید است و ابن تلمید طلای او را جهة گزیدن زنبور
و هر زهر سریع الاثر مفید است اگر دندان او را بر دندان نهند درد ساکن
عبث
شود رسته بر رسته و چپ بر چپ و همچنین بستن پای او بر پای خود با

دفع وجع مفاصل است اگر وجع طرف راست بود پای راست و اگر طرف چپ باشد
پای چپ و دماغ او را با شراب چون به زنی خورانند بی غیرت شود و سرگین او را
اگر زن تعلیق نماید حمل نگیرد تا با او باشد شحم او را چون بنام زنی و نام مادر او بگیرد
و زیر سر آن زن گذارند و او در خواب باشد و نداند تکلم کند بهر چه در دل داشته باشد
خون او را چون در چراغ کنند و برافروزند زنها جامه از خود دور نمایند و برهنه
شوند چون از سرگین او بپیراهن کسی بپوسید که ضرطه بی اختیار ازو سر زند
ذکر او استخوان است مثل روباه و گرگ اوز اسم جنس مرغابیست و گویند
مراد از آن نوع کبیر است و مجموع آن تا دوم گرم و تا آخر دوم تر و سمین و غلیظ
الغذا و دیرهضم و در مبرود بی گس باده اند هرگاه با ادویه بپزند بهتر است و آب کامه
و آب انار مصلح او است و طلای مغز سر او جهة ورم مقعد آزموده است و پیه او
جهة صلابات شقاق مقعد و جلد و تقشر جلد و داء الثعلب و حیه و جهة رفع
اذیت آبی که در گوش رفته باشد و با آرد باقلا جهة ورم پستان بالخاصیه
مفید اگر دماغش را با آب رازیانه ناشتا بخورند بواسیر و اوجاع رحم را زایل
کند خاکستر استخوان او زخم پیکان با صلاح آرد بال چپش بر دست راست
بندند تب را زایل کند و درد اعضا نشاند چون او را بریان نمود

مرد بخورد و جماع کند در حال نطفه زن میگیرد و زرده تخم او جهة
افزونی عقل و قطور او با روغن زیتون نیم گرم کرده در رحم جهة رفع
احتباس حیض نافع و گوشت او که مهرا پخته باشند جهة زیاده کردن
بیه گرده و ریزانیدن سنگ گرده و مثانه موثر و مولف جامع الادویه گوید
که خون او را چون با آب نمک بنوشند جهة درد مثانه و حصاه بسیار
نافع و پوست تخم او مسحوقا جهة اسهال و موی بهترین ادویه و بیضه
و زبل او جهة سرفه خشک مفید است ایل بفارسی گاو کوهیست
بهندی جنیک گویند بز کوهی و گاو کوهی قریب بهم اند در خواص و غیره بعضی
بز کوهی را ایل و گاو کوهی را بقر الوحش نامند و تیس و وعل نیز نام
بز کوهی است اگر آب نیابد به نسیم زندگی میکند نوعی زرد رنگ قوی
هیکل و در دشتهای گرم سیر میباشد آنرا بقر الوحش نامند و بفارسی گوزن
گویند و بهترین انواع است و نوعی در دامن کوههائی که درختان باشد
و در جثه از آهو بزرگتر و در زمستان موی او مایل بسیاهی و در فصل گرما
سرخ میشود و بی دنباله است وعل نامند و در زبان سوگاو و ترکی جویر گویند
و نوعی که در کوههای گرم سیر میباشند از وعل بزرگتر و دنباله داراست

یحمور گویند شاخ او نیز مثل ایل است لیکن خوردتر از آن واز میان
برنه مجوّف وبایل برخی شاخش مثل شاخ درخت باشد در هر سال یکبار
شاخ می اندازد و هر مرتبه یک شاخ زیاده بر می آرد سال عمرش از
عدد عقدهای شاخ معلوم میشود و بخوردن مار میل تمام دارد واگر میخورد
وچون افعی او را نیشش بزند آب نمیخورد چه دران وقت مضرت باو
میکند وگویند خراطین خورد جهت دفع زهر ودر حوالی چشم او گودیست
آنجا عرق چشم جمع میشود مانند موم بهترین تریاقست وخوبترین آن
آنست که زرد باشد اگر کعب او با خود دارند از ضرر هوام محفوظ باشند
اگر از پوست او تازیانه سازند هر اسب را که بآن رانند خوش رود
اگرچه بدرفتار باشد چون شاخ او را سوخته با شراب آمیخته بر دندان موجع
بمالند درد ساکن شود تعلیق آن را دفع عسر ولادت چون قضیب او را
خشک نموده نگاهدارند وصاحب قولنج و نفخ از آن آشامیده بخورد شفا یابد
و نوعی که در کوههای سرندیب میباشد بقر جبلی نامند وهمه ساله
در پائیز شاخ می اندازند وقوی تر از اوّل می آرند وبغایت طویل العمر
میباشند وگویند که بعد از هر صد سال مثانه دیگر در او بهم میرسد وبعد

10

مثانه عمر او بعلوم منتسبود و از جد حکیم مومن نقل نموده اند که او صاحب
هفت مثانه را دیده از خواص ایل است که مار را به نفس از سوراخ بیرون
آورده میخورد و در خواص تفاوتی ندارد گوشت اقسام او غلیظ و مولد سودا
او سریع الهضم و مدر بول و مقوی باه مبرد دین و دنباله همه انواع از جمله
سموم و گوشت آنچه در هوای گرم بعد از دوانیدن بسیار ذبح کرده باشند
با سمیت است و مصلح گوشت او نهایت طبیخ اوست با روغن و دا شامندن
شراب و ماء العسل بعد از آن و شاخ سوخته او یک مثقال با یک مثقال کتیرا
که مصلح ضرر اوست بتانه جهت نفث الدم و قرحه امعاء و قطع خون و اسهال
مزمن و قولنج صعب و یرقان و درد مثانه و سپرز و سیلان رحم نافع
و چون ریزه کرده در کوزه سفالی کوده اسفته در اتون حمام بسوزانند تا سفید
شود و با سرکه بر بهق طلا کنند و در آفتاب بنشینند بهق را زایل کنند
و با روغن جهت شقاق نافع و هر گاه بشل اقاقیا مغسول کنند جهت تقویه
باصره و منع سیلان مواد و تنقیه قرحه چشم مفید و سنون او جهت
تقویه و جلای دندان و قلاع بغایت موثر و طلای آن بر عانه و پستان
مدر حیض و تعلیق شاخ و پوست قضیب و خصیه او هر یک جهت گزیدن

علاج برص

علاج فالج

مار و هوام مجرب و یکمثقال از خون برشته او جهة اسهال مزمن و قرحه
امعا و طلا و دنباله سوخته ان با شراب بر ذکر و کنج ران و عانه باعث انعوظ
فی الفور بغایت موثر و بخور شاخ او جهة گریزانیدن هوام مجرب و کی
که در جوف تحت چشم او جمع میشود و عوام تریاک گاو کوهی نامند در
رفع سموم حیوانی قوی تر از تریاق فاروق است و هرگاه طفلی را بعد
از ولادت قبل از انکه شیر مادر دهند قدر یک حبه ازان چرک در شیر
حل کرده در کامش کنند مادام الحیوة آن طفل از گزیدن هوام ایمن باشد
و از رویت آن طفل مار سست شده حرکت نتواند کرد و گویند مجرب است
قضیب مجفف مسحوق او با شراب و امثال آن جهة تقویت باه نایب مناب
سقنقور یک مثقال او تریاق گزیدن افعی و مفتت حصاة است و پنیر
مایه او مقوی باه و حمول او سه روز که بعد از طهر باشد مانع آبستنی
زنان و پیه او جهة تشنج و امراض بارده مانع و محلل صلابات است
ارضه هرجا که باشد از خوف مورچه بیرون نیاید و آن دابه ایست
که عصای سلیمان را خورد و سلیمان بیفتاد و شیاطین بدانستند
که او مرده است و چون یک سال بگذرد پر برآرد و بپرد و مورچه دشمن او باشد

حرف الباء **بازی** بفارسی باز نامند و از جمله سباع طیور و معروفست
جانوریست متکبر گویند از بیست سال زیاده عمر نکند بهترین جانوران
شکاریست علامت خوبی او آنست که چشم او سرخ باشد
و گردنش دراز باید و سینه پهن و دم او هر قدر مخروطی باشد بهترست
طویل المنخرین باید پنجه اش فراخ و ناخن سیاه باید و منقار
دراز و باریک سیاه رنگ شجاع میباشد لیکن بدفعل می شود
برتش خورد باید باز سفید بکار نمی آید گوشت او را در دوم گرم و
در سیوم خشک و بطی الهضم و ردی الغذا و محلل اورام و جاذب
سموم بخور بر سوخته او جهه اندمال جراحت و قطور خون او جهه بیاض
عین و طرفه و همچنین زهره او بغایت مفید و طلای سرگین او
جهه رفع اثار و کلف و حمول او در اخراج مشیمه و جنین و اعانه
بر حمل گویند مجربست **باشق** معرب از باشه است و بعربی صقر
نامند در دوم گرم و خشک و لطیف تر از باز و زهره او جهه زوال
آب و بیاض عین و طرفه قوی تر از زهره باز و سرگین او جهه ازاله
کلف مجرب و گوشت او را چون نمک سود کرده بپایند و سه روز

با آب سرد بنوشند جهت سعال بارد و ربو نافع و قدر شربتش یکمثقال
و جگر پلنگ سوداوی همین اثر دارد و چون باشه را با پر و جمیع اجزا
بجوشانند تا مهرا شود و آب صاف کرده او را با روغن زیتون بجوشانند
تا روغن بماند جهت عرق النسا و مفاصل و اعیا و تعب نافع است و از
خواص اوست که چون چشم او را در پارچه کبودی بسته بر بازوی چپ
ببندند از طی مسافتها مانده نشوند و مهریارس گوید که نیم درهم از زهره
او و بدستور دماغ او جهت خفقان سوداوی مجربست ببر شیر بلاد
هندست و در جمیع خواص قوی تر از اسدست ببغا بفارسی طوطی
نامند و آن هم چند رنگ میباشد سبز فستقی و سبز زنگاری و سرخ مثل
گلنار و سفید و زرد و بعضی را دو رنگ میباشد مثلا گردن سیاه و بدن
سرخ یا سبز بنفش و دران زرد و قس علی هذا منقار بعضی سرخ است و بعضی
زرد و بعضی سیاه سرخ را زری گویند آنکه سفید و بنک میباشد و دگر
رنگ او سرخ و زرد و الوان مختلفه میباشد پا و منقارش سیاه
میشود و بر سر تاجی دارد مثل بلبل که آنرا انقباض و انبساط میشود
آنرا کاکاتوا میگویند درچه بقدر باز میباشد انواع او سخن میگویند

ف علاج عرق النسا

ازمان

هر زبان که تعلیم کنند یاد میگیرد و از خوردن پسته و لاجورد و قرطم زود در
تعلیم میشود و سخن گوئی میگیرد در دوم گرم و در اول خشک و بسیار بطی 12
الهضم و گوشت او جهة التیام قروح مزمنه و تفریح دل و ضماد او جهة
رفع ثالیل مفید و خوردن دل و زبان او مورث فصاحه و سرعة تکلم
اطفال و رفع لکنت زبان و سرگین او جهة رفع کلف و آثار و نیکو کردن
رخسار و خون او جهة ازاله بیاض عین نافع است خونش اگر خشک کرده
در طعام جمعی کنند باهم دشمن شوند بط بفارسی اردک نامند از جملهٔ طیور
آبی و الوان او مختلف و اهلی و وحشی میباشند در دوم گرم و در اول خشک
و مرطب برطوبت فضلیه و کثیر الغذا و مسمن بدن و کرده و مهیج و مصفی صوت
و دافع ریاح و مولد خون غلیظ سریع التعفن و دیر هضم و مصدع و
مصلحش سرکه و زنجبیل و ادویه حاره و سکنجبین و ضماد گوشت او
با نمک جهة ثالیل و خاکستر پر و بال او جهة تحلیل خنازیر و زبل آن جهة
کلف و نمش و خنازیر نافع است و پیه او بهترین پیهها و گرم و لطیف و ملین
و محلل و با قوة نافذه و جهة خناق و ورم پستان با آرد باقلی مجرب و جهة
سرفه شربا نافع و جگر اردک پرواری مولد خون صالح و جهة خفقان

سفید و تخم او غلیظ و دیر هضم و در افعال ضعیف تر از تخم مرغ و جهت رفع
هزال و سرفه و درد سینه و با کهربا جهت قطع سیلان خون و زحیر
و برشته او با سداب و روغن زیتون جهت زود بحرف آمدن اطفال نافع
و پوست او با مروارید و شکر و نوشادر جهت بیاض چشم بغایت آزموده است
و سنگدان او دیر هضم و از تغص دور است و چون هضم شود مقوی معده
و جشا است **برطاس** مشهور است مانند روباه پوستش پوستین است
سرخ فام بود و اکل گوشتش بمذهب شافعی مباح است و هر پوستی
که اکلش مباح بود پوشیدنش نیز جایز بود و برطاس در صحرا
مانند روباه است **بجری** جانوریست شکاری مختصر بسیار شجاع زهره
اش برای چشم مفید است **بغل** بفارسی استر نامند و بهندی خچر
گویند از غلبه حرارت مزاج تولد نمی نماید و بندرت واقع میشود و مشاهده
کرده اند بهترین او آنست که مادرش مادیان باشد تیز بودن ...
اگر بدر بیاید نشود و با در الاغ بود سیوم گرم و خشک و گوشت او جهت
درد مفاصل تجربه او مسکن نقرس و عرق النسا و چون با روغن زیتون
دل او را طبخ نموده سه روز با آب عصی الراعی بنوشند باعث قطع

قاطع ض

نسل او

13

نسل از جانب مرد میشود و چون زن سه مثقال از جگر او سه روز بعد
از طهر متعاقب هم بخور نماید مانع حمل میگردد و بدستور بول او همین اثر
دارد و نقل عن ابن زهره انه من کان عاشقا واحب ان یزول عشقه
فلیمرغ فی دم عشیقه بفعل ان کان عشقه من ذکر وان کان من انثی فی
دم عشیقه بفعلته و بدستور موی او و فرزجه چرک گوش و بخور سم او مسقط
مشیمه و گریزانیدن هوام و همچنین بخور زبل او جهت گریزانیدن هوام و جرد
ان جهت تسکین قولنج نافع و چون ذکر او را با عفص کوبیده در روغن زیتون
جوشانند در موی بمالند جهت دراز کردن و سیاه نمودن آن مجربست
و ذکر الاغ نیز همین خاصیت دارد و ضعیف تر از وست اگر سم و جو
او را در آستانه خانه دفن نمایند هم شپش از انجا دفع شود و از جوشش
تراب او انکه شخصی که زکام داشته باشد سرگین استر را بو کرده
بر ان تف کند و در راه بیفکند هر کس بر ان بگذرد مزکوم گردد و پوست
او چون حامله با خود دارد بچه ضایع نشود و اگر حامله نباشد بارور
گردد بق بفارسی پشه و بهندی مچهر گویند بخور شونیز و عاج
و علق و چوب سرو و پوست جاموش و دقیق نخود قاتل آن گویند

علاج قولنج

مچهر

چون کندر و کبریت را کوفته و بر قضیب قیت طلا نموده پیش سر گذارند
پشه نزدیکی نکند و جنس است عرب کلازابق گویند و خور در البعوض نامند
اگر سر او را با قدری صمغ عربی سه روز بصاحب تب دهند زایل شود
چون روغن ترب با آب لیمو بر بدن طلا کنند پشه نیش نمیزند اگر عاشق
~~او را با چشم سرطان در پوست بز کوهی دور اند مهر غالب شود مادام~~
~~که با کسی باشد~~ در دوم گرم و خشک و با اندک سمیت و بوییدن او جهت صداع
مزمن و خناق رحم و لعوق سوخته او با عسل جهت سعال مزمن و بلع
نمودن زنده او جهت رفع حبس بول و نفوخ او در مجرای بول جهت احتباس
بول و تفتیت حصاة نافع است و گویند چون هفت عدد او را از تغبه باقلی
مثقوب بلع نمایند قبل از آنکه جهت تب ربع مجرب است و چون زرنیخ
و نوشادر را با پشه کاو چیده روز در مکانی بخور کنند منع کردن او نماید
و مجرب دانسته اند **بقر** گاو است در هندی نر او را بیل و ماده او را گای
گویند آواز ماده او بیش از نر است دندان بالا ندارد زیرا که ماده آن به قرن
صرف شده و هر حیوان را که حافر بود قرن نباشد و هر کرا قرن بود دندان
بالا نباشد و بهترین او گوساله یکساله است که عجل نامند و بعضی او را

نمزا

بهتر از گوسفند سه چهار ساله میدانند و زهرهٔ او بهترین سایر الوان است
14 گوشت گاو زیاده از یکساله در دوم گرم و در سیوم خشک و غلیظ و
دیرهضم و مورث امراض سوداوی و بعد از هضم تام مقوی بدن و مسمن و
قاطع مرار رقیق و جهة اصحاب ریاضات و فنوق نافع و بسبب تعفن خون
مضر صاحب نقرس و مفاصل و قاطع حیض و سده و اکثار او موجب تپ ربع قوت
فجأة و مصلح او جهة انجین و با عسل و سرکه و ادویه حاره ملطفه مثل دارچینی
خوردن و همچنین سکنجبین و شیر تنها سوای خرما موافق است و مرق آن
که چربی نداشته باشد باشد که جهة صاحبان معده مراری و جگر حار
و نافع انصباب مرار بمعده و امعاء و مدر بول و جهة یرقان نافع و خوناب کباب
بی چربی او جهة کشتن کرم گوشت و سوختگی آتش مفید و شاخ او در دوم
بیرون و در سیم خشک و اشامیدن یکمثقال سوخته او با آب سرد مانع رعاف
و با شراب قاطع اسهال و ذرور آن سونان کرده غیر سوخته جهت زرف الدم
و جلاء دندان و التیام قروح نافع و سم سوخته او نیز همین اثر دارد و دو مثقال
او با عسل جهة اخراج حب القرع و تقویه باه و مداومت او هر روز نیم
مثقال با سکنجبین جهة رفع سپرز و موثر خاکستر شاخ او تب زرد زایل کند

چون بخورند و باه افزاید و چون در بینی دمند رعاف باز دارد زهره
او را اگر بر درخت مالند کرم در میوه آن نیفتد اگر مناخر او را چرب کنند
عطش پیدا شود و رماد قرن او را اگر بر برص طلا کنند زایل شود
اما در آفتاب باید نشست سرگین او را بر گزیده زنبور نهند درد ساکن
شود و اگر با سرکه در خانه مورچه کنند همه هلاک شوند اگر سرگین او را
بسوزند پشه فرار نماید استخوان سوخته او که با سرکه آمیخته باشند طلای
آن دافع جرب است چون جو را کوفته با شیر او آمیخته بر بواسیر ضماد نمایند
درد ساکن شود چون مراره گوساله را در خانه پاشند موش و مگس جمع
در آنجا شوند و چون قضیب گاو سرخ را بابند به زنان خورانند شهوت
آنها منقطع شود شهوه اگر گوزن را به شحم او چرب کنند براغیث از آن
جمع شوند چون سرگین او را خشک کرده با سرکه سائیده بر [illegible]
طلا کنند درد زایل شود و چون بول او را بجوشانند بحدی که
ثلث آن کم شود و بر بهق طلا کنند زایل شود و پیه او در افعال
بهتر از پیه خوک و زهره او تا چهارم گرم و خشک و در معاجین جهت صاف
کردن منی و پاشیدن او با عسل جهت حکه و مرض آتشک و طلای او

15

جهة قروح خبیثه وگزیدن جانوران وتسکین درد زخمها ودرد قضیب
وفرج وغلاف خصیه وتحلیل ورم ان وبا نوره وطین قیمولیا جهة جرب
متقرح وبرص وسبوسه وفرزجه آن باادویه مناسبه جهة احتباس
حیض وتنقیه رحم واکتحال او باعسل جهة بیاض چشم وقطور او باشیر زنان
وتیربز جهة چرک گوش وگرانی سامعه وجراحت گوش وبامراهم جهة
منع چرک زخمها وغرغره او باعسل ومالیدن درخارج جهة خناق
طلاء او جهة قروح مقعد مفید وبانطرون وسنگ رخام جهة خراز
مفید وقضیب مجفف او سوهان کرده باتخم نیم رشت خوردن
بغایت مبهی بخور شاخ او جهة گریزانیدن هوام واسقاط جنین چون
زهره اورا بر فرج وقضیب بمالند شفا بخشد وخصیه گوساله چون خشک
نموده وبخورند تقویت باه نماید نشستن دربول آن باعث دفع بواسیر
چون زهره او بآب کراث حل نموده بر بواسیر طلا کنند نافع بود چون
روغن گاو وپاسمن مساوی در اناء حدید بر آتش نرم بجوشانند بعد
آن در شیشه نگاهدارند هرگاه صاحب لقوه مال سعوط کنند وطلا نماید
در جانب مسترخی مرض زایل شود چون سرگین تازه اورا بر ثالیل طلا کنند

در ساعة برطرف کند و مغز ساق او جهة تلیین اورام صلبه و شقاق بواسیر و تشقیقه و استخوان سوخته او مانع زیاده شدن آنکه و نمایند خون او بقدر یک وقیه که گرم باشد کننده و ضماد پشش با آرد جو ملین اورام جمله و ذرور خشک او حبس کردن خون جراحت و منع ورم ان بغایت مفید و ضماد خون تازه او که با خون حیض ممزوج کرده باشند جهة نقرس و درد مفاصل گویند مجربست و در دست کردن انگشترین که از شاخ چپ او ساخته باشد و در دست چپ کنند جهة رفع صرع بالخاصیه موثر است و چون گوشت او را مهرا پخته و با خون او در شیشه کرده چهل روز تعلیق نمایند و بگذارند تا کرمها یکدیگر را خورده یکی بماند نیم درهم او سم قاتل است و چون با بزر البنج قدری از آن نفوح کنند بیهوش میسازد و گویند آزموده است ~~و خواص بول او در ازل مطلقا و سرگین او در لقوه ...~~ ~~در لقوه مذکور است~~ **برغوث** بفارسی کیک و بهندی پسو گویند جانوریست جهنده انگه کرد میگزد و از طبیخ شونیز و ورق دفلی و همچنین از پوست نارنج و از طبیخ خشک **بلبل** مرغیست معروف بقدر عصفوری خوش الحان در سیم گرم و خشک و بغایت محرک باه خصوصا بیضه و مغز

بجور

او وبرکین او بسیار جالی وباقبض وضماد شش جهة رنک رخسار وازالۀ
16 کلف وشعر زاید اجفان وحمول او جهة اسقاط جنین موثر وخاکستر او
جهة التیام جراحت وحوزدن خون کرم او جهة تصفیه صوت وششش مفید است

حرف التاء **تبوط** اورا بپارسی کتیر خوانند واز عجایب حال او آنست که
از پوست درخت لیف باز کند وازان خانه سازد وان خانه را برشته
از درخت بیاویزد وانکه درمیان ادبچه ببند ظاهرا در هندی بیا همین را کویند

تمساح بفارسی نهنک نامند وبهندی مکر چند قسم میشود یکی انکه بر سر
بینی او بقدر کوزه مدور میباشد وآن را کهریال نامند و دوم انکه
سرش مثل چلپاسه میباشد بسیار وسیع دادم خوار است وآنرا مکهیر نامند
سیوم انکه پوز دراز دارد ودهان دندانهای او بسیار است بقدر یک
انکه ذراع طویل میباشد وآنرا مکرمچهه نامند حیوانیست بحری وبزرک جثه
دست وپا دارد وپوست او درشت و درخارج آب نیز تعیش میکند
وکوچک او که در ریک تعیش کند ورل ماهی نامند وآن سقنقور است
در دوم کرم ودر سیوم خشک او محرک باه ومسمن بدن ورافع قولنج
وطلای پیه او رافع آزار کزیدن او وبا دوغن کل جهة درد کرده وتقویة

باه و قطور او جهة درد گوش و کری و صداع و تنقیه و تدهین او بر بدن جهة
تب ربع و سوزانیدن او در چراغ مانع صدای وزغ و طلا خون او با بلیله
و آمله جهة تغیر دادن لون وضح و بهق سفید و اکتحال سرگین او جهة بیاض
بیضی مزمن و تاریکی چشم و زهرهٔ او درین باب بغایت قویست و بخور
جگر او جهة رفع جنون و تعلیق او جهة منع تزاید جذام و بستن آن بر بازوی
راست جهة تقویة جماع موثر است چشمش اگر بر کسی بندند که چشمش درد
میکند نفع رساند بشرطی که همان چشم باشد یعنی اگر چشم راست درد کند
تعلیق چشم راست سود کند و اگر چپ تعلیق چپ اگر دندان راست
او را بر بازوی راست بندند در باه قوت تمام کند اگر پیه او را در بینی
مجنون مالند هیچ فرجی برا و غالب نشود و تعلیق چنگ راست و چپ
او رافع تب لرز **تبات مردن** حیوانیست سرخ لون و پر او رقیق و در حمام
و قریب آبها و چاههای متعفن می باشد بیضهٔ او شبیه بلوبیاست
در دوم گرم و خشک و محلل و مجفف و آشامیدن سوخته او تا یک
مثقال و نیم با عسل جهة احتباس بول و رفع سموم و اسقاط نمودن
جنین و عسر النفس و حرقة البول و درد چشم نافع و قطور مطبوخ

جوف او بروغن زیتون جهة درد گوش و باضافه موم و زرده تخم مرغ

17 جهة درد رحم و کرده و احتباس بول ضماد البغایت مفید و چون اورا

با قردمانا و اندکی از فسافس که بفارسی ساس گویند با روغن زیتون

بجوشانند تا مهرا گردد جهة بواسیر و امراض مقعد گویند مجربست

و با انجیر جهة قروح ساق نافع و بیضه او در رفع قروح مذکور بعدیل

و مجربست و خوردن خون او با ماکولات مورث برص و دود

زرنیخ و نوشادر باعث گریزانیدن اوست تنین بفارسی اژدها

نامند و بحری او از دنباله مثل عقرب است و بیکر دو بری او با دهن

و هر دو نوع را دست و پا و چنگال میباشد در چهارم گرم و خشک

و قتال و ضماد خاکستر سوخته آن با عسل جهة قطع بواسیر و بهق

و برص و بستن گوشت تازه او بر موضع گزیدن او رافع سمیت و جاذب

آنست تن ماهی بزرگیست که در دریای مظلم و دریای شام

بهم میرسد و نمک سود مینمایند و خوردن نمکسود او جهة سم

مار شاخ دار و ضماد ش جهة گزیدن سگ دیوانه نافع است

و خوردن او و قی کردن بعد از آن منقی معده و مخرج بلغم غلیظ است

حرف الثاء ثعلب بفارسی روباه وبهندی لومری نامند وان حیوان
معروفیست موصوف بجبن وحیله ومکر گویند هردو پای خود را بالا کرده
شکم خود را نفخ میکند تا حیوانات دانند که میته است وچون قریب باو
آیند صید کند وگویند که چون کیک در او افتد در آب در آید وسر را
بالای آب داشته باقی بدن را زیر آب کند چون کیک همه برسرش
جمع شوند بآب فرو رود وچون خصیه راست او را بقدر یکدرهم بخورند
تقویت باه ونعوظ کند خانه خود را چند در میگذارد تا اگر دشمن از
یکطرف بیاید از جانب دیگر بیرون رود واگر ناب او بر دندان مسوطم نهند
درد ساکن شود وتعلیق قضیب او رافع صداع ومسکن آن وتعلیق
دندان او مسکن وجع کبد بشرطی که اگر دندان او از جانب راست
باشد بر گوشتی که از جانب راست درد کند بندد واگر چپ باشد
بر چپ داشتن دم او باخود مانع حیله میشود یعنی حیله کسی بر او اثر نمیکند
پوست او در گرمی قریب بسمور ونافع جهت مبرودین ومرطوبین ولنطول
طبیخ زنده ومذبوح او جهت درد مفاصل وطبیخ زنده قوی تر خصوصاً
که در روغن زیتون جوشانیده باشند جهت تعقد وصلابة مفاصل نافع

حرف الثاء

ونسش

دباغ

و باعث سرعت راه رفتن اطفال و رفع اعیا و استشامیدن یکمثقال
از شستش او که خشک کرده باشند با آب و عسل جهة ربو و سرفه
و طلا ان با پوست سوخته تخم مرغ جهة داء الثعلب مجرب و پیه او جهة
درد گوش و با روغن زیتون و امثال آن جهة نقرس و دردهای
بارد و سعوط زهره او با هم وزن آن آب کرفس در هر دو روز
یکبار جهة ابتداء جذام و زیاده نشدن آن بغایت موثر و گوشت او
جهة بهرودین و تحریک باه و صاحبان استسقا مفید و خاکستر پوست
او جهة سوختگی آتش و نواصیر و قروح حاره و تدهین دست و پا به پیه او
مانع مضرت سرما و نگاهداشتن دندان او به جهة منع فریاد کردن کودک
و فزع اطفال مجرب دانسته اند و مالیدن پیه او بر چوبی و نصب کردن
در موضعی از خانه سبب اجتماع کیک بر آن چوب و بعضی چوب انار را
مخصوص میدانند **حرف الجیم** **جاموس** بفارسی کاومیش و بهندی
بهینس گویند بر باد رخو د نمی جهد شجاع باشد و قسمی از کاو است گوشت
او گرم و خشک و بسیار غلیظ و جهة اصحاب ریاضات و هزال
کلیه نافع و مولد سودا و مضر مفاصل و امثال آن و مصلحش آبکامه

حرف الجیم

ودار چینی و مادویه ملطفه و اشامیدن سم سوخته او جهة صرع و کعب
محرق او جهة تفریح دل با عسل و فربه کردن بدن و تقویه جگر و ذرور
او مجفف قروح و رافع حکه و مقوی باصره قدر شربتش تا سه مثقال و
ضماد سم سوخته او با روغن زیتون محلل خنازیر و با سرکه جهة داء الثعلب
نافع و بخور موی او و شاخ او باعث گریختن افعی با وجود شجاعت از
پشه که گریخته در آب داخل میشود و گویند خواب بسیار کم میکند برای محافظت
خود و اولاد خود و انکه کلان باشد بر شیر غالبست چنانچه اسد را
طاقت خلاصی از نیش او ممکن نیست به شاخ میکند خبری
بکسر اول و تشدید ثانی اسم عربی سلور است و آن ماهی عظیم الجثه است
رنگش سیاه و بی فلس و شارب او مثل ماری باریک و دراز و
در تنکابن اسپلی و در مازندران کلیس نامند نمک سود او گرم و
خشک و ضماد او جاذب پیکان و خار از بدن و طبیخ او جهة قرحه امعا
و حدة مواد بظاهر جلد و حقنه او جهة عرق النسا بعد تنقیه و تناول او
ملین طبع و جهة تصفیه صوت و قصبه ریه و سل و قی الدم و خون
او بقدر نیم وقیه با مثل آن سرکه قاطع خونیست که از حلق آید و مولد

بلغم

بلغم لزج و بطی الهضم و مضر کرده و مصلحش صعتر و نعناع و آبکامه و
سکنجبین است جراد بفارسی ملخ و بهندی تدّه نامند یخ عضو او
بعضو یخ جانور کلان شبیه است چشم به فیل و گردن بگاو و سینه
به شتر و پا به شتر مرغ و پر بعقاب از عجایب احوال او آنکه آنها را
پادشاهی باشند بهر طرف که رود همه تابع او باشند ذالک تقدیر
العزیز الحکیم دو قسم است سوار و پیاده سوار آنکه پرواز میکند و پیاده
آنکه در لب طین میجهند و پرواز ندارد در دوم گرم و خشک و بیهی
وجالی اخلاط غلیظ و جهة تقطیر البول و امراض قصبه ریه و خوردن دوازده
عدد آن که اطراف و سر آنرا انداخته و بایک درهم مورد سائیده
باشند جهة استسقا مجرّب دانسته اند و جهة جذام بالخاصیه مفید
و بخور او جهة بواسیر و عسر بول و ضمادهای او که کوبیده باشند جهة
ثآلیل و کلف و جرب خصوصًا سوخته او با سرکه بغایت نافع و طلا
جوف و تخم او جهة کلف و خوردن قسم بی بال او جهة گزیدن
عقرب مفید و بستن نوع سبز گردن دراز که در مزارع بهم میرسد
بر صاحب تب ربع بالخاصیه رافع اوست و ملخ قلیل الغذا و مولّد

علاج گزیدن عقرب

خلط بد و مورث جوب و حکه و محرق اخلاط و مجفف و مصلحش سکنجبین و
انار بن است اگر او را بر آتش نهند دود آن نافع بود صاحب سوزاک را
خاصه زنان را گویند بیضه را در زمین نیکو نهد و برود چون فصل بهار رسد
از بیض ملخ برآید و پرواز کند **جراد البحر** بفارسی ملخ دریائی گویند و آن
حیوانی است سرش مربع و از حوالی سر تا نصف تن صدفی و از هر طرف
ده پا شبیه پای عنکبوت و بر سرش دو شاخ دیگر در تحت چشم او
بیرون جسته است از جراد بری گرم و خشک تر و خوردن او هر روز از
سه عدد تا هفت عدد جهت منع زیادتی جذام مفید است و آشامیدن دو
مثقال از سوخته او با آب نخود سیاه تا هفت روز جهت اخراج سنگ
گرده و مثانه مجرب دانسته اند **جُغد** اسم فارسی بوم است و در هندی
الو گویند و آن مرغیست که در روز قوة بصر ندارد و اقسام میباشد
یکی را بفارسی بوف و بترکی سار و قوش گویند و آن عظیم الجثه ترست از سایر
اصناف بوم و شاه بوم نامند و یکی را بترکی بیلاق گویند و آن کوچکتر از
همه است مگر مرغ حقی که او از سایر حقیرتر و بقدر قمری است و قسم اوسط سیاه
لون مسمی بجغد است و در تنکابن کوچ بو نامند و مهر بارس گویند که بطوخ

دل او در حین ذبح با وجود گرمی ان بر روی صاحب لقوه و گردن او
رافع ان علتست و قطور مغز او با روغن بنفشه در سوراخ بینی طرف موافق
صاحب شقیقه از مجربات است اگر چشم او را با مشک مخلوط کرده نگاهدارند
در چشم مردم شیرین نمایند زهره اش قاتل است به قولنج اگر چشم بوم
کلانرا در پوست گرگ پیچیده بر بازوی راست بندند حامل ان از دزد و
هوام محفوظ ماند و از احدی نترسد اگر پیه او را گداخته در چشم کشند
در شب مثل روز نماید اگر بیضه او را در شیشه بشکنند و بر یخ نهند نتیجه
به غلیان آید و کف کند و چون زهره او را با خاکستر چوب گز و عسل
آمیخته بنوشند جهة سلس البول و بول فراش آزموده است و طلا
خون او با روغن با جهة شبکوری نافع و چون او را ذبح کنند
یک چشم او مفتوح و یکی مطموس میباشد تعلیق مفتوح ان باعث
بیداری و مطموس او موقد خواب است **جمل** بفارسی شتر نامند
و بهندی اونت گویند بچه کمتر آرد و یکساله او بهتر از سایر و گوشت او
در دوم گرم و در سیوم خشک و مقوی باه و اعضا و جهة تب ربع
و عرق النسا و یرقان و حرقة البول نافع و مولد امراض سوداوی و اخلاط

واگر بر سینه نائم نهند
او را ~~از~~ ضمیر اخبار کنند

گوشت فحل موثر و اکتحال
خون او و زهره او جهة ...

غلیظ و مصلحش انار و شراب کهنه و ترشی کبر و سکنجبین است و بول شتر
مسهل و مدر زرداب و جهه سرفه و زکام و ورم جگر و سپرز و استسقا
و یرقان و سده جگر و تقویه باه و رفع مستی و بوئیدن او جهه سده
مصفات و نطول جوشیده او با حرمل جهه نقرس و فالج و خدر و اورام
مجرب شرب بول آن در حال سکر را زایل میکند و شیر او جهه استسقا
از موده است خصوصا که با بول او آمیخته باشند و طلاء گوشت سوخته او جهه
تو با و ضماد پشکل تازه او که هنوز گرم باشد جهه کلف مجرب و مداومت اکل
پشکل او مورث کوری و حمول مغز ساق او با پشم بعد از طهر سه روز
سوالی معین حمل و نفوخ سرکین او قاطع رعاف و اشامیدن او با آب
مناسب جهه صرع و ضماد تازه جهه تحلیل خنازیر و بثور و بخور و طلای او
جهه ثالیل موثر است و اشامیدن کف دهن او در حین مستی او مورث
جنون و چکانیدن آب بوده در دماغ او باعث زوال مستی او و گوشت شتر
جهه تنقیه رحم و بواسیر و قطع خون و شقاق و موی نازک او جهه اندمال
قروح و سوخته او جهه رعاف سعوطا و سیلان خون جراحت ذرورا
نافع و بستن کنه شتر انجنانکه زنده بوده بر آستین عاشق جهه رفع

عشق گویند

21

عشق گویند آزموده است و چون گندم را بعرق او تر کرده طیور بخورند بیهوش
شوند و کف دهان او نیز همین اثر دارد و بیز مایه بیشتر در تقویت باه بی
عدیل و مسمن بدن است گویند از عجایب عادت اوست که با مادر و خواهر خود
لت فد نکند و چون سهیل را نظر کند در حال بمیرد و چون استخوان
او را کوبیده با آب حل نموده در سوراخ نمل کنند همه بمیرند چون موی
او را بر ران چپ بندند سلسل بول باز ماند بیداو هرجا نهند مار بگریزد
مضمضه شیر او درد دندان را نافع بود چون بول او را طبخ نمایند تا
منعقد شود پس بحجره دندان کرم دار بمالند و دلک کنند زایل شود
اگر سر را به بول آن بشویند اورام کند و طحال را نفع کند اگر علف را
از میان دو بیت ناقه بدست راست بردارند تعلیق آن دافع
ناقض است **جلکا** بار ماهی ماند در میان ریگ خرد بود باید اد و
شبانگاه بیرون آید و بطلب رزق رود گوشتش گرم و تر است
و زنان را فربه کند **حرف الحاء** **حباحب** بفارسی کرم شب تاب نامند
و بهندی جگنی حیوانیست از مگس کوچکتر و رنگش اغبر و زرد و مقعدش
در غایت سبزی و در زیر بال او مستور و چون پرواز کند مکشوف

حرف الحاء

میکردد و در شب مانند اخکری درخشد گرم و خشک و حار و از زراریح قوی‌تر
و سه عدد او قتال و یکعدد مقطوع الراس او را که خشک شده باشد با دو ازده
مثقال نقیع حلبیت چون سه روز بنوشند جهت اخراج سنگ گرده
و مثانه مجرب دانسته اند و قطور یکعدد از خشک او با روغن گل جهت جرب
گوش و کری و با صبر و سفیداب مسقط بواسیر و تدهین او با روغن
کنجد بر جذام مورث دوستی مردم و قضاء حاجات موثر است **حباب**
حیوانیست بسیار کوچک و سیاه و شبیه بعقرب و بعقربک و از جعل باریکتر
و در غیر بید انجیر بهم نمیرسد و چون کسی را بگزد در یک شبانه روز اگر
نکشد از سه روز نمیگذرد و علاجش تبرید و تخدیر قوی است **حباری**
بفارسی هوبره نامند و بهندی تغدری و چرز نوعی از انست ابلق هم
میباشد مرغیست بری خاکستری رنگ و منقش بسیاهی و منقارش
دراز در آخر دوم گرم و خشک و موافق مبرودین و گوشت و پیه او جهت ربو
و ضیق النفس و بهر برده سنگدان او جهت خفقان و اکثر امراض سینه
و اکتحال او با مثل آن نمک سنگ جهت ابتداء نزول آب بغایت نافع
و چون پیه او را با اندک نمک و سنبل سرشته بقدر نخودی حب ساخته

خشک کنند

خشک کنند پنج عدد او در قطع اسهال دوری که ذرب نامند
بیعدیل است و خون او تا سه مثقال با آب و شراب جهة ربو و عسر النفس
و خاکستر پر او جهة ثاليل ضمادًا نافع گویند در سنگدان او سنگی باشد
و چون آنرا بر صاحب رعاف بندند حبس نماید و حامل ان سنگ را
رعاف نشود و اسهال را هم کم نماید و حامل او را احتلام نشود و گوشت
او دیر هضم و مضر محرورین و مصلحش سرکه و دارچینی است و گویند چون
ناخن او را با هم وزن او حب المشمش سایند و با عسل یکسبی اطعام کنند
باعث محبت مفرط میشود و تعلیق او موجب قبول و تعلیق چشم
راست او رافع چشم زخم و ~~تعلیق سنگی که در چینه دان او است~~
~~قاطع رعاف~~ و بیضه او خضاب آن خوبی است **حُبْرُجْ** مرغیست شبیه به حباری
و از ان کوچکتر و در کنار آبها میباشد گرم و غلیظ و مولد خون سودا ۷
جمیع مصلحش پختن با دارچینی و انگاره بدون استعمال نمودن روغنها
حداة بفارسی غلیواج و بهندی چیل و بترکی چلقان نامند گویند
جانورانی که در نزدیکی او آشیانه کنند متعرض بچه آنها نمیشود از جهت
حسن المجاورت گفته اند چون او را در خانه بیاویزند هوام در انجا دریا نشود

المشمش

و مصلحش
روغنها

منقار او را اگر بر کودک بندند در خواب نترسد در دوم گرم و خشک

و گویند در اول خشک است مطبوخ او با کندنا و مداومت خوردن

آن قاطع بواسیر واث باشد یدن قدر یی از محرق او که مجموع را سوزانیده

باشند با اندکی مشک و گلاب جهة ربو و ضیق النفس و سعال مزمن

مجرب دانسته اند و مطبوخ مغز او با کندنا و عسل جهة زحیر بواسیر و سوخته

پر او بقدر ریکدانک تا دو دانک با آب آشامیدن جهة نقرس بی عدیل و مجربست

و در رفع غدد بلغمی و سلعه بی عدیل و تدهین بر وغنی که بیضه او را در آن

بسیار جوشانیده باشند تا مهرا شده باشد جهة برص مجرب دانسته اند

و جهة فالج و نقرس و تقویه اعصاب نافع و خون او جهة ربو و اکتحال

زهره او که خشک کرده با آب سه میل در چشم مخالف طرف ملسوع

بکشند جهة رفع سموم هوام مجرب دانسته اند خصوصا چون در آب

بادیان سه هفته در آفتاب گذاشته باشند و چون چشم او را در زیر

بالین کسی گذارند که او ندانسته باشد مانع خواب او می شود و گویند

سالی نر و سالی ماده باشد چنانچه حکیم انوری گفته بیت روزگار اچون

زعنقا می نیاموزی ثبات ∴ چون زغن تا چند سالی نر و سالی ماده گی

لی

23

نزی **حردون** حیوانیست شبیه بوزغه و ورل بری و از ان بسیار کوچکتر
مثل مار کوچکی دست و پا دارد سرش باریک و طولانی روزی بشلون
با الوان مختلف میگردد انچه از تغیر لون ظاهر میشود ظاهرا گرگت در هندی
همین را می نامند لیکن مشهور به حرباست و مولف تحفة المومنین حربا را
علیحده بیان نموده و نوشته که موی حربا افشان میباشد ازین
ظاهر میشود که حربا سوای گرگت باشد بجهت انکه موی افشان ندارد
در طبرستان ماجه کول و در اصفهان مال نامند و از جمله سموم است و در خانها
و کوهها یافته میشود و در سیوم گرم و خشک و تعلیق دل او که در لته سیاه
بسته باشند جهت تب ربع و طلای جلد محرق او با عسل تحسین کنندهٔ
اعضاست بحدیکه از قطع و ضرب متالم نگردد و اکتحال خون او جهت قوهٔ
باصره و سرگین او جهت بیاض و حکهٔ چشم و ضماد او جهت تنقیهٔ بشره و رفع
جمیع اثار مفید است و سرگین او سفید و سبک و در بوی شبیه بنشراب
میباشد و امین الدوله فرموده که ضماد پیه و گوشت او موی را می برد
و تعلیق حردون بر بازوی راست مهیج باه و شهوهٔ جماع است و بدستور
تعلیق مهره پشت او که قریب کرده او باشد بر کمر شخص باعث شده

قوة جماع است واز محمد بن احمد نقل نموده اند که خوردن یک قیراط از
خصیهٔ راست او که خشک کرده باشند با آب سداب البته قاطع منی است
و یک قیراط خصیهٔ چپ او با آب نخود سیاه مطبوخ و دو استار روغن
گاو بغایت محرک باه و سخن کرده است وچون چرد ونی باسم صاحب
عرق النسا صید کرده رگ باطن ران او را جسته موضع را شکافته
آن رگ را باسم صاحب عرق النسا قطع کنند و بعد از ان باد
ریزه نماید بدون آلتی بالخاصیه رفع آن علة شود وگویند مجرب است
و مکرر بصحت رسیده و خوردن گوشت و مرق او مورث جذام است
حربا بفارسی آفتاب پرست گویند ظاهرا جمل الیهود مراد از است
او حیوانیست شبیه بموش و دنبالش بلند و موی او افشان و نظر او
همیشه با آفتاب در چهارم گرم و خشک و از جمله سموم و خون او جهت
نار و بیدن موئی که کنده باشند و رافع آثار رفقار جلد و طلای آب
طبوخ او رنگ بدن را تا چند روز سبز میدارد و گوشت او مورث
سل و دق است و یکدرهم او کشنده است حلزون بفتح اول و ثانی
اسم کل حیوان صدفی است بری و بحری و نهری میباشد و اعم از

صدف

24

صدف وآن مخصوص جلد حجری آن حیوان است وتشنج وودع واظفار الطیب وطلیا وخف الغراب وفر فورا ودلینق صدف مروارید وزنباح وغیرها از انواع حلزون باشند وجلد حجری او در دوم سرد وخشک وگوشت در دوم سرد وتر وگوشت ذلیس که در مصر ام خلول گویند از اقسام بری ومستطیل والطف وسریع الاستحاله بخون صالح است وجهة جذام وجرب وحکه وجنون وسودا نافع است وگوشت سایر حلزون مولد بلغم وسدد وقاطع تشنگی والتهاب صفرا وضماد آن جاذب پیکان وامثال آن از بدن وجهة تحلیل رطوبات سوء القنیه وقروح وورم نقرس وجذب زهر سگ دیوانه گزیده وطلای رطوبت او که بسوزن سوراخ کرده نزدیک آتش داشته باشند با مر وصاف وصبر بالسویه سرشته جهة التیام جراحات خبیثه وتحلیل اورام مزمنه او مفید وبعدیل است وگوشت مجفف مسحوق او مدر حیض وبا مر وکندر جهة التیام جراحات خصوصا عصبانی واکتحال سوخته مجموع او با عسل جهة آثار قرحه چشم وطلای او جهة جرب متقرح وبهق وجلای دندان وباسرکه جهة قطع رعاف ومالیدن رطوبت او بر جبهه جهة منع ریختن مواد بچشم و

برحوالی کوش جهة ورم ورفع رطوبات غایره کوش وطلاء کوشت
محرق او با قطران بعد از کندن موی وشعر منقلب جهة منع رویدن
ان موثر وفرو بردن کوشت خام او جهة درد معده وبا مرجهة قولنج ودرد
مثانه نافع است وکویند بالخاصیة متطرقات صلبه را لبسیار نرم میسازد
وچون کوشت اورا با مثل او نوشادر بضعف آن کبریت وسدس ان
نمک سائیده تقطیر کنند افعال قریب در مشتری نماید ومارب را
عقد کنند **حمام** بفارسی کبوتر نامند از ارسطو نقل میکنند که عمرش
تا هزار سال کفته صحرائی وخانکی میباشد در آخر دوم کرم ودر اول
دوم خشک وبا رطوبة فضلیه وبچه آنکه ان بهتر خصوصا تازه بر وبال
برآورده باشند ومقوی کرده ومولد خون ومنی ومسمن وقاطع اخلاط
بارده وجهة فالج ولقوه ورعشه واستسقاء زقی وطبلی نافع وطلای
خون او بر پیشانی جهة رعاف که از حجب دماغ باشد وبدستور
اشامیدن قدر باقلائی از خون مجفف او وریختن خون کرم او در جراحت
هرکه باستخوان رسیده باشد باعث التیام آن واکتحال او جهة جراحت
چشم وکمنه وغشاوه وطرفه خصوصا خونی که در بال تازه او باشد وسرکین

او ودلم

25

او درسیم گرم وخشک وباآرد جو جهه اورام صلبه وبا روغن زیتون
جهة سوختگی آتش وباسرکه جهة تحلیل خنازیر وبدستور با تخم کتان و
باعسل وتخم کتان جهة کشودن دمل وقطع خشک ریشه زخمها وباحرف
وخردل جهة نقرس وشقیقه وصداع مزمن ودرد پهلو ومفاصل وباآرد
جو وسرکه وعسل که بهم پخته باشند جهة دمل وخنازیر واورام صلبه و
باآرد گندم وآب قدری قطران که مرهم کرده سه شبانروز بر
برص ضماد نمایند وبازبدستور تجدید نمایند در ازاله برص نهایت
موثر وباسرکه جهة ضعف واقسام استسقا واشامیدن آن از یکدرهم
باسکنجبین جهة استسقاء بارد ودو درهم او باسه درهم دارچینی
جهة حصاة مجرب ونشستن در طبیخ سرکین او جهة عسر البول وبه او جهة
رفع آثار قروح واکتحال سر محروق او که باموی سوخته باشند جهة
غشاوه وظلمه بصر وبستن زنده بچه کبوتر که شکم او را شکافته باشند
جهة سم افعی وعقرب ومالیدن سرکین سوخته او باسرکه براطراف
بینی جهة قطع رعاف بعد طلا پنج عدد از تخم او باپیه خوک برا تحلیل
جهة تحریک باه بغایت موثر وچون با اطفال باعسل تناول نمایند زود

بسخن آید و خام او جهة خشونة سینه و نیکو کردن رخسار و تسمین بدن
مفید و سکون صاحب آبله درحالی که کبوتر بچه در زیر ما در باشند بالای
آن بالخاصیه مورث شفای آبله دار و مجاورت آن سبب امن از
خدر و فالج و سکته و سبات و طاعون و باعث ازاله وحشت و فساد
هوا میگردد و خوردن بچه کبوتر بعنوان مداومت مورث برص فرخ کبوتر
صحرائی خشک تر و لطیف تر از اهلی و مجموع آن مضر محرورین و مصدع
سینه و محرق خون و مصلحش پختن او با آب غوره و سرکه و خوردن کا
و خیار است و چون با روغن کنجد بدون آب و نمک طبخ نمایند و بنوشند
در حال سنگ گرده و مثانه را اخراج نماید و زهره او جهة نزول آب و
بیاض و غشاوه نافع است و فرزجه استخوان ساق او که سوزانند
باشند جهة اعاده بکارت از اسرار است خاکستر استخوان او بر جراحاتی
که علاج پذیر نبود اگر افشانند صحت شود و چون سرگین کبوتر را با برگ
صاحب استسقا بر بدن طلا کنند نفع یابد گویند چون گندم را در
کبریت اصفر طبخ نموده خشک کنند هر کبوتر که از آن بخورد قوت
طیران او ساقط شود و چون خانه آنها را به علک بخور نمایند لبیاک

ازدو

26

کردند **حمار الوحش** بفارسی کورخر نامند و معروفست بخر کور و گویند

که عمرش دوصد سال باشد و از هم جدا و متفرد نشوند گوشت او در دوم

گرم و در سیوم خشک و غلیظ و مولد سودا و مرق او و پیه آن جهة

مفاصل و تحلیل ریاح غلیظه و طلاء پیه او جهة کلف و توبا و با روغن

قسط جهة کرده و کمر و با شیر مرضعه جهة رفع گریه اطفال و زهره

آن جهة دار الثعلب و دوالی و چهار قیراط او با خولنجان و آب گزیره

جهة سنگ مثانه و خصیه او بغایت مقوی باه و مغز سر او جهة رفع بول

در فراش و اشامیدن او با آب کاهو جهة قطع احتلام و شش

خشک کرده او با کتیرا و عسل جهة ربو و سرفه و عسر النفس و پنیر مایه

او مقوی باه و در انگشت انگشتری از سم او در خنصر چپ و بستن قدری

از پوست پیشانی او در بازو و یا بر سر جهة رفع صرع مجرب دانسته اند

و مانع دخول جن در آن منزلست و بعضی شرط دانسته اند که پوست

پیشانی بقدر یک شبر صاحب صرع باشد اعم از آنکه از حمار وحشی

باشد یا اهلی و گویند در اول هر ماه تغیر انگشتری شرطست و

پیوسته نگاه کردن در چشم او باعث صحت بصر و مانع نزول آب

وسم او در افعال مثل حمار اهلی است **حمار** بفارسی خر والاغ نامند
وبهندی گدها گویند عمرش چهل سال گفته اند غلیظ تر و کثیف تر
وبطی الهضم تر از خرگور وسرد و خشکی او کمتر و با رطوبة فضلیه و نزول
آب طبیخ او جهة کزاز و خوردن زهره خشک او جهة رفع تغیر عقل و
سحر و بعنفر سر او مورث خرافت و با سرکه جهة رفع جنون و کباب
جگر او که ناشتا خورده باشند جهة صرع و اشامیدن سم سوخته
او هر روز نیم مثقال جهة مصروع و ضماد آن جهة تشقاق مزمن و با روغن
زیتون جهة خنازیر و با شراب جهة کجی ناخن و برص و بیاض آن و بخور
سم او جهة عسر ولادت و با خمر غلیظ جهة جنون و ضمادیه او جهة رفع آثار
قروح و جهة التیام جراحات احشا بهم کرم خوردن بعدیل آب
وعصیر سرگین تازه او مفتت حصاة و مخرج جنین و مشیمه و قطور آن
در بینی جهة رفع رعاف بدستور طلای بر پیشانی که با سرکه سرشته
باشند و همچنین استنشاق او که سرکه بران پاشیده باشند
و خوردن نقیع او با شراب جهة گزیدن عقرب و تعلیق پوست او بر
پیشانی اطفال جهة رفع فزع موثر گویند که چون شاش اسد کند از خوف

خود را بر اندازد و چون صدا کند ضرر و الم به سگ رسد و چون سه
موا از ذنب او در حین لسا فد بر ایشان جدا نمایند و بر ساق یاران
ایشان بندند یا تعلیق نمایند مقوی جماعت و منعظ گفته اند اگر آنکه در اول
سال مصروع پوست پیشانی خر را گرفته با خود نگاه دارد تا یکسال از صرع
ایمن شود و چون سال دیگر اید باز پوست دیگر نگاه دارد تا سال دیگر محفوظ
باشد چون از سم راست او انگشتری سازند برای مصروع نافع بود
دندان او زیر بالین کسی نهند خواب آورد و گویند که از صدای سگ درد
شکمش شود و چون سنگی بمقدار بیست مثقال بر دم خر بندند بانگ اصلا
نکند طلای خون او بواسیر را زایل کند موی دم او اگر در شراب اندازند
و بخورد کسی دهند عربده کند چون به بول او صفحه اسرب را تر کرده
در نهری گذارند ماهیان انجا جمع شوند تعلیق قطعه از پوست او دافع خوف
و فزع چون چوبی را به شیر او طلا کرده در خانه نهند براغیث جمع شوند
بدان و چون عقرب گزیده بر الاغ منکوس سوار شود زوال شود
بالخاصیه مسکن درد آن و بدستور چون در گوش بگوید که مرا عقرب
گزیده باعث دفع درد میشود و جالینوس گوید که طلا نطفه او سه بار

تا چهار بار مسقط دانه بواسیر است و چون قضیب اورا در کوزه آب ندیده
باتش گذارند بحدیکه قریب بسوختن شود و آب چغندر و روغن زیتون
طلا کنند جهة رویانیدن موی و دراز کردن آن بغایت موثر و
چون قضیب او را از زن او جدا کرده با ادویه حاره بپخته در حمام تناول
نمایند باعث بزرگی قضیب گردد و از مجربات شمرند چون از پوست
او انگشتری ساخته بپوشند برای جنون نفع کند چشم خرس باز را
چون خشک نموده بآن بخور نمایند قضای حوایج بآسانی شود کسی که
دل او را تعلیق نماید دشمن بر وظفر نیابد تعلیق دندان او دافع فزع
در نوم است و گویند هیچ حیوانی با مادر خود جمع نمیشود الا حمار [illegible]
با مادرش جمع میشود و تدخین خصیه خشک او را جهة تب ربع مجرب
دانسته اند بشرطیکه بعد از نوبت تدخین کنند و اندکی بخایند و چون
نطرون عاقرقرحا بران پاشیده خشک کنند نیم مثقال او با
ماء القطر حابس اسهال است **حواصل** از جمله طیور است سفید و تیره
رنگ نیز میباشد و از سفید او پوستین ترتیب میدهند و پوشیدن
آن موافق محرورین و گوشت او غلیظ و دیر هضم و مصلحش مهرا بخائین

و بادام

28

وبادارچینی واد ویه حار تناول نمودن است و روغن او محلل وملین
ومقوی اعضا وجهة دردهای بارده نافع است وفرو بردن بیه خام
او جهة قولنج ومغص مفید است حیّة بفارسی مار وبهندی سانپ
گویند زبان مار دو شقست چنانچه بعضی گمان کرده اند که دو زبان دارد
گویند که هزار سال عمر کند و هر سال یکبار پوست اندازد ونقطه
بر قفاش پیدا شود عدد نقطه عدد سال عمر او باشد چشم او در حدقه
حرکت نمیکند بخلاف سایر حیوانات چون کژدم او را نیش زند
خود را به نمکزار میرساند و آنجا را به نمک میمالد تا رفع درد شود و به نسیم
زندگی میکند آب نمیخورد گویند اگر با زنی جماع کنند و در تحت او حیه
باشد اسقاط حمل شود و تعلیق ناب چپ او رافع درد دندان است نفط و
خردل وبیض الدجاج ووج چون بخور کنند مفرداً ومجموعاً مار فرار
نماید و گویند بعد هزار سال مار دست و پا بهم میرساند و اژدها میشود
و در تمام میباشد در آخر سیم گرم وخشک و در غایت تخفیف و در
جذام قوی الاثر اند وخواص افعی مذکور شد چون ده عدد مار سیاه
با چهار رطل روغن زیتون یا کنجد در ظرف مس کرده سر آنرا مسدود

کنند که بخار بیرون نرود پس بجوشانند تا مهرا شود طلا را از آن جهة توبا و
استرخای سغل و رویانیدن و درازکردن موی و تحلیل خنازیر و رفع جذام
مجرب دانسته اند و ضماد خاکستر مار خانگی سیاه که زنده در کوزه نو
کرده در تون حمام سوزانیده باشند با روغن زیتون جهة تحلیل خنازیر
و با سرکه جهة داء الثعلب و داء الحیه و اکتحال با عسل بغایت
مقوی باصره و مالیدن پوست سوخته مار با روغن تخم کتان که چند
روز ممزوج نموده گذاشته باشند جهة نواصیر کهنه بسیار سودمند و قطور
مطبوخ پوست او که در شراب جوشانیده باشند جهة درد گوش و
مضمضه جوشانیده او در سرکه جهة درد دندان و تعلیق دندان او
که در حال حیوة او کنده باشند و بدستور تعلیق دل او جهة رفع
تب ربع نافع و اطهورسس و ذیمقراطیس گویند که شکم مار را از سر
تا دنباله شکافته احشا را او را بیرون کرده از شاهسفرم خشک که با آب
خیسانیده نرم کرده باشند مملو ساخته محل شق را دوخته در آتش
گذارند تا پخته شود آن شاهسفرم را بر برص ضماد کرده بعد از یک شبانه
روز بگشایند بالکلیه زایل کند و مجرب است و روغنی که در

ودران

29

دندان مار و سر و زهرهٔ او جوشانیده باشند طلا را او جهة جذام و
ثالیل سریع الاثر است و ابن الدوله از محمد بن احمد نقل میکند که استعمال
زهرهٔ مار در هیچ امری خوب نیست و از سموم قاتل است و تعلیق
مار شاخ دار جهة رفع تب غب موثر و تعلیق سلخ الحیه که عبارت
از پوستی است که مار هر سال می اندازد بر ورک زنان موجب سرعت
ولادت است و بخور او مسقط جنین و مجفف دانه بواسیر و تخم مار را
چون با سرکه و بورق سایند طلا کنند جهة رفع برص تا زه مجرب دانسته اند
و اکتحال به مار مانع نزول آبست مار از جمله فواسق خمسه است قتل او
واجب گفته اند کما قال النبی ص اقتلوا الاسودین فی الصلوة الحیة والعقرب
وقال ایضا من قتل حیة فله عشر حسنات و از جمله فواسق خمسه موش
و کلب عقور و غلیواز و کلاغ است **حرف الخاء** ختو بلغة اهل ختا بمعنی
بزرگ و بدستور خان و ختو مترادف اند و آن اسم مرغی است
که بفارسی زخ نامند بقدر کرکدنی و از ان بزرگتر میباشد و طعمهٔ او در
اکثر اوقات فیل است و در بلاد مابین حبش و زنج یافت میشود
و از استخوان پیشانی او جهة ملوک قدح میسازند و خاصیت او آنست

خمسه

حرف الخاء

که چون بر بالای طعام مسموم گذارند عرق کند و همچنین است سایر
استخوان او و امین الدوله گوید ان شاخ آهوی مشک وارست و همین
اثر را بجهة او بیان نموده و گوید جهة اسهال نیز بغایت نافع است
و خوردن بیضه او بقدر ده درم جهة حکه و جرب و سده جگر نافع
و بخور استخوان او باعث افاقه مصروع است و زبل او جهة رفع اثار
و سنگدان او جهة بواسیر ضماداً مفید است **خنتو** جانوریست مثل
کاوزر در رنگ بود و قیمتی تمام دارد **خراطین** کرمهای سرخ است
که در زمین نمناک بهم رسد و بهندی کینچوا گویند و در اول کرم و تروجو شانده
او در روغن کنجد جهة خناق و سرفه کهنه بغایت آزموده و مسحوق او را
با روغن بادام یا مخاصیه جهة فتق امعاء و التیام آن مجرب دانسته اند
اگر مخنوق آنرا در دهان گیرد خلاصی یابد و اگر در مقعد زن آن کرم را
بندند چنانچه او را خبر نباشد شهوت جماع برو غالب شود و جهة
عسر ولادت و رفع سنگ مثانه و گرده و با شراب مغیر رنگ بدن
یرقانی بهمان ساعت و ضماد او جهة ورم حلق و لهاة و منع نزلات
و طلا ریزان او بقدر سه بانه روز جهة التیام عصب مقطوع مجرب

دبرکنز

30

و بدستور جهت جراحات اعضاء عصبانی موثر و با غبار ریسا جهت استحکام

مفصل که از جای خود حرکت کرده باشد و جهت ضربه و سقطه و تسکین اورام

حاره با روغن دانه زردالو جهت بواسیر و طلاء مطبوخ او با روغن زیتون

و ضماد کردن او با زفت و برگ کدو جهت بزرگ کردن قضیب بغایت موثر

گویند که مطبوخ او با قضیب حمار زنده اکلاً و ضماداً و در این باب بی

شبه مجربست و قطور او با پیه مرغابی و روغن زیتون جهت درد گوش نافعست

و چون با جعل و نبات قردان طبخ نمایند طلای او جهت بواسیر و قروح ذوالدم

و تشقاق مقعد مفید است **خطاف** بفارسی پرستوک و بترکی قرلانقوج

و بدیلمی حجلا و طاهرا در یونانی سنونو گویند و از طیور معروفست گوشت او

~~و نسیم گرم و خشک و کباب او مفتح سدد و رافع سنگ مثانه و رافع~~

~~یرقان و امراض سپرز و اشامیدن یک مثقال از خاک مسحوق او جهت~~

توه باصره آلی از موی و گل آشیانه میسازد و برگ سداب در آشیانه خود

برای حفظ تخم میگذارد چون شبپره دشمن بچه اوست و از رایحه کرفس

گریزانست برای رفع اذیت او کرفس در خانه می نهد گویند چون چشم

او را بکنند باز برمی آید موی سر او را اگر زیر بالین کسی نهند اصلاً

و هندی ابابیل و سلار را نامند

نخسید چون هر دو چشم او را خشک کرده سایند بکسی بخورانند
دوستی مفرط شود و چون سرگین او را بر سر و موی کسی طلا کنند
بعد سه چهار ساعت موی را سفید کند بخور چشم او رافع حمی است
گوشت او در سیوم گرم و خشک و کباب آن مفتح سده و رافع
سنگ مثانه و رافع یرقان و امراض سپرز و آشامیدن یک مثقال
از خشک مسحوق او جهت قوه باصره و غرغره آن با آب جهت خناق
و جمیع امراض نافع و طلای سوخته او همین آثار دارد و اکتحال محرق
او مقوی باصره و دماغ او با سرگین و با خاکستر او با عسل جهت
ابتدای نزول آب و بیاض و جرب و سبل و ظفره نافع و بدستور
خون گرم او و سرگین او بغایت جالی و جهت بهق و آثار و نیکو کردن
رنگ رخسار و بازهره گاو جهت سفید کردن موی سیاه مجرّب
دانسته اند و خوردن آب معصور مدقوق او با قدری بادروج جهت
اخراج جنین میّت سریع الاثر است و بدستور یک مثقال خاکستر
آشیان او که سوزانیده باشند جهت عسر ولادت بغایت مفید و
خوردن خون او سبب رفع شبق زنان و طلای او بعد از کندن

موی بغل

31

موی سفید باعث رویدن موی سیاه مجرّب دانسته اند و طلا
کردن چشمهای او با روغن زنبق بر ناف زنان جهة عسر ولادت
موثر و سقوط زهره او جهة سیاه کردن موی سر و ریش مهربارس
گوید مجرب است و مولف مالایسع گوید مخصوص سفیدی قبل از رویت
و باید شیر در دهان نگاهدارند که دندان سیاه نشود و چون در سالی
دو بار بچه میکند هرگاه در حین زیادتی نور قمر شکم بچه اول را بشکافند
دو سنگ ریزه ظاهر میگردد یکی سفید و یکی ملون چون غیر ملون را در
پوست گوساله که در حین زائیدن بنهجی گرفته باشند که بدن گوساله
بزمین نرسیده باشد و ذبح کرده باشند بسته برباز وی صاحب صرع
یا بگردن او ببندند در رفع صرع جمیع اطبا مجرب دانسته اند و سنگ
ملون را چون در حریر سفید پیچیده نگاهدارند باعث جاه و قبول و قضای
حوایج میگردد و امین الدّوله گوید که سنگ ملون سرخ میباشد و
تعلیق او موجب رفع فزع است و گویند چون بچه او را بزعفران و امثال
آن زرد کنند بدستوریکه او در حین رنگ کردن نه بیند جهة رفع
زردی بچه سنگ یرقان باشیان می آرد و چون وقت صلوة

علاج صرع م

جمعه اشیان اورا خراب کرده با آب حل نموده بان غسل بدن کنند
باعث بطلان سحر است خفاش بفارسی شب پره گویند و بهندی
چمکادر از غرایب او انکه گوشش و دندان و پستان و خصیه دارد و
مو و پر ندارد و بی پر میپرد و حایض میشود و بچه را شیر میدهد و بول
میکند و میخندد چون اورا با درخت بیاویزند تلخ از آنجا دود فرار نماید تعلیق
دل او قوت جماع دهد در سیوم گرم و در چهارم خشک و مرق تخته
او مسهل فضلات غلیظ و زرد آب و رافع استسقا و مهرا
او در روغن زیتون و زنبق جهة فالج و رعشه و مفاصل و نقرس و درد
ورمهای بارد و طلای مطبوخ او بر احلیل جهة احتباس بول
سریع الاثر و جلوس در طبیخ او جهة فالج و حمول بیه او قاطع حیض
و طلای خون او قبل از بلوغ مانع برامدن موی و بزرگ شدن
پستان و مالیدن زهره او بر فرج جهة عسر ولادت مجرب و تدهین
بروغنی که در ظرف مس بی قلعی او را مهرا پخته باشند جهة رویانیدن
موی و دراز کردن آن بعدیل و اکتحال مغز سر او با آب پیاز جهة
نزول آب و با عسل جهة بیاض و طلا او بر کف پا مهیج باه و سرگین

او جهة قوبا و بیاض چشم و خاکستر سوخته او جهة منع مستی موثر و تیز و بول
او بغایت جالی و در آشیان منجمد آن بهم میرسد و تیز زرق نامند
بقدر بند انگشتی و سفید و متخلخل شبیه بقلی و سوراخ دارست یکمثقال
او قاتل و ربع درهم او مخرج حصاة و اکتحال او رافع بیاض عین
و طلا راو باعث جراحت جلد و سترنده موی و قالع ثالیل و گذاشتن
سر او در زیر بالین که عالم بر آن نباشد مورث بی خوابی و بدستور
دل و چشم او همین اثر دارد و دفن کردن سر او در برج کبوتر موجب
جمعیت کبوتران و در سوراخ موش باعث گریختن ایشان از آن
مکان و داشتن او موجب قبولیست **خُلَد** بضم خا و فتح لام بفارسی
موش کور و در اصفهان واره سلبانک و بدیلمی کامیش گویند.
حیوانی است بیچشم و بی دم و بی پا و از موش کوچکتر و سرخ رنگ و در بیشه
اشجار را میخورد و زمینهای نمناک را پیوسته سوراخ میکند و گویند
چشم او در زیر جلد است و اشیا را می بیند و طیماتا و دس گویند که
هرگاه در سوراخ مسکن او پیاز و گندنا بگذارند بوی آن بیرون آید
و از سموم قتاله و بغایت گرم و بار طوبت و خون موضع دنباله او جهة

خنازیر و بیاض چشم و رفع آثار جلد و خال و دماغ او با روغن گل جهة برص
و بهق و ثوبا و خنازیر و هرچه از بدن بر و رکند بیعدیل و قاطع رعاف
و سیلان خون هر عضوی و محلل اورام و خون او نیز همین آثار دارد
و سر او را سوخته با زاج سفید در گوشت گذارند جهة ازاله بدبوئی آن
و طلا را او جهة درد سر و بخور او جهة عسر بول و سقوط زهره او با آب بیخ
رطبه و قدری زعفران جهة رفع لقوه از مجربات شمرده اند و تعلیق
لب بالای او جهة تب ربع و صرع و با بسانی جهة بیرون آمدن دندان
اطفال و گویند خوردن دل او اعانت بر اطاعت روحانیات کند
و دفن کردن او در آستانه در مانع اثر سحر و انداختن دندان او در
میان جماعتی موجب تفرقه ایشان و همچنین است در آتش انداختن بیه او
خنفسا بفارسی جعل و بهندی گه کاند نامند پردار و بی پر و بزرگ و کوچک
اهلی میباشد و پردار قویتر است در دوم خشک و محلل و تند و آب
منقوع او بقدر یک شب مسهل اخلاط معدی و کبدی و معائی و جهة
استسقا مجرب دانسته اند و گویند چون خنفسا را در دبر هر حیوان گذارند
مریض شود و چون بر آرند مرض دفع شود و بستن شکافته او بر موضع عقرب

گزیده را دافع سمیت اوست وضماد او دافع قروح ساق وروغن زیتون
که در او جوشانیده باشند جهة تسکین درد گوش سریع الاثر ومحلل خناق
وبواسیر وگویند او با آب جهة تاليل واكتحال رطوبة او که از قطع دنباله آن
ظاهر شود جهة تقویة بصر ورفع غشاوه ورمد نافع وگذاشتن سرهای حجل در
موضعی باعث جمعیت کبوتران وگویند حبس کردن هفت عدد در زیر
طاس سرخ مس موجب باریدن باران وظهور برودت هوا هست
وچون در جوف نی گذاشته بر ران به بندند رافع عسر ولادت است
وبولس گوید جرم سحوق حجلی که در تنور خبازی بهم رسد جهة درد چشم
مجربست خنزیر بفارسی خوک گویند وبهندی سور واهل لغت ماده
خوک و نرش را گراز گویند از ارسطو منقولست که اکثر او را در استخوان
مغز نمیباشد وبعضی زهره ندارند هیچ ذو نابی را ناب به بزرگی او نیست
بعضی را ناب بمرتبه کلان میشود که ملاقی باهم میگردد واز خوردن کاه مانع
میشود واز جوع میمیرد وچون عضو شکسته انسان را استخوان خوک عوض
بسته به بندند بران لحم میروید گویند چون نر او هشت ماهه شود جفت
میگردد در چهار ماه هشت بچه میزاید یکدفعه وچون پانزده ساله میشود

تمیز اید کویند اکر خوک را بر پشت خر بریسمان چنان ببندند که حرکت
نکند و خر بول کند خوک بمیرد اکر سرکین او زیر درخت سیب دفن کنند
بار بسیار دهد با مار دشمن بود و مار را بخورد ناب او هرکه با خود دارد در
چشم مردم عزیز باشد و چشم زخم اثر نکند مرارۀ او دانه بواسیر را دفع کند
اکر پوست او در خانه نهند پشه دفع شود تعلیق استخوان او دافع تب
ربع مثانه او را چون برشته بکسی که بول در فراش کند خورانند مرض
زایل شود کوشت او در اول دوم کرم در سیوم تر و شیرین و در طعم
کویند فرقی از کوشت انسان ندارد و قبل از ظهور نور اسلام
جمعی کوشت مقتولان را بجای کوشت خوک می فروختند و او موافق
ترین لحوم است بمزاج انسانی و دمه او بعد از انضمام جزو بدن میشود
و مفتح سده و مسمن و اکل او مورث حرص شدید و فساد عقل و زایل
شدن مروت و غیرت است و قدما مجرب بیان نموده اند که سبب
صداع مزمن و داء الفیل و مفاصل و مفسد معده و مصلحش خمر
و کعب سوخته او بقدر دو مثقال با شراب جهة کزیدن هوام و طلا کردن
او با عسل جهة برص مجرب دانسته اند و یک مثقال از آن که در احراق

طلا بقدر

34

بحد سفیدی رسیده باشد جهة تحلیل نفخ امعا و مغص قدیم و بول خر
وحشی جهة سنک مثانه و در سایر افعال مثل بول کاو زهرست و سرکین
خشک او با آب و با شراب جهة نفث الدم سینه و رفع درد پهلو و با روغن
کل جهة التوای عصب و زهرهٔ او جهت قروح و قطع بواسیر و با عسل و
فلفل جهة رویانیدن موی سر اقرع و خفه کردن با پیه او جهة سحج امعا
و ضماد او جهة درد رحم و مقعد و سوختکی آتش و سرما و برف و پیه کهنه او که
مدتی بر او کذشته باشد ملین و مسخن و مغسل او با شراب جهة اورام حار
و سوخته نافع و از جالینوس منقولست که پیه بی نمک او با مومیائی
رفع کری سامعه میکند اکرچه مادرزاد باشد و خون او در جمیع افعال
مثل خون انسان و طلای او جهة ورم پستان و نیز منعقد آن در تحلیل
اورام بالخاصیه مفیدست و از مهریارس منقولست که ذرور استخوان
سوخته او رفع بواسیر میکند و آشامیدن سم سوخته او قاطع سلس البول است
و موی سوخته او که باز رفت احراق یافته باشد با روغن کل مجفف قروح
مرفوع العلاج است **حرف الدال** ص **دب** بفارسی خرس نامند و بترکی
ایو کویند و بهندی ریچه از سایر حیوانات محیل تر و شدید القوة

علاج کری

علاج بواسیر

وکثیر الخوف گویند چون گرسنه شود دست و پای خود را می لیسد و رفع
گرسنگی او میشود حبوب و میوه و گوشت همه میخورد چون ولادت او
بدشواری میشود در برابر بنات النعش صغری که عبارت از دب اصغر است
ایستاده شود تا بخواص ان ولادت او به اسانی شود در دوم گرم و در سیم
رطب و مسن او یابس المزاج و چون او شدید اللزوجه است و لهذا بچه او را
اولا صورتی معلوم نیست و چون مکرر بلیسد صورت او از لزوجات بیرون
آمده ظاهر میگردد و جاحد را اعتقاد انکه عدیم الصورت متولد میگردد و این
محض اشتباه است زهره او مفتح قوی و پاشیدن یک دانگ او با سکنجبین
و با عسل و فلفل جهة درد جگر بارد و استسقای لحمی و زقی و مصروع
و نیم مثقال او جهة قولنج دواب بغایت نافع و طلای آن تا پنج مرتبه
با عسل و فلفل جهة قروح اکاله و حزاز و رویانیدن موی مجرب و اکتحال آن
با عسل و آب رازیانه جهة قوة باصره و رفع بیاض و رویانیدن قره و بینایه
او جهة فربه کردن بدن موثر و خون او بقدر یک مثقال جهة صرع بلغمی
و طلا کردن آن که گرم باشد جهة نضج دمل سریع الاثر و اکتحال او
بعد از کندن موی زیاد چشم مانع رویدن ان و بدستور مانع رستن

موی اعضاست و پیه او در نسیم گرم و خشک و ضماد او جهه درد مفاصل مزمنه
و برص و داء الثعلب و سرفه بارده و بیرون زدن و شکستگی استخوان و کوفتگی
اعضا و نرم کردن اعصاب و اعضای متحجر نافع و چون جوف انار را
بتمامه خالی کرده پیه او را با مثل آن روغن زیتون دران گذاشته با تش
گرم کنند جهه رویدن موی ابرو و داء الثعلب و بواسیر و نواسیر و سعفه
و مالیدن پیه او بر بدن اطفال در حین ولادت جهه عدم ضرر او از منظرهای
خارجی موثر و پوست او بسیار خشک و جلوس بران جهه فالج و نقرس
مرطوبین و صاحب بواسیر و قشعریره و تعلیق چشم راست او باعث
گریختن وحوش و دندان پیش او را اگر در شیر اندازند و ان شیر کودک دهند
باسانی دندان برآرد طلای پیه او ناسور را نافع اگر پیه او را بر سگ مالند دیوانه
شود و چون با آب لیمون بشوید بحال آید بشرطی که جوشانیده باشند تعلیق
پوست او بر بازوی اطفال باعث دفع بدخوئی انها خصیه او را چون خشک
کرده سائیده با شیرج بر پای چپ مسح نمایند و بر زن بگذارند آن یار
دیگری قادر جماع با او نبود و چون زهره او را به ران راست بندند قوت
خواب از کثرت جماع مانده نگردد و تعلیق هر دو چشم که در لته بسته باشند

علاج بوزینه و تفرقه

35

برکردن صاحب تب ربع رافع آن علة و تعلیق انیاب او بر بازوی
چپ مانع سحر و بخور موی او جهة گریزانیدن هوام موثر و چون خصیه او را
شکافته مازو و سماق پاشیده خشک کنند جهة رفع اسهال بغایت
نافع است و سرگین او محلل خناق و اورام و خون او جهة رفع مغص سفید است
دلق حیوانیست او را دله خوانند حیوانیت مثل سمور در اصفهان موسوم
و بفارسی دله نامند وحشی باشد که هرگز دست آموز نشود و دشمن کبوتر بود
اگر در برجی رود یکی را زنده نگذارد و در زمین مصر بسیار بود و ثعبان
از بانگ دله هلاک شود خاصه اگر چشم راست او در خرقه کتان بر صاحب
تب ربع بندند زایل گردد اگر موی او در برج کبوتران دخان کنی جمله
بگریزند صاحب بواسیر بر پوست دله نشیند زایل گردد و در سایر
افعال مثل سمور است **دجاج** بفارسی مرغ خانگی نامند و بهندی کوکر و خروس
او نسبت بمرغ حرارتش کمتر و بیوسته در او غالب و خروس بچه
اعدل و مایل برطوبت فضلیه و قول به برودت خروس بچه خلاف
قیاس و تجربه است چه کل لحوم غیر مائی حارند و مرغ ماکیان کثیر الغذا
و لطیف تر از اکثر طیور و مولد خون صالح و غیر مرغ اجلاف او است

بکیمیای دوم

36

گویند در وقت شهوه ماده ان اگر نر نباشد بر خاک غلط زند و بیضه
آرد لیکن قابل بچه برآمدن نیست وقتی که ماکیان بر بیضه نشسته باشد
اگر صدای رعد بشنود همه را فاسد کند سرگین مرغ سیاه اگر بر در خانه
کسی مالند خصومت افتد و خروس در عمر خود یک بیضه دهد تاج او را
اگر خشک کرده و سائیده بکسی دهند دفع سگنی خواب نماید و دیوانه را
هشیار کند اگر خونش در طعامی کنند و بخورد قومی دهند میان ایشان
خصومت افتد چون پیر شود از بیضه او بچه بر نیاید ناخنهای راست دیگر را
چون تعلیق نماید غلبه بر خصم رود دهد ناخنهای چپ او را چون تعلیق کنند
نشوان دوست شوند بشرطی که مرغ جلالمه نباشد جو میخورده باشد
گویند در قافله که مرغ سفید باشد از تیر ضرر بان قافله نرسد اگر پر دراز که
بالای دم دیگ مباشد بگیرند وقتی که با ماده جفت شده باشد و آن
پر را در مجرای آب حمام گذارند هر کس از ان آب غسل کند نعوظ آورد و در
دو طرف هر دو بال او دو استخوان است تعلیق راست او رافع حمی
دایمه و تعلیق خصیه دیگ در خرقه بر بازوی چپ باعث نعوظ است
مادام که نشسته باشند و گوشت آب خروس سال دار محلل و ملین

طبع و مخرج سودا و جهة قولنج بسیار مفید است و چون شکم او را با نمک و قرطم پر کرده بسیار بجوشانند و بعد از یک شب مرق او را بنوشند جهة تبهای مزمن دوری و رعشه و ربو و مفاصل و لقوه و نفخ معده و سوء القنیه و قولنج نافع و خروس جوان زیاده کننده و صاف کننده منی است و خروس بچه جهة ناقهین امراض حاره و مرغ بچه و مرغ جوان تو بیز و جهة تسمین بدن و تصفیه رنگ رخسار و نهزال و زیاده کردن جوهر دماغ و فهم و رفع خیالات فاسده و پخته او با روغن تازه جهة سرفه یابس و مداومت مرق و گوشت تا یک هفته با نان میده جهة رفع زردی رنگ رخسار که سبب آن معلوم نباشد مجرب و کباب او جهة رفع خواهش گل و تقلیل آن و موافق معده رطبه و جگر و پیه او جهة نرم کردن صلابات و مواد سوداوی و طلای نیم گرم او بر سر صاحب مالیخولیا عجیب النفع و جهة تنقیه و سعفه و جمیع امراض یابسه و پیه معلوف بقرطم جهة ابتداء جذام و بحر کلی او جالی و تند و خوردن او با شراب و با سرکه جهت قولنج و رفع سمیت فطر القدر یکمثقال مفید و طلای او جهة بهق و برص و امثال آن و با سرکه ضماد او جهة سگ دیوانه گزیده مفید و جگر او کثیر الغذا و مسمن و دیر هضم و خوردن

مغز او

مغز سر او را بدون پختن جهة گزیدن هوام و نفث الدم که از حجاب دماغ
37 باشد مجرب دانسته اند و پخته او جهة تقویة دماغ و قوة مفکره و پرده چینه دان او
که خشک باشد با شراب جهة رفع درد معده از مجربات است و اشامیدن خصیه
خشک او با زرده تخم نیم برشت جهة تقویة باه بسیار موثر و بدستور
ضماد او با روغن زنبق بر پشت ظهار و کنج ران متقوی نعوظ و خون
خروس اشامیدن و خشک کرده او را سعوط نمودن جهة قطع رعاف
مجرب است و چکانیدن خون بال نارسیده او رافع بیاض چشم
و آزموده است و چون شکم مرغ اشکافته آنچنان که زنده بود بر موضع
گزیده هوام ببندند جهة جذب سمیه ان و بر سایر مواد جهة جذب
آن بظاهر و دافع بیهوشی سرسام است و تناول نمودن مرغ با پنیر و کشک
و ماست و پنیر مورث قولنج و مداومت ان باعث نقرس و مصلحش
ادویه حاره و شراب و مطبوخ ان انگور است و در محرورین سکنجبین و
استخوان سوخته نوع مرغ سیاه یا مثل او چوب تاک که با هم سوزانیده
باشند یا بر موم سرشته حمول کنند اعاده بکارت کند و از اسرار شمرده اند
و خوردن سنگ متولد جوف او مفتت حصاة و استخوان بال را است

خروس را با جو دو داشتن مورث قبول و در دست راست داشتن
موجب ظفر بر خصم است **دراج** بهندی تیتر گویند مرغیست قریب بجه
کبک و خوش منظر و مولف تذکره اشتباه به سمانی کرده است
در دوم گرم و خشک و لطیف تر از کبک و تذرو و گوشت او زیاده کننده
جوهر دماغ و فهم و حفظ و ماده منی و مقوی معده و اعضا و مضر محرورین
و مصلحش ترشیها و خون و زبل و زهره او جالی و رافع بیاض عین
و آثار جلد و بقول مهراریس بیه او با روغن رازقی جهت درد گوش
عجیب الاثر است **دُلْدُل** نوع کبیر قنفذ است و قنفذ جبلی نیز گویند
و بترکی کربی و در مازندران شال تشی و در دیلم شال کره نامند و آن
حیوانیست قریب بسگ و در پشت او بجای موی خارهای ابلق
از سیاهی و سفیدی بقدر شبری و زیاده میباشد و از قلم
باریکتر و طرفین او با تندی و دزور سوخته او جهت جراحات بنهایت
مفید و در سایر خواص مثل قنفذ است انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد
دلفین اسم یونانی نوعی از سمک است و بفارسی ماهی بینی دراز و بدیلمی
بچه ماهی نامند سر او شبیه بسر خوک و بی فلس است سرد و تر فرب

38

الاعتدال و مولد خلط غلیظ و مقوی اعضا و پیه او کرم و خوردن و مالیدن
روغن او جهة درد مفاصل و چون در جوف حنظل گداخته باشند
جهة گرانی سامعه و آویختن دندان او بر اطفال جهة رفع فزع موثر است
دود البقل بفارسی کرم سبزه نامند و آن حیوانیست شبیه بهزارپا و
ازان کوچکتر و در غایت سبزی و در سبزه زارها و در برگهای سبز
بهم میرسد سرد و خشک تازهٔ او با رطوبه و مالیدن او با روغن زیتون
جهة گزیدن جانوران و آشامیدن او جهة رفع سموم مجرب و بنافع است
دود الزبل کرمی است زرد رنگ که در مزبله متکون میشود ضماد
ضماد مطبوخ او در روغن زیتون جهة قرطه که مقدمه کچلی است و رفع
داء الثعلب مجربست و مالیدن روغن او جهة بواسیر و امراض مقعد
مفید **دود الخشب الصنوبر** کرم درخت کاج است قریب الطبع بذراریح
و یکمثقال او سم قاتل است و ضماد کوبیدهٔ او در کشودن ورمها و ازاله
کلف و زخم کردن اعضا عجیب الفعل است **دود الخل** کرمی که از سرکه
و از شراب بهم میرسد ضماد او رادع و محلل و مقوی اعضاست و سعوط
او جهة رفع کرمی که در دماغ بهم رسد قوی الاثر است **دود الحریر**

کرم ابریشم است در اول او تخمی است ریزه و مدوّر به کبود رنگ که در لته بسته
در زیر بغل نگاه داشته بعد از بیست روز اوایل فصل بهار متکون میگردد
و شبیه بمورچه است و بتدریج قریب بچهل روز بزرگ شده سفید میگردد
و درین ایام شش روز اصلا برگ توت نمیخورد بار اول یک روز و بار دوم
دو روز و بار سیوم سه روز و بعد از پیله بر خود تنیدن رنگش سرخ
و بهیئة دانه خرما میشود و بعد از چند روز که پیله را سوراخ کرده بیرون
می آید سفید لون و پردار میباشد و نر و مادهٔ او باهم جفت شده در
عرض سه چهار روز تخم خود را ریخته میمیرد و از رعد و ریاح مغربی و
مرور زن حایض فاسد میشود در اول گرم و در دوم تر و سه در هیم
از خشک سائیدهٔ او با مرق آرد گندم که چند روز بدستور بیاشامند
در سنجیدن بدن و نیکو کردن رخسار بغایت مفید و تعلیف مرغ باو
بغایت مسمن ان و خاکستر سوختهٔ او جهة التحام زخمها و رطوبة
او جهة رفع آثار و ضماد مطبوخ او در روغن کنجد جهة اورام و خناق
نافع و اشامیدن آن جهة خفقان نافع و تعلیق خشک او با پارچه ابریشمی
جهة رفع تب موثر است جامه ابریشم رافع حکه و جرب و قمل حرف

علاج تب

الذال م ذباب بفارسی مکس نامند وبهندی مکهی وانواع باشد مثل
خرمکس واسپ مکس وسک مکس وغیره وخواص همه یکسانست وازعجایب
خواص او انکه افکنده او بر سیاه سفید وبر سفید سیاه نماید اکر او را بریان
کرده بخورند سنک مثانه را برآرد وکویند از دود برک کدو میکریزد و چهل
روز عمر دارد کویند تعلیق زنده ان در پارچه که او را دران بسته باشند بیک
جای حرکت وتردد داشته باشد رافع وجع عین است کویند اکر بر مکس
مرده خبث الحدید را باشند حرکت میکند ومتکون او از فضلات واول
کرم سفید است وکمتر از یکهفته بر بهم رساند واز کافور وزرنیخ وروغن
زیتون میکریزد وکویند اکر صورت مکسی از کندش وزرنیخ ساخته
در محلی بکذارند منع او مینماید در اول کرم وتر وبهترین او سیاه وبعد
ازان ازرق است ورزد او خالی از سمیت نیست ومحلل وجاذب
وضماد او محلل اورام ورافع کوشت زیاده جراحات ومانع انتشار
موی وداء الثعلب وحکه وقوبا وچون سر او را انداخته بر موضع کزیدکی
زنبور بمالند رافع الم آن وجاذب سم است وتکرار ضماد او وجهة داء الثعلب
مجرب وجهة تحلیل ورم چشم ورفع کوشت زیادی پلک وشعیره آن

علاج حبس البول

از آموده ونفوخ سوخته او در مجرای بول جهته رفع احتباس
بول موثر واشامیدن او را با شراب جهته عسر ولادت مجرب دانسته اند
و محمد بن احمد گوید که چون دل پخته وخام او را بخورد جهته تقویت باصره
ومانع جمیع آفات چشم مجرب دیده اند وسرگین مگس را چون با آب
وعسل بنوشند جهته ازاله مغص وقولنج وخناق مجرب یافته اند وچون
چند روز بخورند ودر آفتاب بنشینند محل برص پوست انداخته زایل
میگردد وبهتر از اطریلال است وروغن او که مگر مگس را در روغن کنجد
کرده در آفتاب گذاشته صاف نموده باشند جهته رویانیدن موی
مجرب است ذروح او را بالفارسی کاغنه گویند حیوانی کوچک است سرخ
بود بروی نقطهای سیاه بود ونوعی دیگر هست سیاه بود بروی نقطهای
سرخ گویند زهر قاتل است والعیاذ بالله اگر کسی بخورد مثانه او ریش شود
وبول ببندد وقضیب اماس کند وچشم تاریک شود وشیخ رئیس گوید
که اگر بخورد کسی دهند نشان آن بود که طعم دهن بزفت وقطران
ماند وذروح از بوی خوش هلاک شود ذراریح بجای مهمله حیوانیست
بقدر زنبور وبهن وبدبوی وبانبات تازه میباشد وبترکی الاکلنک

و بدیلمی وارسادشن نامند و بلغة اصفهان قیسی قمی ازسین است و بهترین
او موجود در کندم زار است که مایل بسیاهی و سرخ با خطوط زرد
باشد و بزو سرخ و زرد منقط بسیاهی اقسام غیر مستعمل اند در آخر
سیم کرم و خشک و بسیار تند و مفرح جلد و از سموم قتاله و مقطع و
مفتح و مفتت حصاة و مدر بول و حیض و رافع سبر زو محرق او نیز با
مستعمل است و خوردن محرق او با مرق کوشت کاو و بدستور
با روغن زیتون جهة رفع خوف سک دیوانه کزیده بهترین ادویه است
و قطعهای خون منجمد با بول شارب او دفع میشود و عوام الاعتقاد انکه
سکهای کوچک بسبب کزیدن سک دیوانه متکون شده و این دوا
اخراج ان میکند و در اخراج سنک کرده و مثانه بغایت موثر است
و بجای احراق هرکاه بپارچه پیچیده ببخار سرکه جوشان بدارند
باعث تلطیف ان میشود و استعمال جایز است و ضماد او برای داء الثعلب
و برص ناخن و با قیروطی جهة قلع ناخن فاسد و رویانیدن ناخن
صحیح و با سرکه جهة جرب و تقشر جلد و بهق و برص و توبا و کزیدن
عقرب و ثالیل و رفع قمل و بقایای جدری و غشی و اکتحال او جهة

دارد و قاطع شهوة ایشان است و ارسطو فرموده که یکمثقال خشک آن
با آب ترتیزک در درد پهلو و سینه و با صعتر جهة درد تهیگاه بسیار نافع است
و زهره او بقدر دانگی با عسل جهة تب ربع و قولنج و استسقا و یک
نخود او با مطبوخ جهة تقویة باه بی نظیر و بدستور طلای آن درین باب
موثر است و رافع تشنج و کزاز و جراحت عصب و سعوط آن جهة نزلات
عظیمه و با آب چغندر رافع حمرة چشم در همان ساعت است و با قلیل مشک
جهة صرع و اکتحال او با عسل جهة تیرگی چشم و نزول آب و ضمادش
با درس جهة بهق و برص و با ادویه مناسبه جهة تقشر جلد و داء الثعلب
و درد مفاصل و قدر یک انگشت از شش خشک کرده او با شیر تازه
جهة تب ربع و امراض شش بغایت مفید و پیه او جهة داء الثعلب و
داء الحیه و ورم مزمن و یک قیراط از دماغ او با شیر مانع صرع و نجور
موی او سبب گریختن هوام و ضماد استخوان ساق محرق او که با ذکر سگ
سوخته باشند جهة بواسیر و طلای موی محلول او بنوشادر محلل
اورام و آویختن دنباله او در چراگاه گاو باعث نفرت گرگ از آن مکان
و پوشیدن پوست گوسفندی که گرگ گرفته باشد مورث خارش

بدن و علتی

بدن و تعلیق هر دو چشم او مانع صرع و دافع هوام و سباع و دزدان
و چون در پوست گرگ پیچیده نگاه دارند جهت غلبه بر خصم و محبوبی در نظر خلق
موثر و بعضی تا آب را هم درین ها تعلیق نمودن شرط دانسته اند و تعلیق
کعب او بر زانو جهت رفع درد پیچ زانو و زحمت حرکات مفید و چون سر
او را در خواب گاه گوسفندان دفن کنند گوسفندان از خوف هلاک
شوند در صورتی که از تنفر محل گذری نداشته باشند و چون در برج کبوتر
گذارند مار و سایر موذی داخل نگردند و چون سر او را در ممر سیل آب
دفن کنند دیگر سیل آب ازان ممر جاری نگردد و مجرب دانسته اند
و چون صداق نامهٔ زنان را بر پوست گوسفندی نویسند که گرگ گرفته
باشد هرگز مابین زوج و زن الفت نباشد و چون دندان پیش
او را دران پوست پیچیده در منزلی دفن کنند باعث تفرقهٔ اهل
منزل گردد و گویند چون زهره او را لطوخ کرده مجامعت نماید دیگری
قادر بر جماع ان زن نگردد و گویند تا گرگ دیوانه نشود گوشت ادمی
نمیخورد و گرگ اصلا با آدمی الفت نگیرد چنانچه شیخ سعدی گفته بیت
یکی بچه گرگ می پروریدند چو پرورده شد خواجه را بردرید ❊ عاقبت گرگ

زاده کرک شود کرچه با آدمی بزرک شود حرف الراء رُتیلا بفارسی
انکورک نامند وان حیوانیست شبیه بعنکبوت و دست و پای او کوتاه وان
اقسام میباشد و از سموم قتاله بارده است شیخ رئیس کوید سر بزرک
دارد و بطنی عظیم اکر کسی برود لعاب اندازد دوای او رجیع انسان
بود و جلال طبیب را که طبیب اتابک بود رتیلا بکزید و جلال طبیبی بود که
در وقت خود نظیر نداشت اتابک ترسید که هلاک شود بفرمود تا او را
برجیع انسان بر بندند قهراً پس بخورد و شفا یافت وکزیدن او و خوردن
از ان قتال است و ضماد کوبیده بر موضع کزیدنش جذب و رفع سم
میکند و اطهور نقش بستن زنده او را بر بازوی صاحب تب دوری
جهة رفع تب مجرب دانسته الخ و کویند ملسوع او چون در ظرف طلا
نظر کند رفع اذیه او شود رَخَمه بجای معجمه اسم عربی مرغ مردار
خوارست وان قسمی از کرکس و بزرک جثه و سفید مایل بتیرکی و با خط
سیاه و تخمش بسیار بزرک و مسکن او جبال و بیابان و بغایت خائف
میباشد در دوم کرم و در اول خشک و تخم او بهترین اجزا او است
وکفته اند که اکر هفت عدد بیضه او را بطریق خاص صاحب جذام در اول

علاج تب دوری

زخمش بدارد

زحمت بخورد و به نگردد از تاثیرادویه دیگر مایوس باید بود وطریق
آنست که بعد از تنقیه یکعدد بیضه او را خام تناول نمایند و تا شش
ساعت اصلا چیزی نخورند و بعد از ان مرق چرب بیاشامند
و بعد از یکهفته تکرار عمل کنند و ذرور پوست تخم او قاطع نزف الدم
و باعث التیام جراحت و باسرکه جهت قوبا و خراز نافع و سرکین او
باسرکه جهت رفع برص بعدیل و حمول و دود او در اسقاط جنین و ادرار
حیض مجرب دانسته اند بلیناس گوید اگر استخوان اطول بال راست
او را سوخته رماد آن بخورد کسی دهند دوست شود و همین استخوان
اگر از جانب چپ باشد در عداوت افزاید هر دو چشم او را در خرقه پیچیده
در روغن نهند و بان روغن تدهین کنند قضای حوائج پیش ملوک
نیکو گردد چشم راست او را در دست راست بندد حاجت پیش
ملوک روا گردد تعلیق مخالیب او رافع صداع است و طلای او جهت
گزیدن عقرب و مار و زنبور و قطور او با روغن زیتون جهت گرانی سامعه
و رفع کری و بخور گوشت قدید او با خردل تا هفت مرتبه جهت گشودن
کسی که زبان بسته باشند مؤثر دانسته اند و قطور و سعوط زهره او با روغن

فی علاج وزد ... [illegible]

بنفشه در گوش طرف مخالف جهة درد شقیقه و در طرف موافق با روغن زیتون
جهة ریاح کریه و اکتحال او با آب سرد جهة رفع بیاض و بخور او جهة گریزانیدن
هوام پر دار نافع و چون جگر مشوی یا سائیده خام اورا در روزی سه
دفعه و هر دفعه یک دانگ با سرکه بنوشند تا سه روز متوالی جهة رفع جنون
مجرب دانسته اند و اشامیدن پوست اندرون سنگدان او که خشک کرده
سائیده باشند با شراب جهة رفع جمیع سموم و دود و در سم مغز سر او مورث
جنون و بلاهت است و تعلیق سر او و بخور موی آن باعث تسهیل ولادت
و طلای مغز سر او با روغن ها جهة درد سر نافع و از ارسطاطالیس منقول است
که چون زهره را خفه کرده با چهار قسط روغن زیتون بجوشانند تا مهرا شود
تدهین آن جهة رفع جذام مجرب است چشم او با زبان و چشم سگ مرده و در کیس
در خرقه کتان پیچیده بر سینه نائمه گذارند از ما فی الضمیر خود همه بگوید انچه
ان روز کرده باشد **رعاد** نوعی از ماهی است عریض و کوتاه و پشت او
پهن مایل بسیاهی و شکمش بسیار سفید و چون در دام افتد دست
صیاد را میلرزاند و در بحر اخضر و قلزم یافت میشود در دوم گرم و خشک
دلبستن زهره او را بر سر جهة رفع صرع و صداع مجرب دانسته اند و عق

علاج حصبه صح

تسهیل ولادت صح

فقط نائمه

علاج صرع و صداع صح

جلی نو

چنین پوست او در ازاله درد سر مزمن و شقیقه و دوار بغایت مجربست
گوشت او شهوت پیرانرا اعاده مینماید و قاطع بلغم و رافع یرقان و سبز
و قاطع خون همه اعضا و پخته او جهت سل و مطبوخ او در روغن زیتون
که مهرا شده باشد جهت مفاصل و درد کمر و نقرس و طلای او جهت تحریک باه
مؤثرست و ابن بیطار گوید ماهی شبیه بر عاده ملاحظه کردم بغایت
محذر و خوردن او را کشنده یافتم رخ در جامع الحکایات و لطایف تصنیف
ابوریحان آمده که در حدود هندوستان میباشد و آنرا چون گوزن ده شاخ
بود و بر پشت او چهار کوهان و بر اکثر حیوانات بری فیروز شود و بدین
سبب حکما رخ شطرنج بدو نسبت کرده اند و پوست و استخوان و سرگین
او همه زهر قاتل است روپیان بفارسی ماهی روبیان نامند و آن
حیوانیست کوچک و دست و پا دارد و سرخ رنگ و کوچکتر از خرچنگ است
تازه او در دوم گرم و تر و خشک نمکسود دش گرم و خشک و مشهی و مولد
خون صالح و مقوی رحم و معین و با سکنجبین مسهل حب القرع و مطبوخ
او با پیاز و کشنا که بعد از آن بروغن کرد کان سرخ کرده باشند باز ده
تخم مرغ بغایت محرک باه و حمولش منقی رحم و معین حمل و ضمادش

و در نسخه مذکور
حمل

محلل اورام صلبه و جاذب پیکان و خار از بدن و طلای مهرای او در روغن
زیتون جهة مفاصل و نقرس نافع و مضر محرورین و مصلحش ربوب حامضه
وان مولد سودا و حکه شدید است **حرف الزاء زباد** نوعی از عطریات است
سیاه مایل بسبزی و سایل و از بلاد حبشه و اقاصی هند از حیوانی گیرند مشهور
بزباد و بفارسی گربه زباد نامند و ان حیوانیست قریب بجثه سگ و با خطوط
سیاه و چون حرکت بسیار دهند از ما بین دوران او از عضوی شبیه
به پستان مائیتی حاصل میشود در غایت خوشبوئی در سیم گرم و در بوست
معتدل و منشف و مقوی دل و بسیار مفرح و مقوی حواس و جهة تسهیل
ولادت نیم درهم او با قدری زعفران و مرق گوشت فربه مرغ مجرب دانسته اند
و جهة غشی و خفقان و توحش و جنون و ورم معده و تنقیه و طلای او جهة
نضج دمل و التیام قرحه و با روغن بادام تلخ جهة حفظ صحة سامعه
و تقویه آن مفید و بوئیدن او جهة زکام و تمریخ او بر قضیب نافع حمل زنان
و مداومت بوئیدن مورث بدخلقی و ضیق النفس و مصدع محرور و مصلحش
صندل و کافور و اغذیه بارده است و بدلش غالیه **زبرب** حیوانیست
بقدر سگ کوچکی در روی او ابلق از خطهای سفید و سیاه و بعضی از بوست او

تسهیل ولادت

45

نیز بدستور ابلق و بترکی یورسوخ و باصفهان خوره نامند و مشهور است
که هر چند اورا بزنند فربه گردد در سیم گرم و خشک و ما دامیکه بیت بخورده باشد
گوشت او صالح الغذا و جهة ریاح و سردی اعضا و اذابه بلغم و تحلیل مواد و پوشیدن
پوست او جهة نقرس و مفاصل و رعشه و خدر نافع **زرافه** حیوانیست و بفارسی
شتر گاو پلنگ نامند چه گردن او دراز و شبیه بگردن شتر و سرش مثل
شتر و رنگش مثل آهو و منقط بسفیدی و شبیه به پلنگ و پای او مثل پای
گاو و تناخنش بدستور و دستش دراز تر از پای و در بلاد حبشه یافت
میشود گرم و خشک و مولد خلط غلیظ و سوداوی است و نفعی از ان مور طب ذکر
نکرده اند مگر زهرهٔ او که جهة نزول آب مفید است و سعوط زهرهٔ آن رافع لقوه است
گویند که در جنوب گرما سخت شود و بر آب حیوانات جمع شوند بعضی با غیر جنس
خود جمع شوند از ان حیوانات عجیب الاشکال تولد شوند مثل زرافه و غیره
گویند چون راه میرود پای چپ رایش از راست بر می دارد بخلاف
باقی حیوانات **زرزور** از جمله طیور است و بفارسی سار و بترکی سغرچین نامند
گرم و خشک و مبهی و مقوی بصر و مضر دماغ و مصلحش الکامه و سرگین او جهة — و سرگین هم
کلف و نمش و سرخ کردن گونه و رفع غشاوه بصر موثر است **زرنق**

مرغیست سفید و آبی و بری میباشد و گوشت او بد طعم و پر لیف و عصب
و بطی الهضم و مصلحش بروغن تخلن و با آب چغندر مطبوخ استعمال
نمودن است و گوشت او گرم و خشک و محرک باه و سرگین او بسیار جالی
و جهة رفع آثار نافع و زهره او با سمیه و جهة بیاض چشم و استرخای قضیب
کحولا و ضماداً نافع است **زرج** بفارسی چرزغ و بترکی او تلکو نامند از جمله
سباع طیور است گوشت او بسیار گرم و جهة ضعف دل طبیعی و خفقان عارضی
و زهره او جهة غشاوه و ظلمة بصر مجربست و سرگین او جهة کلف و رفع آثار
مؤثر است **زنبور** آنچه مشهور است دو قسم است سرخ کلان که خطوط زرد در
شکم دارد که آن را کابلی گویند و زرد لیکن چند نوع دیگر هم میشود فقیر به
برنگ زمرد دیده و یکی آنست که سرش سیاه و باقی بدن برنگ عناب
میباشد و یکی آنکه زرد و سیاه است این هر دو قسم از گل خانه میسازند
و حیوانات مرده مثل مگس و عنکبوت و غیره را آورده در خانه گل خود
میگذارد بامر باری تعالی بعد چند روز همه حیوان میشوند اول به الوان مختلف
و آخر مثل پدر و مادر شان میشوند والله علی کل شیء قدیر تعالی شانه
نوع سرخ او را سمیت غالب تر و طلای او جهة برص و اورام بارده باعسل

علاج خفقان

د مکی نافع

ونمک نافع وگزیدن او صاحبان امراض مزمنه عصبانی مثل فالج وامثال
آنرا بغایت نافع واز مجربات دانسته اند وضماد مطبوخ نوع سیاه او در
روغن زیتون جهه برص وبهق واثار رغایره موثر وگویند انشامیدن خشک شده
او بقدر یکدرهم سم موجب فربهی بدنست **حرف السّین م** سالامندرا
اسم یونانی نوعی از عضایه وآن حیوانیست شبیه بمار ودست وپا دارد ودستها
کوتاه تر وبطی الحرکه وابلق از زردی وسیاهی ودنبالش کوتاه وترکی هیلانه
آغو ویرن گویند وآتش درو تاثیر نمیکند واگر در تنور آتش اندازند افسرده کند
لیکن شیخ قدس سره میفرمایند که این زعم است ویکمثقال او از سموم قتاله است
وبغایت گرم وخشک ومعفن ومقرح جلد وتدهین روغنی که دران مهرا یخته باشند
سترنده موی وقرحه کننده عضو است وچون دست وپای او را قطع کرده
احشا او را اخراج نموده در عسل چند روز بگذارند عسل مذبور جهه درد مفاصل
واورام بارده ضماد انافع وخوردن ان قتال وفادزهر او تخم سنک نیشتاست
سنباد حیوانیست بر صفت فیل الا آنست که در حجم کمتر بود واز ثور بیشتر باشد
او را ببلاد هندشان دهند چنین گویند که در هنگام بچه نهادن مدتی سر از رحم
مادر بیرون آرد وعلف خورد چندانکه قوی شود ویکبارگی بیرون جهد واز مادر بگریزد

زیراکه اگر مادر او را ببیند بلیسد و زبان او پر از خار باشد بچه را هلاک کند و مادر
از پس او بسیار دود و اگر بیابدش چندان او را بلیسد که گوشت
از استخوان پدید آید العهدة علی الراوی سرانبش حیوانیست در بیشهای
کابلستان و در قصبه بینی او دوازده سوراخ بود چون نفس زند آواز ها
شنوند و چنین گویند که مزمار بر مثال بینی او نهادند و چنین گویند که حیوانات
بسیار گرد او گردند از برای شنیدن آواز او و حیوانات را غشی پدید آید
نیرانبس اگر گرسنه باشد چیزی از آن صید کند و بخورد و اگر گرسنه
نباشد و بانگ هایل کند جمله بگریزد سام ابرص اسم وزغه ابرص است وزغه
بلدی مسمی بچلپاسه است و او کوچکتر از چلپاسه و شبیه بجردون
و با نقطهای سیاه و تسمیه چلپاسه بغیت و ملاقات خون او بر بدن
مورث برص است در سیم گرم و خشک و ضماد کوبیده او بر اعضا جاذب
نیکالنه و حار و رافع ثالیل و تضمید خشک او بر دندان کرم زده مسکن
الم آن و چون شکافته بر موضع گزیده عقرب گذارند درد را
ساکن کند چون ذنب او را در خرقه پیچیده در چراغ گذارند هر کس
آن چراغ را بدست گیرد ضراطی اختیار از وی صادر گردد

ضراط

47

خشک او با روغن زیتون جهة رویانیدن موی و رفع احتباس
بول و قطور زبل و خون و بول او با اندک مشک در احلیل جهة رفع تعقیر
بسیار موثر و همچنین جلوس در طبیخ او همین اثر دارد و خوردن او با
سل و امراض ردیه و مصلحش شربت ریباس و امثال آنست
سرطان نهری بفارسی خرچنگ نامند و بهندی کاکره و جانوریست
که سر ندارد و چشمش بر کتف است و دهن مش شکم است به پهلو رود
در سالی سه نوبت اندازد خانه خود را دو در میسازد یکی بطرف
آب و دوم طرف خشکی چون پوست می اندازد در جانب آب را
بند میکند اگر او را در سوراخش به پشت افتاده ببینند علامت
امنیت باشد دران ولایت چشمش را چون بر گلوی اطفال بیاویزند
خوش خلق کردند در دوم سرد و تر و با جذب و تحلیل و بهترین
او قسم ماده است و علامتش انکه چون سوزنی بر پشت او فرو برند
آب سفیدی ظاهر کردد و مبهی محرورین و کثیر الغذا و بطی الهضم و مرقه
از طبیخ او با کرفس و زرابانه مفتت حصاة و مدر حیض و فضلات
و مسحوق او با بادروج جهة سم عقرب و با شراب جهة عسر بول و با شیر ماالاغ

پوست

جهة گزیدن رتیلا و عقرب و غرغره تیره کوبیده او بقدر یک سکرجه جهة خناق
و در دلوزتین سریع الاثر و ضماد تازه کوبیده او جهة جرب سموم و تسکین
الم گزیدن عقرب و اخراج پیکان و خار از اعضا و تحلیل اورام حاره نافع
و تعلیق چشمهای او جهة تب غب و تعلیق پاهای او بر درخت میوه دار
جهة حفظ سقوط آن و مطبوخ دوسه عدد او که اطراف آنرا قطع
کرده جوف اورا با آب خاکستر تاک و نمک شسته و با آب صاف
تطهیر نموده باشند و با جو مقشر طبخ داده بنوشند جهة سل و دق
و پوست اعضا و هزال مفرط حار مجرب و بدستور محرق او با صمغ
عربی و ادویه مناسبه همین اثر دارد و بجهة بواسیر بغایت نافع علاج بواسیر
و ضماد محرق او جهة سرطان پستان آزموده است و چون چند عدد
آنرا زنده در دیک مس بی قلعی بسوزانند تا خاکستر شود و هر روز
یک ملعقه را با نه وقیه آب بنوشند جهة رفع سم سگ دیوانه گزیده
مجربست و باید که بر موضع زخم مرهمی از روغن زیتون و سرکه و جاورشیر
گذاشت و اگر مدتی از گزیدن یک گذشته باشد بقدر دو ملعقه هر روز
بدهند و گویند شرط احراق او جهة این امر وقتی است که آفتاب در

السرطان

اسد باشد و مقابله قمر نباشد و شعرای یمانی طلوع نموده باشد و بدستور
هرگاه یکجزو مجرق مذکور نیم جزو حنطیانا و عشر کندر را اضافه نموده سه
روز زیاده بران هر روز سه مثقال با آب سرد بنوشند رافع اذیت سگ
دیوانه گزیده می‌نماید و بدستور چون سه مثقال خاکستر مزبور را با یکمثقال و نیم
حنطیانا با شراب بنوشند همین اثر دارد و ضماد خاکستر او با عسل که
باهم طبخ داده باشد جهة شقاق پا و مقعد و شقاقی که از سرما بهم رسیده
باشد و شقاق ماده سرطان نافع و گویند مضر مثانه است و مصلحش گل
قبرسی و گل مختوم و قدر شربتش از سوخته سه مثقال و از خام و پخته او
پنج مثقال است **ساوه دار** حیوانیست او را ببلاد روم یابند و بر سر او
چهل و دو شعبه مجوف بود چون باد آید دران جمع شود و از انجا آواز
خوش حاصل آید چنین گویند که بعضی ملوک شاخ آنرا تحفه بهم فرستادند
وقتی که هوا می‌آمد پیش خود نهادندی از ان آواز خوش بیرون
آمدی چنانکه حاضران جمله طرب ناک شدندی انکه او را منکوس
نهادندی آواز حزین بیرون آمدی جمله خوشحال شدندی و گریه بر ایشان
غالب شدی **سنقر** مرغیست از جوارح دلیر در حجم چند شاهین بود

بساق

الا انکه پایهای او غلیظ بود و سطبر تی کودکی ببلاد ترک بود و چون او را از سال
کنند از برای صید بربالا رود و گرد صید بر آید بشکل دایره چون دایره
تمام شد صید دران دایره محبوس بماند و نتواند که ازانجا بیرون آید انکه
مرغان قصد مرکز کنند بزمین ملصق شوند چنانکه بازداران بدست
بگیرند **سقنقور** حیوانیست شبیه به برمجه و دنباله او دراز و دو دست و پا دارد و ابو القاسم
ذرع
عبد الرحمن تمیمی بیان فرموده اند که در بلاد هند مشاهده کرده بقدر دو
سوای دو دنباله و عرضش زیاده بر نیم ذرع و ملون بزردی و مولف شفا
الاسقام خضر بن علی مصری مخصوص بلد فیوم دیار مصر دانسته و اکثر اطبا
بیان نموده اند که در کنار نیل و قلزم و بلاد هند میباشد و جنس آبی او معروف
بورل مائی و جنس بری معروف بورل مطلق است و ماده او تخم را در ریگ
سواحل پنهان کرده زیاده از بیست عدد و متکون میگردد و پشت او
ملون بزردی و سیاهی و نر او را دو قضیب و ماده را دو فرج میباشد
و خصیه او شبیه بخصیه خروس و در جوف کمرگاه او در آب و در سواحل تعیش
میکند و خواص مشهور او در جنس نر موجود است که در بهار قبل
از جفت شدن با او صید کرده باشند و شکم او را از احشا بغیر کرده با

نموده بلکه

نموده با نمک انباشته باشند و در سایه خشک کرده و قوی ترین اجزای
او در تقویت باه کمرگاه و ناف و منبت دنباله است و نمک او نیز تاثیر عظیم
دارد تا زن غیر نکسود در دوم گرم و تر و بغایت مسمن و نکسود او در سیم گرم
و در اول خشک و بغایت مبهی بحدیکه بسبب شدت نعوظ و ادرار منی بمرتبه
هلاک رساند و اطفای آن کافور و تخم کاهو میکند و جهت فالج و لقوه
و نقرس و رعشه و حذر و کزاز و مفاصل نافع و مضر محرورین و مصلحش رب
حامضه و تخم کاهو و طبیخ عدس و معین فعل او عسل و شراب و نبیذ
زبیب و تخم نیم برشت است و شربتش تا سه درهم و بدلش سمکه صیدا و
قضیب مجفف کاو کوهیست و جمعی خصیة الثعلب را بدل دانسته اند اما
اصلی ندارد و مهریارس گوید که طلای خون او با هلیله و آمله تغیر رنگ
وضح و برص میکند **سلحفات** بفارسی کشف و کاسه پشت و سنگ پشت
و ترکی تسباغه نامند و بهندی کچهوه چون او را بر پشت اندازند آن
موضع را سر حاضر نرساند چون پای او را بر صاحب نقرس بندند درد
بر طرف شود راست بر راست چپ بر چپ و گویند بر عضو موجع انسان
هر عضو که باشد همان عضو کشف را اگر بندند وجع زایل شود حیوان معروف و قیت

بری و بحری و نهری پیدا شد گوشت او در دوم گرم و در اول تر و بری

گرم و خشک و مقوی باه و کمر و کباب او حابس حیض و با جند محلل ریاح غلیظ

و استسقا و دهنده فتق و تربیت العهد و ضماد ش محلل اورام و خون

بری او بستر با جهة صرع و تشنج نافع و چون با آرد جو و عسل حب

ساز و بقدر فلفلی صبح و شام بنوشند جهة صرع بیعدیل و طلای

او جهة نقرس و ضماد کاسه سوخته او با روغن تخم مرغ و روغن

گل در و کنجد جهة رویانیدن موی سر مجرب و طلای سوخته مجموع او که

بحد سفیدی رسیده باشد با روغن گل و غیر آن جهة سرطان متقرح

بی نظیر و هیچ دوائی در این امر با و نمیرسد و با سفیدی تخم مرغ

جهة شقاق مقعد و سایر اعضا و ذرور او جهة زخمهای عسر العلاج

مفید و چون با خاکستر او عشر آن فلفل اضافه کرده با عسل بسرشند

و شام یک ملعقه بنوشند جهة ربو و گرفتگی نفس و سل موثر و طلای

زهره او محلل خناق و قروح خبیثه دهان و سقوط او جهة مصروع و اکتحال مجفف

آن با عسل جهة نزول آب و بیاض و دمعه نافع و بیضه او بقدر فلفلی

با هر برهای موافق و رفع سرفه مزمن اطفال مجرب و طلای او با عشر

علاج سرطان م

علاج ربو و سل م

رازیانه

رازیانه جهة ورم انثیان بتعدیل و به او جهة تشنج وکزاز وجلوس
در طبیخ او جهة فتق اطفال وخوردن خون نوع بحری او جهة رفع سموم
وبخور استخوان تحتانی او جهة تبها ومنع سحج وآب بر سر ریختن از کاسهٔ
فوق او جهة رفع بستن مباشرت زنان بغایت موثر است وگویند
چون کشف را به پشت دفن کنند منع باریدن تگرگ دران مکان کند
ومجربست و مضر امعا و مصلحش عسل وقدر شربتش از سوخته او یکدرهم
واز تخم او یکقیراط واز خون او سه قیراط است **سلوی** اکثر اطبا اورا
سمانی دانسته اند وبغدادی غیر آن واز طیور مائی بیان نموده وپای
او را از تر از سمانی و در رنگ پر وبال اندک شباهتی بسمانی دارد و
ظاهر میشود که آنچه بترکی یلوه و در تنکابن لسه نال نامند عبارت از آن باشد
چه او از جنس سمانی است که بترکی بیلدرچین گویند و در مکان بی آب
نمیباشد واز کثرت باران بسیار واز عدم آن کم میباشد گرم وخشک
وسریع الانحدار از معده ومحرک باه ومورث تشنگی وحکه وبثور
ومصلحش ترشیها وروغنها ونخته او بهتر از کباب است **سمانی** بترکی
بیلدرچین ودر مازندران دَرْدَهْ ودر دیلم وشم نامند از طیور معروفه

وغیر سلوی است در آخر دوم گرم و خشک و گویند غذای اکثری او خرنوب است
و اصلی ندارد و گوشت او کثیر الغذا و مسمن بدن و مدر بول و مفتت حصاه و
مورث رقت قلب خصوصاً دل او و مبهی و مهیج باه زنان و پخته او بهتر از
کباب و اکثار او مورث صداع و کزاز و مصلحش روغن کنجد و بادام و سایر
روغنها و آب انار و ضماد شق کرده او جاذب سم هوام و لعوق زهره
او با عسل هر روز بقدر حبه جهت صرع بی عدیل و قطور خون او مسکن الم
گوش و جالی آثار و بیاض چشم و سرگین او جهت کلف و نمش و بیضه او مورث
فصاحت و تکلم اطفال قبل از وقت و بخور پر او رافع تبهاست و امین
الدوله از خواص او بیان نموده که چون یکعدد سمانی مشوی را بتمامه بدستوری
که چیزی از او قطع نشود تناول نماید باعث شفای سگ دیوانه گزیده میشود
سمندر مهر بپارسی گویند او حیوانیست که از آتش متضرر نمیشود چنانکه
ماهی از آب و بقدر عصفوری و آتشی رنگ و خوردن زهره او بقدر
دانگی با آب نخود مطبوخ و با شیر تازه رافع سموم مشروبه و اکتحال دماغ
او با سرمه جهت نزول آب و حفظ بصر و طلای خون او مانع زیاده شدن
وضح و مغیر رنگ اوست سمک بفارسی ماهی و بهندی مچهلی و بترکی

علاج صرع و ورود نور

علاج نزول ماء

بالق نامند.

بانغ نامند و اقسام او زیاده از حد احصاست و بهترین آن رضراضی است
که در آبهای سرد خوشگوار سنگدار بعید المنبع صید کنند و فلس او
بسیار کوچک جسم و بزرگ استخوان و شکمش سفید و پشت منقط بسیاهی
یا مخطط بسیاهی مایل بسبزی باشد و در همان روز تناول نمایند و بعضی ها
زنجی و شبوط را بهتر دانسته اند و در ولایات ایران قزل آلا که منقط بسرخ است
و اسلف که پشت او سبز و شکمش سفید است و شاه ماهی که در بحیره طبرستان
صید میکنند بهتر از سایر اقسام است و در هند بهترین این رهو است
و انواع او بحسب کثافت و لطافت و کیفیت استعمال و اختلاف زمان و
مکان مختلف میباشد و بعضی از انواع آنرا گرم دانسته اند مثل جری
و مارماهی و غیر آن و مراد از مطلق او اقسام لطیف است که دصف
شده و نان او که زیاده از یک روز نگذشته باشد در دوم سرد و تر
و کباب او بهتر از برشته در روغن است و لطیف ترین اغذیه و صالح
الغذا و مرطب و مبهی محرورین و مصلح اخلاط حاره و مسمن و جهه
قصبه ریه و قرحه شش و سل و یرقان و دق و سرفه یابس و ضعف
گرده و زحیر و مغص حار و کباب او با آب غوره و سماق جهه اسهال

مرارهی و دموی مجرب و تخم او در تقویهٔ باه قوی الاثر است وجهة اسهال
ورحیر حار مفید و ضماد شق کردهٔ او که هنوز حرکت داشته باشد جهة جذب
مواد بظاهر و رفع اختلاط ذهن صاحب سرسام و اورام حار معتدل
و خوردن قدر کثیر او و قی کردن باب گرم و عسل و سکنجبین منقی فضول
غلیظ و اخلاط فاسده و جهة درد مفاصل و عرق النسا و بهق و آثار مجرب
و زهرهٔ او خصوصاً زهرهٔ مشبوط دافع بیاض چشم است و مضر مبرودین و سعده
بلغمی و دماغ رطبه و عصب و مصلحش پختن او با روغن جوز و کنجد و بادام و خوردن
زنجبیل پروزده و گلقند و عسل و صعتر و آبکامه و ادویه حار و بانجاصیه
مورث تشنگی و رافع آن سرکه و آبکامه و خوردن آب بعد از و بغایت
مضر و اشامیدن شراب مفید و بدستور خوردن او با تخم مرغ دلبنیات
گوشت خصوصاً لحوم بری بغایت مضر و مورث امراض مزمنه است
و اقسام کثیفه و عظیم الجثه و آنچه چند روز از صید او گذشته باشد
مورث سدهٔ احشا و مولد خلط خام و نمکسود او که پانزده روز بران نگذشته
باشد مایل بگرمی و خشکی و قاطع بلغم و مورث اشتها و موافق
مبرودین و آنچه مدتی بر او گذشته باشد مسدد و مولد اخلاط فاسده

52

وسوداى سوخته و تقديد نمكسود او را كه سمار ليثس نامند زبون ترين و كثيف ترين اقسام و محلل بلغم غليظ و مقوى خمل معده و ضماد سر محرق او جهة ورم مقعد و شقاق آن و گزيدن عقرب و سگ ديوانه و بار و غنها و بهها جهة ورم صلب لهاة و طلاى استخوان سوخته او جهة برص نافع و ماهى شور كه در سركه پرورده باشند سرد و خشك و مجفف و دير هضم و معوى ماسك و مانع انصباب صفرا بمعده و مورث جرب و تبور سوداويست

سمك صيدا نوعى از ماهى است شبيه بوزغه كوچكى كه خميدگى پاى او بطرف وحشى راست و نر او باريك و دراز و سرش كوچك و دنباله اش دراز و زير حنك اسفل با خطوط و خال و در چشمه قريه تول نزديك بشهر صيداى بلاد شام يافت ميشود و بعد از ده يوم ماه شباط ظاهر ميشود نر با ماده جمع شده و بهمان هيئة تا آخر آذر ماه مرئى اند و از پس بناگوش ان كفى متكون ميگردد و داخل آب ميشود و آنرا مردم جميع ميكنند و يك حبه او با تخم نيم برشت و مرق مرغ در تقويه باه و شده نعوظ بحد هلاك ميرسانند و ان بمراتب قويتر از ماهى مذكور است و نيم درهم از نمك سود سمكه در غايت قوة و در الغاظ خبرى باد نميرسد

وگویند نر او در ذکور و ماده در اناث این خاصیت دارد و اگر گویند در ماده او اثر نیست و آنچه از ریگزارهای حوالی حبشه صید میکنند و سفید و شبیه بمذکور است غیر صیدانی است و این اثر با آن نیست **سمور** حیوانیست شبیه بدلق و از ان سیاه تر و در جمیع افعال قوی تر از ان و پوشیدن پوست او مقوی باه مرطوبین و گرمتر از سایر جلود و موی سوخته او مجفف قروح و ضماد به او مسخن کرده **سنجاب** حیوانیست از موش صحرائی بزرگتر و دنباله او کوتاه و پرموی و سیاه و زیر شکم او سفید و باقی جا کبود رنگ این است و او را بفارسی کوش و در مازندران اشتینک و در درختها جای میدارد در اول گرم و در دوم تر و گوشت او مسکن حرارت جهة درد سینه و سرفه و قرحه ریه نافع و مولد قولنج و مصلحش روغن بادام و پوشیدن پوست او معدل مزاج و رافع درد عصب و موی او جهة التیام جراحات و قطع خون و با عسل جهة ردع اورام مفید است **سنور** بفارسی گربه و بترکی پیشیک و بهندی بلی و بلائی گویند اگر زهره او را بروغن گل چرب نمایند بمیرد و چون خواهند که کسی را دوست خود نمایند بگیرد سنور شدید الحمرة و گوشت او را بتکافد و هیچ قطره خون

دلی را

گوشت بگیرد در سویق یا نبیذ یا طعام شیرین بهر که دهد محب شود بس
گربه پیش خود نگاهدارد چه اگر برود یا بمیرد بآن کس موت رسد چون
خواهد که حل عشق کند گوشت قنفذ بخورد او دهد و سنور را رها کند
چون خواهد که مخفیات را دریابد مرارهٔ سنور را زهره و شحم ماکیان که سیاهی
نداشته باشد مخلوط نموده در چشم کشند معلوم نماید قنفذ اهلی و وحشی
میباشد اهلی در دوم گرم در رطوبت او غالب و پوشیدن پوست او
مسخن بدن و گوشت او موافق صاحبان نقرس و فتق و طلای محرق
او بتمامه که خاکستر شود با سرکه جهة شقاق انگشتان پای بعدیل
سرگین او شدید الحرارة و طلای او با روغن گل سرخ در روز نوبه
رافع تب غب و حمول بخور آن مسقط مشیمه و ضماد گوشت تازه او
رافع نقرس و قدید مسحوق او جاذب پیکان و خار از بدن و جهة جبر
استخوان شکسته نافع و مجاورت نفس او و خوردن گوشت او مورث
هزال و سل است و مهر بارس گوید مغز سر او با آب جرجیر شربا جهة
تقطیر البول و درد گرده و سقوط زهره گربه سیاه با روغن زنبق جهة
تقوه و سیاه کردن موی سفید موثر است و ارسطو سقوط خصیه

اورا جهة جذام بغایت نافع دانسته و نوع وحشی او بزرگتر از اهلی و نخاجی
رنگ و در جمیع افعال قوی‌تر از اهلی و در دوم گرم و خشک و بخور مغز سر او
جهة سقوط نطفه مجرب دانسته اند و جلوس در طبیخ او جهة درد کمر و نقرس
نافع و شناب طبیخ گفته است که به اهلی چند چیز مثل انسان دارد عطاس
و تثاوب و تمرطی و پاک کردن ریم دو چشم گویند حیوانات موذی را که در خانه
باشند میکشد **سیبیا** نوعی از ماهیست و بعربی لسان البحر و بفارسی ماهی
کب نامند و در بحر قلزم بسیار و شبیه بسرطان و ظاهرش صدفی و باطن
حجری و در جوف او رطوبتی سیاه که مثل مداد کتابت توان کرد در
آخر دوم گرم و خشک و در هضم رطلای رطوبة او جهة داء الثعلب خاکستر
استخوان او جالی آثار و جهة امراض پلک چشم و با نمک مکلس جهة
بیاض چشم کل جیران و ریش و سنون او جهة جلای دندان بسیار نیکو و در و
مجفف زخمهاست **حرف الشین مع الحاء شحرور** مرغیست سیاه و منقار و پای
او زرد مایل بسرخی و بقدر قمری و ترکی او را قره طارغ و اصفهانی
غوغازو و مازندرانی توکا نامند در دوم گرم و تر و صالح الغذا و جهة
کزاز و مالیخولیا و فالج نافع و خون او با روغن بادام بغایت مورث

حرف الشین مع ح

لحم او در

حسن صورت و رافع گرفتگی آوازست **شقیقس بری** مرغیست از فاخته
بزرگتر و سفید و طوق گردن او سیاه و ناتمام و بعربی یمامه و بترکی الافاخته
نامند در دوم گرم و خشک و بغایت مسمن بدن و مجموع او مستحیل بخون
صالح میشود و مقوی قوه باسکه و حواس و موافق ناقهین و مفلوجین
و زیاده کننده قوه حافظه و محرک باه و اکثار او مضر محرورین و مصلحش
سرکه و گشنیز و مقوی فعل او شیر تازه است و در حیوة الحیوان مذکورست
که چون شخصی خون او را بر قضیب طلا کرده مباشرت کند دیگری با آن
زن مقاربت نتواند کرد و جالینوس گوید که تخم او با عسل و
اندک بورن جهة درد جگر و حمول زبل او جهة درد رحم مجربست و مهرباس
گویند پیه او را جهة درد چشم و ثقل سامعه بغایت مفید دانسته اند
شقنین بحری حیوان دریائیست شبیه بخفاش در رنگ و بال و شکل و
دنباله او شبیه بدنباله موش و در زیر دنباله او نیشی مثل خار
و از زدن نیشش الم عظیم حادث میشود و چون نیشش او را در زیر
جامه خواب بگذارند مورث بیخوابی مفرط و دفن کردن در خانه موجب
تفرقه اهل آن خانه و پاشیدن مسحوق سوخته او بر دو کس باعث

تفرقه و بغض ایشان میکردد و بدین جهة او را حوت النّمر نامیده اند
گویند چون در مکان بول شخص نیش او را فرو برند باعث سوزش
و درد عظیم صاحب بول میشود و مادامی که رفع او ننمایند ساکن نمیگردد
شاهین مرغیست مشهور از جوارح و عدوّ کبوتر بود و کبوتر چون او را بیند
ضعیف شود و نتواند پریدن همچو گوسفند از دیدن گرگ و شاهین سنگ
پشت را برگیرد و بهوا برد تا آنکه سنگ سخت پیدا کند و سنگ پشت را از هوا
بر آن سنگ اندازد تا شکسته شود و فرود آید و او را بخورد **شقراق**
مرغیست بقدر فاخته سبز و بد بوی و بفارسی سبزه قبا نامند و در زمستان
گرا اگر و گویند همه شب صدا کند و در دوم گرم و خشک و محلل قوی ریاح
غلیظ و مواد بلغمی و دیر هضم و مصدع و مصلحش سکنجبین و سرکه
او جهة کلف نافع است **شیخ البحر** حیوانیست بحری و در دریای مغرب مشاهده
کنند او را وجود شبیه بسنگ پشت بحری و سر و پنجه او شبیه بگوساله
و گویند روز شنبه از مکان خود حرکت نمیکند و از این جهة سمک الیهود ش
نامند و پوشیدن نعلین از پوست او مانع تولد نقرس و رافع
موجودان و بخور اجزای او جهة رفع تبهای بلغمی و کشتن پشه گویند

علاج نقرس

حرف الصاد مفیدست و بهق داء الثعلب جهة طلا او و خوردن او مجربست

صدف با حلزون مرادفست و گویند حیوان او مخصوص بحلزون
و پوست صلب او مختص بصدفست و حلزون مذکور شده مراد از
مطلق او صدف مروارید ست در دوم سرد و خشک و سوخته او مسحق
و ملطف و جالی و سدد و حابس اسهال و نزف الدم و نفث الدم
و جهة تقویة لثه و رفع زخمهای کهنه و اکله و جلای دندان و نفوخ او جهة
رعاف و بخور او جهة بواسیر و طلای او با سفیدی تخم جهة سوختگی آتش
و با ادویه مناسبه جهة کلف و بهق و رونق بشره و اکتحال او جهة قرحه
چشم و سلاق و موی زیادن نافع و ضماد سوخته او و خف الغراب با سرکه
جهة ثالیل و دانه بواسیر مجرب دانسته اند و قدر شربتش تا یکدرهم و بدلش
شاخ گاو کوهی سوخته ست و مهریارس گوید صدفی که مروارید او
بسته نشده باشد چون بسوزانند طلای آن رفع خنازیر میکند و جالینوس
میفرماید که صدف هندی محرق بالخاصیة رفع درد فواد مینماید و چون
صدف را نرم سائیده با سرکه بر بناگوشش طلا کنند رفع صداع دائمی
نزلی کند **صناجه** حیوانیست عظیم هرکه اورا ندیده باشد وصف او

وسوار قبول کنند از حیوانات ارض ازد بزرکتر نبود و بارض تبت بود

خانه لب ازد بعرض یک فرسنک و از خواص او انست که هر حیوانرا

هر حیوانا بیفتد بمیرد

که چشم بر او افتد در حال بمیرد و اکر چشم صاحبه هم و حیوانات

این دانسته باشند خود را بروی عرض کنند و چشم برهم نهند تا صاحب

بمیرد و مدت مدید طعمه حیوانات بود العهدة علی الراوی **حرف الضاد**

ضأن بفارسی کوسفند ماده و میش نامند و بهندی دنبه و بهیر و بعربی البا

مطلق کوسفندست و بهترین او یکساله و دوساله است که فربه باشد

و چهارساله و زیاده ازان غلیظ و کثیف و مولد خلط ناسد و کوشت

کردن و حوالی ان بهتر از سایر اعضاست و در دوم کرم و تر و سمین

و فربهی بدن و کثیر الغذا و مولد خون متین و سریع الهضم و دل

و جکر و کرده او مقوی دل و جکر و کرده انسان و مغز سر او مورث

بلادت و نسیان و خوردن کوشت آب مهرای او که با سرکه و عسل

غشی

مداومت نمایند و غذا منحصر آن باشند بغایت مقوی سینه و نافع

ورافع خفقان ولاغری بدن چون خواهند که موی به منقاش برارند

و درد نکند بکیرند مرارت شاة سیاه و بسوزانند و با روغن زیت

علاج قولنج

مانع نوم

حرف الضاد

شافی مخلوط نموده موضع را طلا کنند و مورا بر آرند چون شاخ او را
در زندگی او بریده ایمن و ایسر را علامت کذارند و ازان شاخها از ند
هرگاه بکسی صداع جانب راست شود از شانه که از شاخ راست بود
شانه کنند و چون صداع جانب چپ باشد از شانه شاخ چپ صداع
زایل شود تدهین با مرارهٔ او رافع نقرس است و بلع کردن پیه او که
بعد از ذبح که سرد نشده باشد و کداخته او که گرم باشد جهة سرفه و
سینه و ضیق النفس و حرقة البول بسیار مفید و زهرهٔ او جالی آثار و جهة
اقسام قوبا و با عسل جهة خراز و اکتحال او جهة بیاض و خون او جهة حکه و
جرب و طلای سرگین او جهة تحلیل اورام و استسقا و التیام زخمها
و با سرکه جهة شری و با موم روغن جهة ثالیل و لحم زاید که توثه باشند
و با سرکه جهة سوختگی آتش و در رفع داحس مجربست و تراب استخوان
سوخته قرقه او قاطع اسهال و سیلان خون و بچیدن در پوست او
که با گرمی ذبح باشد رافع درد ضربه و مانع زخم شدن عضو مضروبست
و در ایام طاعون و و با استعمال گوشت گوسفند بجهة کثرة تولد خون
جایز نیست و سرکه و آبکامه ملطف و رافع ثقل اوست ضبع

بفارسی کفتار نامند و وصف او بعربی جا جهة کوتاهی دست
چپ اوست و او بسیار ضعیف القلب و کثیر الجماع و خایف میباشد گویند
گاهی نر شود و گاهی ماده مثل ارنب و مثل خنثاء الیتین دارد و قبور را می‌شکافد
بجهت اکل طعم اموات هرکه با خود حنظل دارد از شر او ایمن شود و پوست
او را چون کسی با خود دارد سگ بروی بانگ نزند و همچنین است زبان
او و دندان او و چون سایه او بر سگ افتد از حرکت باز ماند و گفتار او را
طعمه خود سازد میان گرگ و او دوستی باشد بخلاف سگ ناب او
با خود داشتن حفظ افزاید تعلیق فرج او باعث تعشق زنان شود و اگر
از پوست او غربال سازند و دانه را با آن بیزند و بکارند زرع از همه
آفات سالم ماند گویند اگر پاره گوشت او با ورق شبح در خرقه حریر بندند
و با خود دارند زنان مفتون شوند گوشت او در آخر دوم گرم و در اول آن خشک
و چون زنده او را دست و پا بسته در آب گرم و روغنها بنهند تا
پخته در آن بنشینند جهة مفاصل و نقرس و امثال آن بغایت مفید است
و حمول جلد نشستگاه او که سوخته باشند جهة رفع ابنه موثر و نشستن
بر روی جلد او مورث ابنه و رافع نقرس است و شرب خون او رافع

علاج ابنه

مورث ابنه

جنون

چون وآب خوردن در پوست او مانع وحشت از آنست کسی را که سگ
دیوانه گزیده باشد دست راست او چون در حین حیات قطع نمایند با پوست
وآنرا با خود دارند پیش سلطان وحکام بسیار محترم باشند چون ناب های
جانب راست او را بدست چپ بریده بر خود تعلیق کنند در نظرها عزیز
شوند اگر موی کفتار ماده را سوخته وسائیده با روغن زیت بر مقعد
کسی طلا کنند ابنه پیدا کند وزهره او را با مثل او روغن اقحوان سه روز
در ظرف مس گذاشته در هر ماه دو بار طلا کنند جهت رفع بیاض
چشم ونزول آب مجرب دانسته اند وجالینوس گوید نیم درهم از او مسهل
اخلاط دماغیست ومضر مثانه ومصلحش عسل وطلای او بعد از کندن
موی مانع روئیدن آن وگویند مجربست وزهره او با سیر جهت
کلف وموی سوخته او جهت قطع نزف الدم وخصیه نمکسود او بقدر یک مثقال
با آب گرم جهت درد جگر نافع است ضب بفارسی سوسمار و بهندی
گوه نامند واو حیوانیست کوچکتر از گربه مایل بسیاهی وزردی ودنباله
او بسیار کوتاه و درشت شبیه بثمر درخت سرو در سیم گرم وخشک و
گوشت او مقوی باه وسرگین او با برگ جهت بیاض چشم وکلف و

ونمش و ضماد شق کرده او جاذب پیکان و خار و سموم جانورانست و طلای جلد
سوخته او مورث بحثی عضو است بحدی که اگر قطع کنند متالم نگردد و در مقعد
مخرورین و مصلحش بقول بارده است گویند عمرش صد سال باشد آب
نمیخورد و بنسیم زندگی میکند و هفتاد بیضه دهد نر و ماده او را دو دو ذکر
و فرج باشد اگر از میان پای کسی بگذرد بواسیر را کم کند چنانچه آن روز
اصلا نعوظ نشود خوردن دل او دفع خفقان کند پوست او چون در دسته
تیغ پوشند شجاعت افزاید حامل خصیه او را جمیع خدمه اش دوست
دارند کعب او را چون بر روی اسب بندند از جمیع اسبان در دویدن
سبقت گیرند **ضفدع** بفارسی وزغ و بترکی قورباغه و بهندی مینڈک نامند
بری و نهری و بحری میباشند و از مطلق او نهری مراد است و بری از
سموم قتال و مجموع آن در سیم سرد و در اول خشک و شرب اقسام آن مورث
استسقا و کشنده است بدر ورمنی و ورم احشا و درد دل و ضماد شش کرده
او جاذب قوی پیکان و امثال آن و سموم گزندگان و قاطع سیلان
خون و التیام دهنده زخمها خصوصا سوخته او و بازفت ترجمه دار الثعلب
نافع و طلای پیه او مانع سوزانیدن آتش و قاطع دندانست بی الم و دماغ

علاج بواسیر

58

محرق او قاطع انفجار خون اعضا و نفوخ و طلای او قاطع رعاف است

چون اطراف و احشا او را انداخته با پیه کرده بز مهر انجته روغن او را

جمع کنند جهة بواسیر حار مجربست و قسمی از ضفدع در اشجار میباشد

سبز و بسیار کوچک چون او را با مثل آن دانه پنبه بسوزانند اکتحالش جهة

نزول آب از مجربات است حرف الطاء طاوس مرغیست معروف و بهندی

مور گویند و جوجه او تا سه سال کامل میشود خوش حسن ترین طیور است

در هیجان مستی رقص میکند و دوازده تخم در سالی میدهد زیر

ماکیان هم بچه او بر می آید گویند از عجایب او آنکه خفت نمیشود در

بر شکال مست میشود و اشک چشم او را ماده میخورد و تخم میدهد عمرش

بیست و پنج سال گفته اند گویند چون طعام زهردار را ببیند فریاد کند

و آن ظرف را لت کند مداومت نمودن بر گوشت او کوری و فراموشی

آورد اگر چنگال او را زیر صاحب طلق سوزانند بچه با آسانی نهد و گوشت

او در آخر دوم گرم و خشک و بغایت غلیظ و صلب و دیر هضم و مولد

خلط کثیف و مرق آن که با سداب پخته شده باشد جهة درد معده

و قولنج و طلای پیه او بر کمر و ذکر و مقعد محرک باه و طلای خون او با انزروت ما

حرف الطاء

زنگ جهت قروح خبیثه و طلای زهره او با سرکه جهت گزیدن هوام و
سرگین او جهت ثآلیل و آثار و شرب زهره او بقدر دو دانگ با سکنجبین
و آب گرم جهت رفع اسهال و استخوان سوخته او جهت کلف و تغیر رنگ
برص موثر و بالخاصیه رویت او باعث ضعف قوه سموم مسموم است
گویند که چون طعام مسموم را بینند فریاد و حرکات غریبه کنند و حکما
هند تحقیق نموده اند که چون موی دنبال او را در کوزه کرده بسوزانند از صد
مثقال آن قریب یک مثقال فلزی شبیه بطلا بهم رسد و در رفع
گردن بیاض عین و امراض آن مجرب دانسته اند و خواص غریبه و عجیبه
بآن اسناد میدهند **طیهوج** او را بپارسی تیهو گویند اگر گوشت
او را [illegible] جهت اسهال دهند نفع کند و در قوت باه بیفزاید و فربهی آرد
حرف الظاء ظبی آهو و ترکی جیران نامند و بهندی هرن و بچه او را
تا ششماه طلا و تا سه سال را خشف و تا شش سال را ظبی گویند در
آخر دوم گرم و خشک و از سایر لحوم صید اقرب بمزاج انسان است و
موافق مرطوبین و مبرودین و سریع الهضم و مجفف و قلیل الغذا
و جهت خفقان و یرقان و فالج و امراض بارده عصبانی و طلای خون او

نفع سم بالخاصیه

حرف الظاء

بجهت داء

علاج سپرز 59

موجب درازی موی ولشستن بر روی پوست او باعث کریختن
هوام وتعلیق ان جهه سپرز نافع وکوشت او مصدع وکباب آهو مورث
قولنج ومصلحش ترشیها وسکنجبین است وچون خصیه او را صعتر ونمک
پاشیده خشک کنند فرزجه ان قاطع حیض است وسرکین او بسیار
جالی وطلای مطبوخ ان در سرکه جهه اورام بلغمی وتهییج مفید است
وآهوی چین که مشک از وبهم میرسد بسیار سیاه و در پشت او خط
سفید وشاخ او بجدی درازست که بدنباله او میرسد وان کرم و خشک
تر از سایر اصناف آهوست ودوناب خورد دارد وسفید برآمده از
دهنش طرف فک اسفل مثل خوک خوردن مشک رنک را زرد
و دهان را بدکند کویند آب دریا بخورد اکر زبان خشک کرده او
به زن سلیطه خورانند دفع ان حالت کند پوست او سوخته در طعام
صبیان خورانند حفظ زیاده شود وچون قضیب را با پیه او بمالند وجماع
کنند طرف محب کردد کعب او را چون سوخته وسائیده بر ناصور وبواسیر
افشانند زایل کند ظربان جانوری کثیر الشناعت وبویش سخت
زشت باشد اکر شتران بویش شنوند رم خورند وپراکنده شوند

واگر در جامه رفته تا پاره شدن از و بوی نتنت نرود و او را با سوسمار دیه تمیمی
تمام بود **حرف العین** **عصفور** بفارسی گنجشک و بهر سرجه نامند و بهندی
چریا بری و اهلی میباشد در دوم گرم و خشک و بری از اهلی یابس تر
و محرک باه و مسخن بدن و موافق مرطوبین که ریاح در ایشان تولد کند
و گوشت آب آن ملین طبع و حب مرم او قابض و جهت استسقا و فالج
و امثال آن و ضعف جگر و یرقان و جهت ضعف باه خصوصا تخم و مغز
سر او که در وقت هیجان گیرند بغایت مفید و تخم او در تسخین بدن معتدل
و مغز سر او با زرده تخم مهیج باه و شرب حمول او با نبیذ اسب باعث
سرعت حمل زنان عاقر و خون و زبل او جلای بیاض عین و زبل آن جهت
کلف و ثالیل مفید و مضر محرورین و مصلحش آب انار و امثال آن و
استخوان سائیده او مقوی معده و جهت اسهال نافع و نائیده
آن بغایت مضر احشا است و چون موی مقعد گنجشک را پاک کرده در
ثقبه گوشش بدارند در حال درد آن را ساکن کند و مجرب است و چون
مجموع او را از موی پاک نموده سوای سر زنده در آشیانه زنبور
عسل بیاویزند تا از نیش مگس عسل کشته شود آنگاه در روغن بجوشانند

حرف العین

علاج درد مقعد

نزهن اعلم

تدهین روغن مزبور جهة استرخای قضیب و نعوظ مجربست عصفور
دشمن مار باشد و با انسان انس بسیار دارد چنانچه گویند اگر مردم از قصبه
فرار کنند گنجشکان فریاد ها کنند و انها نیز فرار شوند اگر صدای خنفر
شنود بیضه را فاسد کند و اگر سرگین او در شراب بکسی دهند بیهوش
گردد خونی که از ذبح عصفور جمع شود بر عدس کوفته کرم بر زنند
و حب ساخته بگذارند وقت جماع یک حب را کوفته بر قضیب طلا کنند
دراه بعد از آن نرود تقویت عجیب نماید و همچنین سبب است خون و مراه او
با آرد عدس **عقرب** ~~باصطلاح اکسیریان اسم کوگرد است~~
بعربی اسم کژدم باشد بهندی بچهو و آن سیاله و جرار و الوان میباشد
و آنچه در حین حرکت دنباله را بلند دارد شیاله نامند و آنچه دنباله را کشد
جرار و آواز سیاله کوچکتر میباشد گویند که بچه از دهان بر آرد و مرده را
نیش نمیزند و کسی که در خواب باشد چون ملخ را بر سوراخ او بر چوب بسته
بگذارند بیرون آید و اگر عقربی را که سیاه باشد خشک نموده سایند با
مهر که بر برص طلا کنند زایل شود گویند چون عقربی را در روغن طبخ
نمایند تا آنکه مهرا شود تدهین آن برای لسع عقرب نافع است و

تعلیق چوب زیتون در حال مسکن درد گزیدگی است و زیتون بری اقسام
او سیاه و بردار است و بهترین او در مداوا ارزد شیاله است و تجربه
مجربین رسیده که چون آجرهای آب ندیده را اندک آب پاشیده بر روی
هم بگذارند خصوصا در تابستان عقرب بسیار متکون از آن میشود و در
آخر سیم سرد و خشک و تکافته او را بر موضع گزیده عقرب بندند جذب
سمیت میکند و اشامیدن برشته کرده او جهت قرحه سینه و سرفه و دفع
سنگ گرده و مثانه و عسر بول سود بل است و اکتحال او را با فلفل دراز و
نحاس جهت بیاض و ناخنه چشم حیوان و انسان مجرب دانسته اند و با سیر کهن
سوختن بقدر نصف او جهت تقویه باصره و طلای او جهت ساقط کردن
زانه بواسیر و رفع برص و بهق و نمش و کلف و قروح خبیثه قوی الاثر است
و روغن او که زنده او را بعد از بیست و ششم ماه در روغن زیتون که
بازای هر عددی ده مثقال باشد انداخته چهل روز در آفتاب گذارند
جهت عرق النسا و فالج و بواسیر مجرب است و طلای برشته کرده بروغن زیتون
که بحد سوختن نرسد جهت رویانیدن موی داء الثعلب بی عدیل و بستن یک
عدد عقرب قدید کرده بر ران زنیکه همیشه اسقاط جنین شود مانع سقوط شود

علاج عرق النسا

حفظ جنین

وراغ

61

علاج فالج

و رافع امراض آن و جمعی شرط دانسته اند که در پارچه کتان تعلیق نمایند
و گزیدن عقرب بر غیر عصب رافع فالج و از مجربات شمرده اند و اشتایید ان
او مضر ریه و مصلحش گل ارمنی و تخم کرفس و شربتش تا نیم درهم است
عناق او را بپارسی سیاه گوش گویند حیوانی بغایت خوب است
و گوشهای او سیاه بود و لون او بلون شتر ماند و صید کلنگ کند
عقرب بحری ماهی صدفی خار دار است و سرش بزرگ و خاری سفید
بر آن رسته و آن حیوانیست و گزیدن او باعث سوزش عظیم میکرد د
و اکتحال سوخته او جهة نزول آب و غشاوه و بیاض و قرحه چشم و طلای
او جهة دار الثعلب سفید است ~~عنزه~~ ~~بادیه میباشد و آنرا کم توان~~
~~دید خر را از طرف دبر بگیرد و هلاک کند بعضی بخورد و باقی گذارد~~

عکرالسرطان در کافی

عقاب ~~باصطلاح اکسیریان نوشادر است~~ و بلغت اسم طایر سبعی
معروفست و بفارسی الوه و بترکی قراقوش نامند در دوم گرم و خشک
و خون او محلل اورام و زهره او جهة نزول آب و بیاض و تقویت بصر
و زبل او جالی کلف و جوشش رخسار و محلل خنازیر است گویند که سه تخم
میدهد و بر بالای قله کوه بچه را پرورش میدهد و دو بچه را میگذارد کی الا

یکی را از قله بزیر می افکند خدای تعالی جانوری دیگر که آنرا استخوان شکننده گویند
بروبرگمارد تا آن بچه را پرورش کند و چون پیر میشود کور میگردد و گویند
که زغن بمرور ایام عقاب میشود و بالعکس گرم و خشک سوخته او رافع کلف صید بسیار الکثر
میکند و سر آنرا نمیخورد و مخلب عقاب را کسی که تعلیق نماید از سباع ضرر
نیابد و چون چشم راست او را بر کودک تعلیق نماید گریه نکند و چون ساق او را
تعلیق نمایند از رفتن مانده نشود **عقعق** از طیور معروف و از کلاغ
ابلق کوچکتر و مطبوع تر و بترکی صقصقان و در صفهان غلاجاره نامند گرم
و خشک و ردی الکیفیه و در خواص قریب بغراب ابقع است و اکتحال زهره
او مورث محبوبی در نظر خلایق است **علق** بفارسی زلو و دیوچه و بترکی
سلوک نامند کرم سیاهیست بقدر انگشتی و از آن بزرگتر و با خطوط
سبز و در آبها و در زمینهای متعفن بهم میرسد و در امزجه و اعضای
ضعیفه و صغیره که قابل محجمه نباشند مثل پلک چشم و بن دندان بدل حجامت
در دوم سرد و خشک و سوخته او جالی آثار و مفتت حصاة و قطور او را
با روغن بنفشه جهة حرقة البول و قرحه مثانه مجرب یافته اند و مسحوق
او با صبر مجفف بواسیر و لعوق او با عسل محلل خناق و طلای پخته او در

علاج بواسیر

ادهن

روغن زیتون جهة قوی کردن قضیب بغایت موثر و ضماد او با برگ بادام
تلخ جهة منع روییدن موی که کنده باشند مجربست **عنقا** اورا سیمرغ
گویند بزرگتر همه مرغانست بجسم گویند جاموس و فیل را برباید چنانکه
زغن موش را رباید و گویند در قدیم الزمان درمیان حیوانات بود چون
خیانات او بسیار شد مردم از وی متاذی شدند تا یکبار عروسی را
با زیور ربود حنظله نبی علیه السلام دعا کرد باری عز و جل او را از میان
مردم ببرد به بعضی جزایر بحر محیط جائیکه هیچ آدمی آنجا نرسد و گویند
دران جزایر حیوانات بسیارند از فیل و گرگ و جاموس و جوارح طیور و
هیچ یک از ایشان صید نکنند زیراکه ایشان در اطاعت او باشند و صید
نکند الا ماهی عظیم یا اژدها و گویند عمر او هزار و هفتصد سال بود
و بچه وقتی کند که پانصد سال بروی بگذرد و چون بیضه خواهد کرد ماهی
عظیم پیدا شود و آب در منقار آورد و بدان ماده را حقنه کند تا آنکه بیضه
بنهد آنگه نر بیضه را در زیر گیرد و ماده بطلب صید رود و بعد ششصد و بیست
و پنجسال بچه برآرد **عنکبوت** بفارسی کارتنه و تیرکی ار و مجک نامند و بهندی
مکری چون در مستراح نسج کرده باشد تعلیق آن نسج رافع حمی است

اقسام میباشند ومراد از مطلق او عنکبوتیست که در خانها میباشد و سایر
اقسام را نامها مخصوص است مثل شبت و رتیلا وغیر ان ومزاج او سرد وضماد
مسحوق عنکبوت مانع ورم جراحات ومطبوخ او در روغن زیتون محلل اورام
وبا روغن گل رافع درد گوش حار وتعلیق بگیرد او بر بازو وبخور آن رافع
تب ربع وغب ودام عنکبوت قاطع نزف الدم وجراحات ورعاف و
مانع ورم جراحات غیر عمیق است وچون لب را که ترکرده در ابتدا رد مل
ضماد کنند رفع آن میکند ومجربست وسوخته او جهة جلای باصره وتقویه
چشم ومنع قبول مواد وحمول آن با نوشادر جهة بواسیر مفید است حرف
الغین م غاز اسم فارسی نوعی از مرغابیست بزرکتر از اردک در افعال مثل بط
واز ان گرمتر وغلیظتر وروغن او محلل ومفتح وجهة ریاح وپیچش شکم و
استسقا ودرد مفاصل شربا وضمادا نافع است غذغره حیوانی عجیب است
وخرطوم دراز دارد ودر بادیه باشد اشتر را از پس بگیرد وهلاک کند
غراب اسم جنس کلاغ وبهندی کوه گویند وابلق او را غراب البقع وسیاه
بزرگ او که موسوم بغراب اسود است وبترکی قوزقون نامند وسیاه
کوچک او که در کشت زارها بسیار میباشد مسمی بغراب الزرع وبفارسی

حرف الغین م

کلاغ

63

کلاغ سیاه نامند و آنچه از غراب الزرع کوچکتر و منقار و پای او سرخ است
و بفارسی زغن و زاغچه گویند و غیر غذا فست و در خواص مانند غراب الزرع
و از صنف او ست گویند چون بچه اش از بیضه برآید غذا باو نمیدهد بجهت
آنکه چون سیاه نیست گمان میکند که این ولد او نیست بل از دیگریست پس
بامر باری عزّ اسمه پشه و مگس می آیند و خود در دهانش میروند و غذایش
میشود و بعد چند روز که پر برمی آید سیاه میشود و والدین او آن وقت
غذایش میدهد و میدانند که بچه آنهاست اگر چشم او و چشم بوم در میان
جماعی کبوترانند دشمنی آرد اگر سرگین او را در پاره پشم زنگین ببندند
صاحب سرفه دهند زایل کند افکنده غراب ابلق دفع خنازیر کند حافظ
گوید که چون مرغان را بچه پر برآرد از خود جدا کنند الا غراب که تفقد بچه کند
اگر دل او را خشک نموده مسافر با آب بیاشامد کمتر محتاج بآب شود بلکه بر
احتیاج نیفتد و همین اثر دارد زبان خشک کرده او و تعلیق منقار غراب رافع
چشم زخم و تعلیق طحال او باعث هیجان عشق است کلاغ سفید که ابقع باشد
در دوم گرم و خشک و خوردن او را در قطع باه مجرب یافته اند و تعلیق چشم
او مورث بیخوابی است و اجتناب خوردن گوشت او اولی است زاغ

نجابت ردی الغذا و در سیم گرم و خشک و در خواص مثل غداف و جلوس
در طبیخ او جهة ریاح رحم مفید است و چون زنده او را در ظرف کند آهنه
با براده حدید و ترشیها مثل سرکه و آب ترنج چهل روز در سرگین اسب
دفن کنند تا حل شود خضاب مجرب دانسته اند و گویند تا مدتی مدید رنگ
تغیر نمیکند و در تغیر رنگ وضح و رویانیدن موی مجرب است و کلاغ سیاه
و زاغچه در اول گرم و خشک و مولد خون صالح و محرک باه و مفر محرورین
و مصلحش سرکه است و زهره اقسام کلاغ جهة بیاض چشم و ناخنه و زرد
آن جهة برص و جمیع آثار نافع است **غواص** او را بپارسی ماهی خوار گویند
به بلاد بصره از و بسیار بینند یکبار شیب بلوط وار سر نگون بآب فرو
رود و در زیر آب درنگ کند تا آنکه ماهی را بیند و صید کند و بالا آید
چنین گویند که غواصی ماهی را برآورد و نزد غراب شده بد و داد چون
غراب بماهی مشغول شد پایش بگرفت و بآب فرو شد و صید کرد تا
هلاک شد آنکه بر بالا آمد لیکن دور از عقل است والله یعلم اگر خون او را
با موی کسی بسوزند و با خود دارند طالب صبر نتواند کرد و استخوان او
همین عمل کند **حرف الفاء** **فار** بفارسی موش و بترکی سچقان

والعنبر جرم

64

وهندی چوبه در سیوم گرم و خشک و خوردن او موجب نسیان و اخلاق
ذمیمه و کرده او جاذب پیکان و خار از بدن و رافع سم عقرب و محلل خنازیر
و جلوس در طبیخ او رافع عسر بول و خون او جهة قلع ثالیل و مسامیر مجرب
اگر پوست او را گاه پر کرده یا ویزند موشان فرار کنند سرگین سگ
و گرگ سوختن همین عمل کند بریدن دم او رها نمودن و دم را در خانه
دفن کردن نیز همین اثر کند اگر چشم او را در کلاه دوزند کسی که ان کلاه را
بر سر نهد از پیاده رفتن تصدیع نکشد و صاحب تب اگر پوشد تب
زایل شود و بسیار مجرب است گویند اگر شیشه دهان تنگ باشد سنگ
ریزه در آن می اندازد تا روغن بالا آید و میخورد و اگر بسیار سر شیشه تنگ
بود دم خود را انداخته چرب نموده می لیسد نیم خورده او نسیان آرد و
سرگین او و سر او که سوخته باشند با سرکه جهة رویانیدن موی دار الثعلب و
شرب سرگین او مسهل اخلاط غلیظه و با کندر مخرج سنگ گرده و مثانه
و شیاف آن بغایت ملین طبع و رافع عسر بول و قدر شربتش نیم
درهم است و بخور او باعث گریختن موشان تعلیق سر او در خرقه کتان
در حال نوم رافع صداع است و تعلیق چشم او رافع تب ربع گویند چون

و ضماد شد

علاج مجرب

علاج صداع

ف

دم او را بریده در جلد حمار و خرقه حریر بر بازوی حب بندند باعث قضاء
حوایج میشود و بول او رافع سیاهی کتابت و چون بزخمی پلنگ و کلب
کلب ~~یا ملاقات کند~~ بول کنند باعث هلاک زخمدار گردد و بکرات بتجربه رسیده یا ملاقات کنند
ولهذا در ولایت دارالمرز جهت زخمی پلنگ در میان آبها مکان خوابگاه ترتیب
میدهند که موش عبور نتواند کرد و او درین امر بسیار حریص است فاخته
بهندی گهوگهی مرغیست خاکستری رنگ و طوق دارد قریب بکبوتر در آخر
دوم گرم و خشک گویند مار از صدای او گریزانست اگر خون او و کبوتر
و زفت و قطران بسوزانند هر کس بو کند در آن شب همانروز خواب نکند
اگر خون وی با خون کبوتر سیاه بر برص طلا کنند تغییر بیاض کند
و زهره ای او جهت فالج و رعشه و امراض عصبانی و ریاح غلیظ و تفتیح سدد
نافع و مورث بیخوابی و کباب او دیر هضم و مصلحش شکر و روغنها و سرکه
و قطور خون گرم او جهت بیاض چشم موثر و زبل او جهت کلف و باسرکه جهت
تحلیل و نضج اورام مفید است فراخ بفارسی جوجه و بترکی ورنک نامند
بهترین آن جوجه مرغ و کبوتر است و خواص هر یک در دجاج و حمام مذکور شد
و مداومت کباب کبوتر بچه را با ادویه جات و سیر مولد جذام دانسته اند

دبطن او بهم

65

و پخته او با پیه او مقوی قوت باه و گویند خروس بچه بالخاصیه مضعف
باه است **فرس** بفارسی اسپ و ترکی آت و بهندی کهورا نامند گوشت او
در آخر دوم گرم و خشک و مورث شجاعت و قساوت قلب و بستگی
مجرودین و سوخته آن قاطع اسهال رطوبی و کباب او مولد خلط فاسد
و مصلحش مهرا یختن و اشامیدن دوغ و آب انار است و در تقویه باه
با تیر تناول نمودن و پنیر مایه او بقدر نیم مثقال رافع اسهال مزمن و
قرحه امعا است سم او را چون در زیر آستانه خانه پنهان کنند موشان
از آنجا بگریزند گویند که بند زرنیخ از سمومات او ست بلکه اکثر حیوانات و دواب
از خوردن آن بمیرند چون قضیب او را صاحب حب الفرح بخورد ذکر مهال از کم
او بیرون شوند گویند اگر به موی دم اسپ دانه بواسیر را ببندند تا پنج روز
بعد آن به عنزروت بخور نمایند دانه ساقط شود چون از سرگین اسپ
یا بول آن حامل بخور کنند بچه بیفتد خواه مرده باشد خواه زنده چون سرگین
او را با روغن گل در پارچه تر نموده قطره در گوشش چکانند وجع ساکن شود
و خون تازه گرم آواز سموم و طلای آن تغیر دهنده رنگ وضح و ذرور و جلد
سوخته او با موی رافع جوششهاست و گویند چون دندان آسیای

که تازه بود

اورا بر ساق کسی ببندند از حرکت ماندگی نیاید و اگر پای حیوان چهار
پا را به شعر دم اسب ببندند لنگ شود و اگر بر در خانه موی اورا بکشند کیک
و کنه داخل آنخانه نشوند اگر دندان او بر کودک ببندند باسانی دندانش
برآید اگر عرق او بر زهار کودک مالند موی بر نیاید گویند از عادت او ست
که آب صافی را نمیخورد بلک دست میزند تا کدر شود بعد آن میخورد **فنک**
مشهور ست و ماکول اللحم است پوستش پوشش سفید ست و نرم و فنک
در خواص مانند روباه بود **فرطلیس** هم در جامع الحکایات گوید سبعی ست که از
چشم و بینی او آتش بیرون می آید چنانکه بهر چه رسد بسوزاند و از دم زدنش
هوا متغیر شود اما در آبادانیها باشد و در بیابانها بود عدد وی اندک بود
فنافس بفارسی سارس نامند حیوانیست بشکل عدس و بسیار بد بوی
در مزاج او قریب بذراریح و رایحه آن جهت اختناق رحم و دردان و شرب او
با سرکه و شراب و غرغره او جهت اخراج زلو که در گلو مانده باشد و گداختن
سائیده او در سوراخ قضیب جهت احتباس بول بسیار موثر ست و بلع
کردن یکعدد آن جهت گزیدن مار شاخ دار و چون در قصب باقلا گذاشته
بلع نمایند جهت تب ربع مجرب یافته اند **فیل** بهندی هاتی و کج گویند

چون

حیوان معروف است و در غیر بلاد هند و حبشه نمیباشد و در هفت سال
یکبار میزاید و مدت حمل او یکسال میباشد و بهترین اجزای او دندان است
که عاج نامند و آن شاخ اوست که از دهن برآمده خرطوم او بینی اوست
عمرش صد و دوصد سال میگویند میباشد چون وبا در گاوها افتد
شاخ انهارا سوراخ نموده پارچه دندان فیل در آن نهند ایمن شوند اگر
ناخن فیل در زیر صاحب ناسور سه روز بسوزند به شود اگر کسی چرک
گوشت او با آب بخورد هفت روز در خواب ماند زهره او سه روز بر برص
طلا کنند دفع نماید چون ناخن او را با جبه سفید سائیده در چشم صاحب
بیاض کشند زایل کند استخوان او در گردن اطفال ببندند از صرع
ایمن شوند و از دخان آن پشه دفع شود بخور سرگین او زیر دامن
محموم باعث نفاست به او را چون بخور نماید صاحب صداع مرض زایل
شود بخور سرگین او دافع پشه است تعلیق عاج بر اشجار مانع ثمر میشود در تمام
آن سال سرد و بسیار خشک و حابس اسهال و نزف الدم و بستن
آن بر عضوی که استخوان شکسته در او باشد جاذب آن معین بر اخراج
و خوردن او را تا یکهفته با شراب و فرجه او را بعد از طهر جهة حمل عاقره مجرب

دانسته اند و شرب او با آب بودنه نافع از دیاد جذام و سوختن کرده او که علاج نامند بقدر دو درهم که هر روز با آب و عسل بنوشند مقوی قوهٔ حافظه و فهم و رافع درد پهلو و مفاصل است و ضماد سائیدهٔ او با مثل آن برادهٔ حدید جهة بواسیر مفید و تعلیق او بر گردن انسان و مواشی که در پارچه سیاهی بسته باشند مانع ضرر وبا و طاعون و خوردن بول او که زن عاقره نداند که بول فیل است و بستور بدوس جهة حامله شدن مجرب دانسته و فرموده که زهره او با خون سنگ پشت و تخم او تریاق جمیع سموم است و ماسرجویه گوید تعلیق پوست او رافع تب نایبه است و فرزجه سرگین او مانع حمل و بخور آن رافع تبهای مزمنه و گریزانندهٔ هوام و طلای او رافع کلف و آثار و قلع سوختهٔ او جهة سعفه رطبه و التیام زخمها مفید و فرزجه خصیهٔ او در اعانت حمل قوی الاثر و خوردن یک قیراط آن با آب کاسنی رافع درد ب و استسقای مزمن است حرف القاف مع قبج بفارسی کبک و ترکی کلیک نامند و بهندی کوک گویند دو جا بیضه نهد یکی را نر پرورش کند و دیگر را ماده آنچه را نر پرورش کند ماده برآید عمرش تا دو سال گفته اند در دوم گرم و خشک و کثیر الغذا و سریع الهضم و مبهی و لطیف و مولد خون

علاج بواسیر

زن عقیم

رابع

علاج غب ربع

حرف القاف

و بر عکس

67

صالح و حابس اسهال و جهة فالج و لقوه و امراض بارده دماغی و جگر
و معده و سینه و احشا نافع و در مزاج محرور و در هوای گرم و با شراب
مصدع و مورث خارش بدن و مصلحش سکنجبین و ترشیها ست و شربتش
یکمثقال شعر او با نیم مثقال صندل جهة یرقان و یکمثقال جگر خام
او جهة صرع و زهره او جهة تقویه و جلای بصر و بیاض و شبکوری و جرب چشم
و با مروارید و شکر بالسویه جهة بیاض و جرب و ضماد او بر چشم با روغن زیتون
بالسویه جهة نزول آب و سقوط آن در اول هر ماه یکبار جهة قوة حافظه و رفع نسیان
سفید و بیضه او که درست که غسل پخته باشند جهة درشتی شکم و مغص و پخته او
در غیر سرکه مورث فصاحة و صافی آواز و رافع سرفه و خام او با کندر سمین
بدن و اکتحال خون خرگوش کرده او با زجاج سفید جهة جرب و ناخنه نافع و خاکستر
پر او محلل اورام صلبه و طلای سرگین او رافع کلف و نمش است **قاقم**
معروفست مغول آنرا ادتم گویند ماکول اللحم است و در خواص نزدیک بود
بسنجاب **قرمز** لغة رومی است و آن حیوانیست در غایت سرخی
و بقدر نخود درشت تر و بدبوی و در برگهای [illegible] متکون میشود و چون بحد
طیران رسد تخمی که کوچکتر از خردل میکند و رنگ او مخصوص ابریشم و

مجرب

ابریشم است و بکجز واو ده جنس و حریر را بسیار رنگین می سازد و بهترین
او قرمسی است و در بلاد ارمینه و مواضع دیگر مخصوص اشجار نیست و
در بسیار ها یافت میشود در دوم سرد و خشک و شراب و با عسل تا یکهفته
جهة قطع حیض مجرب دانسته اند و اشامیدن او با سرکه تا یکهفته مانع
حمل و ضماد او با عسل جهة التیام جراحات عظیمه و با سرکه جهة شکستگی
اعضا و جراحت عصب قوی الاثر و ذرور او مجفف بواسیر و تعلیق او
با ابریشم سرخ رافع تبها و نطول آب مطبوخ او مانع بهم رسیدن قمل و
محلل صلابات و جهة حذر از کندن موی موثر و قدر شربتش دو درهم
قملا شیخ رئیس گوید که حیوانیست کوچکتر از ابن عرس و ملون و خاکستری
گون و بزرگتر از موش بود و دهن را سوده بی دارد زیرا که چون بجنبانید و بزند چشم و ای
بگیرد و شیخ رئیس گوید شخصی را دیدم خایهٔ او گزیده بود از گزیدن آن درد
سخت پدید آمد علاج او صعب بود **قمطعا** هم در جامع الحکایات گوید
جانوریست چند نیش و دو سر دارد و در زندگی بقوت تمام است
و هیچ جانور بدو نرسد و هر جانور که زخم سر او یابد هلاک شود **قراد**
بضم اول بفارسی کنه نامند حیوانیست مثل ساس و در بهایم متکون میشود

68

وبهندی باندر

و در طبع و افعال مثل فافس است **قِرَد** بکسر اول و فتح ثانی بفارسی
او را بوزینه و بیمون و کپی نامند در جمیع خواص قریب بانسان و طلای
خون او مانع روییدن موی مجرب است و بهم محزون کر از انسان مخنوق گوز کتب
قدما مرقوم است ازان نیز حاصل میشود و از اسرار مکتوم است چشمش با خود
داشتن بی خوابی آرد گوشتش در جذام مفید است تعلیق دندان او مانع نوم است
خوردنش اگر کسی کرم بخورد گنگ شود و در نظرها زشت گردد و اگر از پوست
او غربال سازند و آن دانها را بیزند و بعد ان بکارند زرع از ملخ و غیره آفتها
ایمن بود موی آنرا اگر زیر سر کسی نهند در خواب بترسد مشابه انسان است
از چند راه اول صورت دوم خنده و بستن چشم و اکل گویند ستنا نمیدانند
خوابیده حیثتکم مادرش کاهی نه بچه میشود و کثیر الشهوت است منی را بدهان میکیده
بر می آرد مختلف الشکل میباشد نظر به بقاع قبیح ترین آن در صورت الجر
از مغرب زمین باشد حرکت های او به انسان مشابه است رقص میکند
و سنگ می اندازد و بوسه میکند و حلق میزند گویند ده روز متعاقب
هم کسی که از خواب بیدار شود اگر روی قرد را بیند فرح با ورود دهد و
دفع غم شود و زنان محبت او شوند **قطاة** بفارسی سنگ اشکنک

وترکی باقریقره نامند وان مرغیست بزرکتر از کبوتر و مخطط بالوان مختلفه
وزردی غالب و در صحراهای بی آب وسنکدار میباشند در آخر دوم کرم
و در سیم خشک و مقوی جکر رطب و معده و مفتح سدد و رافع استسقاو
ریاح غلیظ و فالج و برودت احشا و اعصاب و محرک باه و دیر هضم و مولد سودا
و مصلح او سرکه و روغن و مهرا لحم او و ادویه خوشبو و سنکدان او
مولد سنک کرده است و اکتحال خون کرم او جهة بیاض مفید و استخوان سوخته
او که با روغن زیتون بسیار جوشانیده باشند جهة رویانیدن موی
داء الثعلب و کچلی از مجربات شمرده اند باید دو روز از ذبح او کذشته تناول
نمایند **قمری** مرغیست از فاخته کوچکتر و بی طوق و بسیار مانوس و نوع سفید
او خوش منظرتر است در دوم کرم و خشک و موافق مبرودین و مرطوبین
و مولد خلط فاسد و اکثار او مورث وسواس و جذام و مصلحش روغنها
و ادویه لطیفه و تدهین بروغن پیه او موجب سرعت حرکت اطفال و تخم او
معین نطق ایشان و بودن او در خانها مبطل سحر و چشم بد است
کویند چون نر وی بمیرد ماده جفت دیکر نکیرد و چندان ناله کند که بمیرد
قمل بفارسی شپش و ترکی بیت کویند و بهندی جون و چون باقلی را

سمر الصبیان ص

سوراخ کرده

69

سوراخ کرده و عدد او را جای داده بلع نمایند جهت رفع تب ربع مجرب دانسته اند
و چون زنده او را در سوراخ احلیل بدوانند رافع احتباس بول است
و از خواص اوست که چون مریض قریب بموت رسد از و گریزان میشود
گویند که چون باقلا را سوراخ کرده قمل دران گذارند و ثقب باقلا را بموم
مسدود نمایند تعلیق آن رافع صداع است و چون زن حامله در کف
دست گذاشته شیر ازان بدوشند هر گاه در میان شیر حرکت کند از آن
حامله پسر خواهد بود و اگر حرکت نتواند کرد بدختر و از مجربات است و
جمعی گفته اند که اگر از شیر بیرون رود حامل به مونث خواهد بود بجهت آنکه
شیر دختر رقیق میباشد و اگر از شیر بیرون نتواند شد ولد مذکر خواهد
بود بجهت آنکه شیر پسر غلیظ میباشد و اگر بعد برآمدن از شیر عقب او
رشته سرخ نمودار شود نیز علامت مذکر است **قنفذ** بفارسی
خارپشت بهندی جاهه و در تنکابن وارموک و در مازندران ارجی نامند
و بترکی کربی گویند حیوانیست موی او مانند خار و اقسام میباشد جبلی
او را دلدل نامند و بری و بحری او کوچک و مراد از مطلق او بریست
مجموع آن در دوم گرم و خشک و گوشت او صالح الغذا و محلل ریاح و

قولنج و مداومت آن رافع جذام و باعث وقوف آن و جهة استسقا و سپرز

و درد کرده و نقرس و مفاصل و تقطیر البول و بول در فراش و تحریک باه

مرطوبین و کزاز و لرزه تب و مداومت او مورث عسر بول و مفسد معده

و جگر و مصلحش روغنها و سرکه و مصدع و مضر گرده و مصلح آن عسل است

با سکنجبین و سوخته بری و بحری او جالی و محلل و رافع گوشت زیادی

زخمها و التیام دهند آن و شرب نیم درهم آن را جهة تب ربع مجرب یافته اند

گویند اگر بیه شکم او را در روغن گداخته و بر بدن طلا کنند هیچ افزاید کور

باشد دست نرسد او رافع حمی است و ضماد گوشت او جهة خنازیر و غدد

و بیه او جهة کلف و نمش و پوست سوخته او با زفت جهة داء الثعلب و جگر

خشک کرده او جهة استسقا و درد و زهره او جهة رفع انتشار زخمها

و جذام مفید و شرب آن را با موم جهة اخراج جنین مرده مجرب دانسته اند

و اکتحال آن رافع بیاض است و قنفذ جبلی گرم و تر از سایر آن و خوردن

او جهة نقرس بیعدیل و بدستور ضماد گوشت و خون او و طلای خون

او رافع چرک بدن و جالی کلف و حمول او مدر حیض است و گویند در موضعی

که خارهای درشت او باشد هوام نزدیکی نکنند و مار از اقسام قنفذ

[illegible]

کرازان است و قنفذ بحری لذیذتر از بری او ملین طبع و مقوی معده
و مدر بول و جلد سوخته او جهة جرب و قروح سر مفید است گویند خارپشت
بر درخت انگور میرود و انگورها اندازد و بعد از آن فرود آید و بر آنها می غلطد
انگورها در خارهای او بند میشود برای بچگان خود میبرد فسبحانه ما اعظم شانه
قنبره بفارسی چکاوک و بترکی قزلاق و بهندی ممولا نامند و از عصافیر
مشهور است کباب او رافع قولنج و مدر بول و موافق امراض مثانه و آب
گوشت او ملین طبع و مضر محرورین و مصلحش سرکه و میوهای ترش است
ققنس گویند مرغی مشهور است آواز خوش دارد اگر جفت او هلاک شود
جفت دیگر قبول نکند و بروی نوحه کند تا آخر عمر حطب بسیار جمع کند از برای
آشیانه آنگاه منقار بر منقار زده ساید تا آتش افروخته شود و در هیزم
افتد و هر دو سوخته شوند آنگاه بر خاکستر ایشان باران آید از آن خاکستر
دودی پیدا آید و جناح بر آورد و ققنس شود همچنانکه از اصل بود قندز
اسم حیوانی چند پید ستر است لباس پوست او رافع ریاح و جلوس
بر آن دافع نقرس است حرف الکاف کرکی بفارسی کلنک و بترکی درنا
نامند گوشت او در دوم گرم و خشک و مفتح سدد و مقوی بدن و محلل

70

العهدة على الراوی

حرف الکاف

قولنج و دیر هضم و مولد خون غلیظ است و مصلح او آنست که یکدو روز
بعد از ذبح با سرکه و روغنها استعمال نمایند و جبنه دان او جالب اسهال
و مهره‌نوش گوید که دو درهم از خشک سائیده او با آب نخود مطبوخ جهة درد
گرده و مثانه مجرب است چشم او را چون سائیده در چشم کشند بیخوابی آرد اگر
زهره او با خود دارد دیر مست شود گویند کلنگی که مرده باشد عصب پای او را
حلقه ساخته کسی که بپوشد از رفتن مانده نشود و سرگین او رافع
کلف و خون او مسکن نقرس و مغز سر او جهة شبکوری و با زبد
البحر و سرگین سوسمار و شکر جهة بیاض چشم و با آب حلبه جهة تحلیل اورام
و موی سوخته او جهة بواسیر نافع و سعوط زهره او با آب چغندر سه روز
و با آب مرزنجوش و بدستور سه روز بالمنفعة رفع لقوه میکند و مجرب
دانسته‌اند بشرطی که دران ایام روغن گردکان بیاشامند و بالند
و بر روشنی نگاه نکنند و اکتحال آن جهة نزول آب و شبکوری و ناخنه
و اثر آبله و طلای آن جهة برص و جرب متقرح قوی الاثر است و سعوط
زهره و دماغ او از هر یک یکقیراط با روغن زنبق رافع نسیان
و سفیدی موی سر و ریش است بشرط تکرار و در تقویه حافظه بعدیل است

واشامیدن پیه او با سرکه عضل جهة ورم سپرز بغایت موثر است

کرکدن ۷۱ کرکدن بهندی کینده نامند حیوانیست از گاومیش بزرکتر و پوست او سیاه و چین دار و در غایت صلابة ویسمی حمار الهندی با ای مثل فیل است از غرایب او انکه چون خواهند که حصنی را مفتوح نمایند شاخ او را در آب نهند یک شب وان آب را در قلعه ریش کنند مفتوح شود حامل قطعه از شاخ او از چشم زخم محفوظ است و بر آن کس نیفتد کویند اکر شاخ او در اب کرم نهند سرد شود تعلیق چشم راست او رافع جمیع المها نوشته اند و باعث حفظ اثر هوام است و تعلیق چشم چپ او رافع تب لرز شاخ او را چون تعلیق نماید برای درد پشت نافع است کویند هفتصد سال عمر کند و هیجان شهوتش بعد پنجاه سال باشد و سه سال آبستن باند کویند چون صاحب قولنج با رنجه شاخ او بدست کیرد درد زایل شود و اکر حامل بدست کیرد وضع حمل شود اکر سوده او بر خفته پاشند یک شبانه روز بیدار نشود اکر اطعمه مسموم در ظرف آن باشد سمیت آن کم شود و شاخ او منحصر در یکعدد و شکل کله قند و از روی بینی او رسته و صورتش بکوک اشبه است بخوک

شاخ او جهة بواسیر وعسر ولادت وگریزانیدن هوام نافع واشامیدن
آب از ظرفی که از شاخ آن ساخته باشند جهة رفع بواسیر مفید وطلا
کردن پیه او مورث مهابت است **کردان** مرغیست از گنجشک بزرگتر و
پاهای او دراز ودر طبع مانند عصفور است **کلب** بری و بحری
واهلی میباشد بری را بعربی ابن آوی وبفارسی شغال وبهندی گیدر
وبترکی چقال نامند وآن گاهی با سگ اهلی جمع میشود وتوالد واقع میکند
وسگ آبی دو قسم است یکی بحریست ودیگری نهری وآنرا بفارسی خرمان
گویند چه در شکل شبیه بخر میباشد وبعربی کلب مائی نامند وجندبیدستر از این
قسم حاصل میشود وسگ اهلی اصناف است چشمش بعد دوازده روز وا
میشود وگویند کاسه سر او یک استخوان است از انواع میترسد ومجنون میشود
در وقت طلوع نجم الکلب علامت نجابت او است که سرش خورد باشد
وسر گوشش موها داشته باشد پشت او باید که کوتاه باشد وگردنش دراز
ومابین دو دست وپای او فراخ باشد وچشمش کلان باشد ومابین دو چشم
فراخ باشد ودهنش هم دراز باید وباریک وسر بور کلان وجبهه بر آمده
وعریض وکوتاه دست بولش در ساعت رفع ثالیل میکند چون انیاب او

72

بربازوی تعلیق کنند سگ دیوانه آن کس را نمیگزد و سرگین او
دافع بیاض عین است چشم سگ سیاه مرده هر جا دفن کنند آن موضع
خراب شود و تعلیق زبان او برای کسی که سگ دیوانه او را گزیده باشد
نافع است و اگر بر کودک بندند با سانی دندانش برآید خاکی که سگ بر آن
بول کرده باشد اگر روز چهارشنبه آنرا غلوله بسته بر صاحب تب بندند شفا
یابد بشرطی که این کار قبل از طلوع شمس کنند و مجموع آن در آخر دوم گرم
و خشک و بچه بیست روزه او گرم و تر و چون او را با ادویه خوشبو پخته
تناول نمایند جهت جذام مجرب دانسته اند و جهت جنون و مالیخولیا قوی
الاثر است و بنیر مایه بقدر ربع درهم رافع سموم و کلف و شیر او که از زایدن
اول باشد همین اثر دارد و قطور او رافع حرقة البول و بیاض چشم است
تعلیق ناب او در درد گزیدن آن اگر کاسه سر سگ با پوست سینه ما رافع
بخور کنند سه روز کسی را که لسته باشند وا شود چرک گوش او
کسی که بخور دهند چند روز بیدار باشد گویند چون هفت مگس سگ را کوفته
طلا نمایند بر روی کسی در نظرها مثل سنگ رویش نماید و چون بچه
چشم نگشوده او را بتمامه طبخ دهند بحدی که با آب یکسان شود و نود مثقال

کندم را باآن آب بجوشانند تا جمیع آبها را جذب کند پس خشک کنند و
مرغ سیاه یکساله را در جای تاریکی با آن کندم تعلیف نمایند و بعد از
اتمام مرغ را کباب کرده زن عاقر تناول کند و غذای دیگر با آن مخلوط
ننمایند باعث حمل او کردد و از مجربات است خصوصًا چون سه قطعه مرغ
پرورده در سه روز خورده شود و در فربه کردن بدن نیز مجربست
و لیسیدن بچه سگ پستان مرضعه را رافع انعقاد شیر و درد پستان است
و استخوان و عصب سگ با استخوان و اعصاب شکسته و بان شده انسان
التیام بدیریست بخلاف سایر حیوانات و کباب جکر سک دیوانه کزیده
بغایت موثرست و ضماد خاکستر او بجهه بواسیر و شقاق و حکه و زخمهای
کهنه و با سرکه جهه سک دیوانه کزیده نافع است و طلای زهره او مانع
روئیدن موی زیاده چشم و بول او رافع تأليل و آشامیدن آن
مانع حمل و پیه او جهه خنازیر مفید است و غرغره و نفوخ و ضماد سرکین
خشک او جهه خناق مجربست خصوصًا چون تعلیف باستخوان و فقط کنند
و آشامیدن خون خشک کرده او تا بقدر پنج درهم و بدستور
سرکین خشک او جهه اسهال دموی و ذرور سرکین آن جهه زخمهای

کهنه و تحلیل

73

کلب نهری

کهنه و تحلیل اورام قوی الاثر است و تعلیق دندان پیش او که ناب گویند
مانع خرخره خواب و حرف زدن در حالت نوم و رادع یرقانست
و چون ناب او را با ناب گربه بموی انسان بخور کرده هر دو را در خانه
دفن کنند باعث فتنه دران منزل شود محمد بن زکریا فرموده که چون
قضیب سگ را خشک بریان به بندند بغایت معین جماع است و کلب
بری در سیم گرم و خشک و در خواص مانند اهلی است اگر زبان او را
در خانه بیاویزند نزاع افتد و بر چیزی که چشم او را ببندند چشم زخم نرسد
کلب الماء قسم بحری او بقدر سگ اهلی و بزرگتر از آن و دست و پای
بسیار کوتاه و بی دنباله و کثیر الوجود است و یک مثقال از زهره او سم
قاتل است و علاج پذیر نیست و جالینوس فرموده که اکتحال او رافع بیاض
و یونس گوید که شش تازه او جهة نقرس بسیار مفید است کوشتا
~~الا~~ خر کور و خرس متولد شود و شکلی عجیب دارد و بهر دو مانند
و از خواص ~~هر دو رانصیب است~~ کلب نهری بقدر گربه و بزرگتر از آن
و شبیه بدلق و دست و پای او دراز و دنباله او مانند دنباله گربه است
و در رودخانها میباشد خصوصاً در رود مسکاو و اروس کثیر الوجود

کوشره

ماسنده و از خواص او دوز ا نصب است و بهر دو

شود بکار عجیب و ... حشرد و بس متولد

ودر بنگاین اورا شنک نامند وخند از وحاصل میشود درخواص وافعال کلب

نهری قریب بکلب اهلی است حرف اللام لقلق بفارسی لک لک نامند و

از طیور معروفه است و در سالی که وبا در بلاد ماوای او شود ترک توطن

آنجا بکند بیضه او از ادویه خضابست اگر کسی غمی داشته باشد استخوان

او با خود دارد دفع آن کند وگویند چون چشم اورا با خود دارند

غرق نشوند هرچند شنا ندانند و بعضی این خواص را در استخوان هم

گفته اند زرابه سیوم گرم وخشک وگوشت او جهة جذام ولقوه و با ضعف

وحکه ورباح غلیظه و برودت مستحکمه نافع و مضر محرورین و مصلحش روغن

کنجد و بیضه او در جمیع افعال قویتر و سرگین او جالی بهق و اثار و

تخم او سیاه کنند موی و رافع صرع است و زهره او رافع شبکوری

وخون او از سموم وجهة وضح وبهق نافعست حرف المیم ماعز بفارسی

بز و بترکی کجی و بزر را تیش و ماده را عنز و بز غاله را جدی گویند و بهندی

بز را بکری گویند از غرایب او انکه زرنیخ زرد را خورد و شود باید گویند اگر بز

سفید را زیر بالین نهند بیدار نشود مادام که زیر بالین باشد اگر بز را جهل روز

در ظرف چوبی آب دهند بعد آن مطحول دران ظرف آب خورد شفا یابد

74

ربع

اگر سوزنی را به خون و آب دهند سوراخ آن سوزن ملتیم نشود دل ... گل او

چند عدد زیر بالین کودک نهند گریه نکند اگر لحیه او بر صاحب تب بندند

زایل کند چون مراره تیس را با زیت مخلوط نموده بر سر پر و امثال

آن طلا کنند بیته آنجا بیاید چون طحال تیس را صاحب طحال بریده در خانه

خود تعلیق نماید هر گاه طحال خشک شود مرض زایل شود چون مراره او را

با نوشادر مخلوط نموده طلا کنند آنجا مو بر نیاید گویند چون شاخ

بز سفید را سوخته در خرقه کتان بسته زیر سر مریض نهند چنانچه او نداند بیدار

نگردد مادام که زیر سر او باشد و گویند در غیر قرآن ابیض تجربه شده

و چون شحم او را کوفته با زیره مدقوق بیامیزند هر صبیع که از آن بخورد

بمیرد گوشت او نسبت بسایر لحوم سرد تر و کثیف تر از گوسفند و موافق محرورین

در فصل گرمی هوا و مضر سوداوی مزاج و مصلح او بادام و نارجیل و خرمانت

و میوه های ملینت تازه و ترشیها دکننگ با او بغایت مضرست و گوشت

بزغاله ما فوق شش ماه بسیار با رطوبت و بهترین لحوم و مسکن غلیان

خون و ملطف است و پیه بز محلل و با قوه قابضه و مسکن دردها و رویاننده

گوشت زخمها و زهره او با نشاسته و آرد برنج و جاورس جهة سحج و

واسهال که از اغذیه بهم رسد وافراط عمل دوای مسهل وحقنه او باآرد
جهة قرحه امعا وضماد او باسرکین او وزعفران جهة نقرس مفید وطلا
سرکین او بغایت محلل وجهة ورمهای کهنه واستسقا وورم سپرز وسوخته
او الطف وجالی وباسرکه جهة داء الثعلب وباعسل جهة جرب ووضح و
اورام صلبه وسعفه وقروح ساعیه وشهدیه وبابزرالبنج جهة کوچک کردن
اینثیان از مجربات است وشرب او جهة گزیدن هوام ورفع یرقان وبامار الغسل
جهة گشودن حیض واخراج جنین وفرزجه سرکین خشک او باکندر
جهة منع ادرار حیض مجرب دانسته اند وطلای پخته او باشراب وباسرکه
جهة جذب سم هوام وداغ کردن با او جهة عرق النسا از مجربات ومشهور
بداغ عربیست باید سرکین نر را افروخته ودر پشم پیچیده در موضعی عمیق
که تحت سبابه یا محاذی ابهام است گذاشت وچون حرارتش کم شود تبدیل
بدیگری نمود تا حرارت آن محسوس در ورک گردد ومحرق وغیر محرق او
باعسل جهة درد مفاصل بارد وباسرکه جهة حازه آن وطلای مطبوخ او
بابول اطفال جهة قولنج بلغمی ورباح غلیظه وتحلیل ماده اصفر وباشراب وحلبه
جهة تحلیل اورام مفید وطلای سم سوخته او باسرکه جهة داء الثعلب وسنون

او با مقل

او با نمل آن نمک سنک جهة رفع زردی دندان و عفونة لثه و با سرکه
جهة ثالیل منکوسه و بخور او جهة کریزانیدن حشرات نافع و شرب سم سوخته بر
نرر با عسل جهة رفع بول در فراش مجرب دانسته اند و قدر شربتش تا
دو درهم است و اکتحال زهره او رافع غشاوه و طلای آن جهة داء الفیل و توته
مفید و زهره بز کوهی پادزهر سموم هوام است و جکر بز سیاه را چون شرحه کرده
زهره او را با او مخلوط کرده دار فلفل و زنجبیل پاشیده خوناب مترشح کباب
او را در چشم کشند جهة شبکوری مجرب دانسته اند و چون کرده او را شرحه
کرده و کرد بران پاشیده کباب کنند و آب مترشح او را بچشم طلا کنند
در روز زایل کنند و از مجربات شمرده اند و سلمیوس و اغازیمون کویند
که چون خصیه بز را شکافته بدر آورند مدحرج و نطرون و زیره بر او پاشیده
خشک کنند یکمثقال او با آب کرم جهة بهر و ربو و درد جکر و درد مثانه
مداومت آن جهة تقویة باه عجیب الاثر است و چون با بوزه و صعتر خشک
کنند یکمثقال او با سرکه عنصل رافع سپرز است و چون بز نر چهار ساله
که در فصل اول زنکبی انکور ذبح نموده خون اول و آخر را بکیرند و خون
وسط را در ظرف سنک بکیرند و بعد از بسته شدن ریزه کنند و بر روی

علاج سنک در مثانه

کاه و غربال در سایه خشک نماید و او را یداقه نامند در ریختن سنک کرده
و مثانه بی عدیل است و چون شاخ و سم بز را با تربت و عسل و بید انجیر تقطیر کنند
معادن و جمیع اشیای صلبه را نرم میسازد و چون سم او را حل نمایند
مدادی در غایت سیاهی است و بستن پوست سر بز غاله بکر می فرخ
ان بر سر صاحب سرسام و اختلاط ذهن بغایت مفید و ضماد مغز سر او
مرطب قوی و ملیّن دماغ و اعضای صلبه است **ماریطوعون** در جامع الحکایات گوید
تنش بر مثال تیر است و دمش مانند عقرب و تیز دو تر و در مغرب میباشد
و هر که سم او خورد **مالک الحزین** بفارسی بوتیمار نامند و بهندی کبود از طیور
آبیست گردن و پاها دراز و کوچکتر از کلنک و سفید و در کنار آبها مجاور و سر
بزیر افکنده میباشد در دوم گرم و خشک و گوشت او محرک باه و مقوی گرده
و غلیظ و مولد ریاح و مصلحش ادویه حاره و طلای پیه او قاطع خون بواسیر
و ضماد خون او در حمام جهة منع نزولات مفید است خوردن گوشت او موجب
بواسیر **مار ماهی** شبیه بمار و زیاده بر شبری و سفید و از دنباله تا سر از دو
جانب ثقبه دار است و برروی آب مانند سایر ماهیان نمی آید گرم و بخته
او مبهی و جهة درد کمر و تحلیل ریاح و قطع سیلان خون مفید است خرف

و فی البول

حرف النون م
تمت ...

76

حرف النون **نحل** زنبور عسل است در سیم گرم و خشک و طلای رطوبه او
رافع درد گزیدن زنبور و محلل او رم است و چون بچه پر بر نیاورده او را
با پالوده آرد گندم که ده مثقال باشد بنوشند در اندک زمانی بدن را
فربه کند مجرب است گویند که چون یعسوب آنها بمیرد جمله بمیرند زیرا که غذا
نخورند و همه مطیع او باشند و اگر زنبوری بر نجاست نشسته باشد
او را نگذارند داخل شان شود و در ریاست آنها به ارث نیست و یعسوب کلان
تر از همه در جثه باشد عسل سفید از نحل جوان بود و زرد از پیر گویند
نوعی از عسل سم قاتل است که بر آنچه بکشد و تعلیق سوم باعث ... گفته اند
تعلیق دل او در جلد گرگ باعث قضای حوایج و محبوبی در نظرها و
ایمنی از سباع است **نسر** بفارسی کرکس گویند و ترکی قجه و بهندی
گد از سباع طیور و بزرگ جثه و در رنگ قریب بعقاب و مایل التر
گویند در یک روز زیاده بر دو هزار فرسخ قطع میکند بدلیل آنکه
بچه او را زعفران آلوده و او کمان پرقان کرده در یکروز سنگ
پرقان را از سراندیب آورده مسافت آن در رفتن و مراجعت نمودن
زیاده بر دو هزار فرسخ میشود و از خواص اوست که بجهت حواست در وقت

خواب بیک چشم را نمیپوشد و تا هزار سال عمر میکند و در سالی زیاده بر یک
تخم نمیکند در سیم گرم و خشک و گوشت او محلل ریاح غلیظه و قولنج ایلاوس
و مفتح سدد و مفتت حصاة و قاطع بلغم و ردی الغذا و غلیظ و مصلحش
دارچینی و ترب پیه او جهة سرفه و ضماد وش جهة مفاصل و قطور او
جهة کری قدیم گوشت و خون و زهرهٔ او قاطع بیاض و رافع نزول آب و
ظلمة بصر و جرب چشم و سرگین او جالی کلف و خاکستر موی او رافع جرب
و حکه و قروح است و محمد بن زکریا گوید که طلای بیضه او در عرض سه روز
بجهاب مقوی تعصیب است و مهراریس گوید که سعوط دماغ و زهرهٔ او از
هریک بقدر نیم دانگ و مثل آن قطران و روغن زیتون رافع جنون
و جذام است و از مجربات شمرده اند باید تیز بصرست بجدی که جهور را
از چهارصد فرسنخ می بیند و چون بوی خوش را بو کند میمیرد و قوی
ترین طیور است در طیران و گویند که چون نر به ماده نظر مستی کند تخم دهد
زهرهٔ او چون هفت بار بچشم کشند دفع تیره کی نماید و اگر در گوش
چکانند دفع کری کند اگر پر او را زیر پای زنی نهند که دشوار زاید زود
وضع حمل کند در آشیانه خود برگ چنار گذارد تا خفاش بچه او را

ضرر رساند **نعامه** بفارسی شترمرغ نامند و معروفست درآخر سیم گرم
وخشک گوشت او محلل ریاح و بلغم ورافع لقوه وفالج و درد مفاصل وامثال
آن وخدره واستسقا وجمیع امراض بارده وبطی الهضم ومضر محرورین
ومصلحش سرکه وروغن وطلای پیه او محلل اورام مزمنه استسقا وتهیج
اطراف ورافع سم عقرب وباعث حرکت اطفال وچون بر بدن مالند
اقسام مار از انشخص بگریزد واگر نزدیک او شوند بحس گردند وترب آن
باعث زود تکلم کردن اطفال وسرکین او رافع کلف وآثار وخاکستر موی
او رافع اکله واز خواص اویست که از بلع کردن اخگر وآهن تفته ومس تفته
متضرر نگردد گویند تخم ها را دو بخش کند نصفی را پرورش کند ونصف را
واگذارد تا گنده شود ودر ان کرم افتد وغذای بچه ها او شود از عجایب
انکه حاسه سمع ندارد لیکن شامه او قویست وآب کم میخورد پوست بیضه او
چون درآب سرد گذارند نرم شود بیضه او اگر برگزیده گی عقرب مالند نفع
کند نر او را زال وماده را فلوصا گویند استخوان وسنگ را نیز میخورد
نمل بفارسی مورچه نامند وبترکی قارنجه وبهندی چیتیه ودلچاه مراد
از انست وانواع مختلف میباشد بزرگ سیاه را بری وکوچک را

بلندی وکبار پرنده را طیار وسیاه دست وپا بلند را نمل فارسی نامند وهمه
ان با سمیه ودر سم گرم وخشک وقوه شامه او غالب بر جمیع حیوانات است
وطلای مسحوق او مانع برآمدن موی چون بار اول قلع کرده باشند
بیکبار مالیدن رفع بروزان میکند واگر موی را دیگر قلع کرده باشند
محتاج بتکرار طلای اوست وچون صد عدد مورچه مقابر را در نیمو قیه روغن
زازقی یا روغن زنبق کرده سه هفته در آفتاب بگذارند طلای ان بر قضیب
وحوالی آن بغایت محرک باه ماهوسین ورافع نمش ومورث صلابت
وبزرگی قضیب از مجربات دانسته اند وخوردن آن موجب بحس وکرب
ومصلحش عسلست واز خواص اوست که اطعمه وغیر آن وشیرینیها را در جائی
گذارند ودر حین گذاشتن ضبط النفس نشیدن کنند با دامی که دست کسی بان
نرسد هرچه بیرامون آن نگردد اگر تخم او در خانه پراکنند نمانند اهل انخانه
متفرق شوند دانه را دو حصه کرده میگذارد تا سبز نگردد ونروید مار حفصا
واکثر حیوانات را که جراحت رسد مور از وجد امیشود تا هلاک نکند ومهریارس گویند
چون مور را در روغن زیتون جوشانیده در گوش بچکانند دفع کری
ورباح وطنین مینماید وطلای مور مقابر با سرکه رافع خنازیر وضماد تخم

اورا با همه روغنها مسقط موی و مانع برآمدن دانسته است و گوید چون از تخم
او بخورند باعث تحریک ریاح شکم بطرف اسفل بحدی میگردد که ضبط
نتوان نمود و زیره کرمانی رافع آنست **نامور** نامور حیوان وحشی است
آنرا دو قرن بود چون منشاری و بیشتر احوال او مانند بقر وحشی بود در بیشه‌هایی
بسیار درخت باشد و چون آب بخورد نشاطی در وی پدید آید و در میان
درختها بازی کند خاصه اگر گوشت او با نبید بپزند و کودک بخورد بلادت
از وی زایل شود و اگر کعب او بر ساق بندند از رفتن خسته نشود **نمسها**
جمع نمس و آن حیوانیست بقدر شغال و صورت او شبیه بدلق و در نمس
زردی و با خطوط سیاه میباشد بیر و مرغ و موش صید میکند و در حین
آواز او مانند گربه در غیر آن وقت بنهج دیگر است و ترکان ماوراء النهر او را
کجنه گویند و در بلاد مرو نیز یافت میشود و شعر او کم موی و بسیار چرب و
منظفه آن میشود که تدهین کرده باشند و نموده که علتی است در شعر بابر سرایت کند
این صفت مسمی باین اسم است جالینوس گوید طلای پیه او و بدستور موی
سوخته او با روغن رافع بهق سیاه و جرب است و ارسطو فرموده که چون
آفتاب در بیت خود یا در شرف باشد چشم راست او را گرفته با خرقه کتان

بر صاحب ربع بیاویزند رفع تب او میشود واگر چشم چپ او را به بندند تب
عود نموده مفارقت نمیکند و سقراطیس گوید طلای سرگین او با خردل رافع
داء الثعلب است و مهراریس تصریح نموده که طلای زهره او با سفیدی تخم
مرغ رافع دمعه و سقوط خون او بقدر یک قیراط با شیر زنان رافع جنون است
نمر بفارسی پلنگ بترکی قپلان نامند دو نوع میباشد عظیم الجثه صغیر الذنب
و بالعکس دشمن انسان است چون مرارهٔ او را با خود دارند شهوت زیاد شود
و چون قضیب او را سائیده با قدری شکر تناول کنند تقویت باه بسیار
کند با مار دوستی دارد و با جمیع حیوانات دشمنی و جمیع اعضای او سم است
گوشت او گرم و خشک و هیچ حیوانی گوشت او را نمیخورد و تصریح نموده اند که
او کثیر الحیا است و زهرهٔ او سم قاتل و در اندک زمان به سه ساعت هلاک
میسازد و خون او رافع کلف و بهق و آثار است و مهراریس طلای خون
او را رافع جمیع علل چشم دانسته و رافع احولی گفته و چون پیه و گوشت
او را با آب زیتون مهرا کنند طلای آن در ازالهٔ شری و زخمها و خنازیر
بیعدیل و قطور مغز سر او با آب جرجیر و زنبق در احلیل مقوی و محرک جماع و
و بدستور حمول مغز استخوان او رافع درد رحم و نزد اکثر اطبا به او

بهرمن

79

بهترین اطلیه فالج و مفاصل و امراض بارده است و جلوس بر جلد او مانع
گزیدن هوام و مسکن بواسیر است گویند از خواص اوست که چون کسی بر
تمام جسد خود پیه گفتار بمالد پلنگ قصد او نمیکند بحدی که تواند او را بدست
گرفت و او بسیار مایل بشرب خمر است و چون به بینند رسید مبتلا بانشود
و بتجربه مجربین رسیده که چون بر زخمی پلنگ موش بول کند نجابت و لهذا
در بلاد گیلانات زخم دار پلنگ را در جایی نگاه میدارند که اطراف آنمکان
آب باشد و موش نتواند گذر نمود حرف الواو واق اسم مرغیست که در کنار
آبها میباشد تیره مایل بسیاهی و مخلوط بسفیدی و بر پشت سر میانه و در
کاسه سر او سه چهار عدد موی مانند کاکل رسته در غایت سفیدی
و نرمی و قریب بشبری و ترکان با زلف چقار جمع کرده بر سر بندند و اگر
صید او ماهی است و در تنکابن او را اوین زنند و کوچکتر از چقار است
در دوم گرم و در اول خشک و گوشت او موافق مبرودین و در درد زانو
و کمر و روغن او جهت فالج و امراض عصب نافع است و گوشت نمکسود او
جاذب پیکان و خار از بدن و زهره او جهت بیاض چشم و بهق مفید است
وطواط او را بپارسی بابوانه گویند بلیناس گوید اگر وطواط

نیابد

حرف الواو

در آب غرق شود هر که از آن آب بخورد تا یک ماه نخسپد اگر موی آدمی را
در گردن وطواط ببندند و رها کنند آن آدمی هیچ نخسپد تا آنکه وطواط
بمیرد یا آن موی از گردن او بگشایند ورل بفارسی و ترکی بزمچه نامند
و او حیوانیست بزرگتر از جردون و دنباله او دراز و جلد او سیاه و در پشت
و ابلق از خطوط زرد و در آخر سیوم گرم و خشک و قایم مقام سقنقور در همه
افعال و شبیه در محلل ریاح و ضماد گوشت او جاذب پیکان و خار از بدن
و جاذب سم گزیدن حیوانات بخور او جاذب خون بظاهر جلد و باعث
فربهی عضوی که بر آن ببندند و طلای روغن زیتون که در آن جوشانیده
باشند و مهرا شده رافع آثار جلد و کحلی بقیه و داء الثعلب و توباو برکن او
قاطع بیاض چشم و طلای پیه او تعظیم کنند قضیب و طلای خاکستر او موی حب
بیخ تشی عضویست ورشان از جنس کبوتر صحرائی و از آن بزرگتر و طوق دار است
و بترکی الفاخته نامند و در خواص مانند کبوتر صحرائی و از آن بهتر است و
خون در روغن زیتون مهرا کنند طلای او در افعال مانند پیه شترمرغ و
و مداومت خوردن او مورث بدی خلق و مصدع و مصلحش سرکه است
وشق حیوانیست بسیار کوچکتر از پلنگ و در رنگ و شکل مانند آن.

لتعظیم القضیب

ودباله

و دنباله او کمتر از شیر و در زنگبار پلنگ مول نامند در خواص مانند پلنگ و
لباس پوست او معین باه و مقوی کمر و مانع عروض بواسیر و موی سوخته
او جهت جراحات مزمنه نافع است حرف الهاء هدیه در اصفهانی خر خدا
و برما نامند و بقره نبی اسرائیل مراد از انست و ان حیوانیست بقدر باقلی
خاکستری رنگ و زیر شکم او سفیدی و پایهای او بقدر سر سوزن
و کثیر العدد و در دوم سرد و تر و شرب او با شراب دافع عسر بول و یرقان
و طلای ان جهت خناق و سقوط لهاة و مطبوخ او در پوست انار که با روغن
گل سرخ بجوشانند نیم گرم اورا در گوش چکانیدن رافع کری قدیمی و
درد گوش است و چون در کوزه سفالی بسوزانند و با عسل مخلوط کرده
روزی از یک اوقیه تا دو اوقیه بنوشند جهت عسر النفس مجرب دانسته اند ثابت
و تعلیق او با پارچه کتان و امثال ان رافع تب ربع و قطور رطوبت او در احلیل
رافع حرقة البول است هدهد معروفست و اورا مرغ سلیمان نامند در دوم
گرم و خشک و مهر الجثه او با ثبت جهت بخش و قولنج و سدد و خون منجمد و
حصاة کرده و مثانه و زهره و خون او جهت بیاض چشم و بهق و سعفه و بستن اخوان
او جهت تب ربع نافع اگر زبانش با خود دارند دشمن ظفر نیابد دلش با خود

علاج عسر بول ۲

داشتن قوت باه دهد و با شراب خوردن باعث شهوت بسیار است
دلش اگر بریان کرده دو کس بخورند دوست شوند بال راست او زیر خفته
نهند بیدار نشود و از پر او عقرب فرار کند چنگال او سوخته و سوده بزن بخوراند
حامل شود اگر تاج سر او را بر کسی ببندند صداع زایل شود اگر چشم او را
خشک کرده سائیده با روغن بیامیزند و در روی مالند در نظرها عزیز
شوند چشم او زیر بالین کسی که باشد خواب نکند [illegible]
هدهد اگر بال راست او زیر بالین نهند نوم غالب شود از دود استخوان او
همه هوام فرار کنند و تعلیق پر و زبان او صورت حاجت و دوستی مردم و بدستور
تعلیق بخته اسفل او درین امر موثر تعلیق دم او باعث حبس نزف الدم
و اگر پر ماکیان تعلیق کنند بیضه اصلا ننهد و چون چشم او را بر بستر
تعلیق نمایند هر که بران بخوابد خواستن نماید اظفار او را با اظفار خود در روز
بموده در کاسه طلا کرده بهر زنی که بخورانند محب شود بشرطی که عالم نباشد
گذاشتن دل او بر سینه نایمه باعث تکلم اوست به مافی الضمیر حامل دراز
زبانش گردد بر بال چپ او اگر کسی غلبه نتواند نمود و چون زبان او را در شیح
گذارد و زیر زبان گیرد و بهر کس هر چه سوال کند اجابت کند و چون بال چپ او را :

بوم

81

سوخته خاکستر آنرا بر راه کسی پاشند واهمنش بگیرد محب شود و چون مرّاره اورا و منقار اسفل را و یک پر بازوی رست او را بگیرد در جلد ادیم و برخود

تعلیق نماید با کسی ان شخص محب شود ما دام تعلیق چون چشم راست اورا در خرقه نو بسته تعلیق کند در دست راست و بر کسی داخل شود

در وقت دخول و خروج کسی او را بیند و تعلیق استخوان بال چپ او جهة بستن زبان بدگویان و دوستی دشمنان و با خود داشتن چشم

او جهة تقویة حافظه و بیاد آمدن فراموش شده وایمنی از جذام و تلخی مذبوح تجامه بر در وازه جهة جهة دفع سحر و بیم بدوام ضیا .... بر او

جهة زخمهاء سحر و جنون بلع کردن دل او بکرمی ذبح آن جهة قوه حافظه بغایت موثر و ناخن و پر او را در حریر زرد بسته در زیر دو خصم گذاشتن جهة

الفت ایشان خصوصا در وقتی که قمر در سنبله و نظر دوستی با زهره داشته باشد و نگاه داشتن پر او جهة نصرت بر خصم موثر است حرف الیا

یوز اسم فارسی فهد است و بترکی بارس نامند و بهندی چیته حیوانیست مانند پلنگ و او را رام نموده مانند سگان شکاری صید و حوش باو میکند

حرارت و یبوست او کمتر از پلنگ و در جمیع افعال قریب باوست ماده او

جلد تر از نرست در سه سال یکبار آبستن شود در عجایب المخلوقات نوشته

که چون شیر و پلنک با هم جفت شوند یوز تولد کند لیکن بی اصل میباید و اول

شکار یوز یزید بن معاویه کرده چون رنجور شود سک را بخورد شفا یابد صدای

خوب و شراب را دوست دارد از بول و سرکین او موشان بکریزند کویند

حسان الوجوه را دوست میدارد **یربوع** بفارسی موش دشتی نامند و او مانند

موش و ازان بزرکتر و دستهای او بسیار کوتاه تر

از پا و دنباله اش بلندست و در سیم کرم و خشک

و کثیر الغذا و ملین طبع و مدر بول و باهی

و جهة امراض بارده مثل فالج و رعشه

و منعاصل و اخراج سنک

کرده و مثانه نافع و محرق

خون و مصلحش میوهای

تازه و ترشیهاست

تمام شد

روز شنبه ۱۱۳۰

ker Library

Dr. CASEY WOOD,
AUTHOR'S CLUB,
2, WHITEHALL COURT,
LONDON, ENGLAND.

McGILL UNIVERSITY LIBRARY

ACC. NO. REC'D